Adab. Kabul
Vol.23, No.1-2, Hamal-Sumbulah 1354
(March-August 1975)

شماره اول

ادب

سال بیست و سوم

۱۳۵٤

نویسندگان و مضامین این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	بیست ونومین سال ادب	مدیر مسؤول
۳	فلسفه تمدن از نظر البرت وایت هید	پوهاند الهام
۱۳	موسیقی وانعکاس آن در ادبیات دری	بناغلی محمدحسین یمین
۲۸	سیاست شیرشاه . .	پوهندوی حمیدالله امین
۳۴	ظواهر وواقعیت ها	بناغلی غلام علی آیین
۴۰	ارزیابی منابع تاریخ افغانان...	پوهنوال محمد حسن ضمیر
۵۲	کلتور خاصه بار زانسان	پوهنوال محمدعظیم زائر
۶۵	سیری درتدوین حماسه های ملی کشور ما	بناغلی شمس الدین ظریف صدیقی
۷۴	فهرست موضوعی ونویسنده مجلهٔ ادب	پوهنمل عبدالرسول رهین
۸۸	مظهر وحدت	بناغلی علی اصغر بشیر
۸۹	منار جام	پوهنمل شاه علی اکبر
۱۰۳	ساختمان ذهن، شعور...	پوهاند میرامان الدین
۱۱۶	قدرت خلفای عباسی در...	پوهنمل عبدالقیوم قویم
۱۲۲	افهام وتفهیم مفاهیم	پوهنوال محمد امین
۱۲۸	داستانهای سامی در ادبیات دری	دکتور سید مخدوم رهین
۱۴۰	چیستان	بناغلی اسدالله شعور
۱۴۸	مادر	پوهاند محمد رحیم الهام
۱۵۲	نقش رواق بامیان	رر رر رر
۱۵۴	گزارش های سه ماهه	اداره
۱۵۶	تیرآرش	دکتور رهین

وجیزه ها

۱۳	نسیم زندگی	بناغلی ظریف صدیقی
۱۰۳	سجزی	دکتر زهرا خاناری
۱۱۵	ثمرذوق	مولینای بلخی
۱۲۱	نقش زلف	خاقانی

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ترجمه و تلخیص پوهاند رحیم الهام

فلسفهٔ تمدن از نظر آلبرت وایت هید

ـ قسمت دوم ـ

آثار هنری ، علی الاکثر ، بیانگر زیبایی هستند . ولی وظیفهٔ آنها تنها همین نیست ممکن است راستی نیز در آینهٔ هنر تجلی کند . وایت هید گوید اگر اثر هنری فاقد عنصر راستی باشد با ایجاد واکنش نیرومند در مخاطب قادر نیست .

شاید اثر هنری نتیجهٔ اساسی تحریك انسان به بیان چنان اموری باشد که قبلا تجربه شده باشند ، ولی نباید چنان فهمید که گویا هنر پدیدهٔ ماضی گرایانه یست . اثر هنری تظاهر شور انگیز نیرو های ابتکاری هنرمند است . نوی و تازه گی دارد . نه تنها معانی نوو نوی عواطف را بیان میکند ، بلکه آنها را پیدا ر هم میسازد .

وایت هید باآنکه بر جنبهٔ انگیز نده گی هنر تکیه میکند ، این واقعیت را نیز ناگفته نمیگذارد که هنر رفع خسته گی وایجاد آرامش میکند . انسان محتاج لحظات آرامی نیز هست که سنگینی بار حوادث عادی را فراموش کند . پارچه یی از شعر ، نقاشی یا موسیقی که از تعالی « بیزمان » باشد فرصتی میدهد که آدمیزاده فارغ از آشفتگیهای معمول در جهانی که از گرانبها ترین دقایق زندگی لذت ببرد محو گردد . انگیزه ییکه به ایجاد لذت از احساس روشن قادر باشد از جریان حادثات سنگندل منتزع و بحیث منبع لایزال لذت نگهداری میشود . بدینصورت فراغتی دست میدهد تا انسان از ارزشهای نیرومندی لذت برد که در تجربه های معمولی به سان برق دمی سید رخشد وسپس خاموش میگردد . وایت هید برسبیل مثال اشاره میکند که اگر اودیسیوس قادر میبود در « جهان دیگر » داستان اودیسی را از زبان هومر بشنود ، میتوانست باز زنده شود واز لمحات بی بهاییکه در زنده گی معمول به شتاب میآیند و پیش از آنکه لذت طعم شان کسی اسیر کند به سرعت میگریزند ، لذت برد .

هنر را نباید بی انتظامی ناشی از هیجان دانست . تاوقتیکه هنر بیانگر راستی وزیبایی باشد بوضاحت منتظم است . شکی نیست که ابتکار والتذاذ هر دو عامل شدید عاطفی دارند ، ولی اگراین عواطف نامنتظم باشند، تلاش برای وصول به تعالی بی نتیجه میمانند . کس نمیتواند هنر رقص را با چرخ زدنهای نامنتظم خلق کند ، یانقشی را بدون درنظر داشت طرزی « معین » مفهوم سازد . علاوه برآن ، چنانکه افلاطون گفته است ، آنکه براستی در حضور زیبایی بسربرد کردارنامنتظم از وسر نه میزند .

هر چند جهان هنر پر از آرمانها ییست که باتلاش آدمی نامیسر اند ، وایت هید به خاطر میدهد که اثر هنری ، باوصف ناکاملی ، عرض تعظیمی درقبال بزرگی وعظمت بنی آدم است. انسانی پارچه بیرا از کاینات برداشته وآنرا بحیث وسیلهٔ آفریدن چیزی گرانبها بکار برده است . بکمال نرسیده است ، مگر برای رسیدن بکمال سعی کرده است: هنرمندچنان نموده است که آرمانها تاحدیکه دریدقدرت بشر است ، بیان میتوانند شد. گویا چیزیکه ارزش ابدی دارد، درلحظات گذران هستی انسانی احتوا یافته است . و با این وسیله زندگی انسانها به فروجلال رسیده است این آگاهی بایدایجادحس تجلیل کند . آدمیزادگان که در جهان عظیمی بسرمیبرند و باز یباییهای بیکران طبیعی محاطند ، باید با لضرور از قدرت خلاقهٔ اثرانگیز همنوع خودبا خبر شوند . زیبایی غروب ازشکوهیکه دارد مدهوش کننده است . صورت یاصدای اثرهنری انسانی انسانا فرا در راه تعالی به سوی تمدن پیش میراند . اثر هنری ثابت میکند که «آدمهای محض » میتوانند بر چیزی غیر از ضروریات تنازع برای بقا و اقناع حوایج جسمانی نیز توجه کنند انجام کاری چنین بزرگ ، مگر محدود، الهامبخش و مایهٔ امیدواریست .

بهصورت مشخصتر ، هنر باید در ایجاد تمدن باتأکید درضابطهٔ « هماهنگی افراد » اجرای وظیفه کند * . وایت هید دراینمورد نیایشگاه را مثال میاورد.

---

* جلالالدین بلخی هماهنگی افراد را به « اجتماع » تعبیرمیکند واین وضع را زادهٔ تأثیر سماع الحان موسیقی نیز میداند :

پس غذای عاشقان آمد سماع — که در او باشد خیال اجتماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر — بلکه صورت گردد از بانگ نفیر

(مترجم)

نبد هاومینارهٔ ها باجزئیات وتفصیل آشکار ، خودنمایی میکنند وتعالی این حقایق مفصل ، زیبایی برین نیایشگاه را پدیدار میسازد ، وآن عظمت واسرار دین است. اینها پیام انگیزندهٔ هماهنگ عناصر انفرادی گونه گون راکه ساختمان وتزیینات چنان نیایشگاهی را برآورده اند انتقال میدهد. هرگاه انسان اهمیت زیبایی انفرادی را در روابط اجتماعی هماهنگ درك و تحسین کند به ذروهٔ تعالی تمدن پر میکشاید .

اثر هنری تمام کیفیات ومشخصات تمدن راحاویست: زیبایی ، راستی ، روحیهٔ خطر پذیری واحساس آرامش بخش آشتی راه همهٔ اینها به سوی کسانی میآیند که درماورای ظواهر ، زیبایی زنده گی را مشاهده و درك میکنند .

نیکی :

وایت هیدنیکی رابه حیث جزء اساسی تمدن فهرست نکرده است . شرح آن این است که زیبائی بمفهوم عام ، حاوی زیبائی به معنای خاص ومعمول ونیکی هردو است. وی بدون تردید در تحلیل جنبه های (گوناگون) مدنی زیبایی ، تعالی اخلاقی رااز نظر دور نداشته است و معتقد است که حس انتقاد یکی ازمشخصات انسان متمدن است. تحسین لزوم وجیبه اخلاقی ازملکه و انتقاد نشات میکند . تمام کسانیکه ازتمدن گذشته بهرمیگیرندبه انتقال خواست اخلاقی وافزون به بهره ها یی که گرفته اند مواجه میباشند . و ایت هیددر بحث آرمانهای نهایی از نیکی وراستی و زیبایی هرسه سخن میگوید .

پایه ارزشها :

بخاطر باید داشت که وایت هیدمعانی آرمانهای راستی ، زیبایی ونیکی را تغیر ناپذیر میداند. زیرااین آرمانها اجزای ابدی کاینات هستند . بنابراین نباید آنها را صرف شرح خواسته های انسانی ونتیجه افکار اکثریت یك گروه اجتماعی دانست . این آرمانها به سان هر یك ازواقعیتهای نهایی فیزیکی ، لازمی و اجتناب ناپذیر اند .

علم :

شاید تعجب آور بنماید که وایت هیدعلم (قوانین علمی ، بالخاصه علم طبیعی- نظری وفنی) را به حیث جزء متشکله تمدن نیاورده است . ازبرای حذف علم دلیل دارد ، وگوید که تمدن در چین باستان انکشاف کرد ، مگرعلم در آنجا انکشاف نیافته بود. درهندوپارس نیز چنین بود . یونانیان از باریکیها وجزئیات دانش علمی وصحیح بی بهره بودند . رومیان ازین بابت دستاویزی برای افتخار ندارند . حتی درجهان غرب ، که در خودستایی مبالغه میکند ، ستاره علم پس از قرن هفدهم درخشان شد . دانش علمی رشته مهمی از علوم وشرط لازمی «ماشینی شدن» است . ماشینی

شدن اساس تمدن راتشکیل میدهد . باوصف آن ساینس صرف یکی از جنبه های راستی است . به هرصورت ، افراد وجوامع کیفیات زیبایی، هنر، خطر پذیری ، آشتی و راستی را میتوانند در بسیاری از ساحات بدون اهتمام بلیغ بفعالیتهای علمی نمایش دهند. به این مفهوم علم از مشخصات لازمی تمدن نیست .

شرایط قبلی تمدن

هرگاه فرد یا جامعه یی واجد تمام کیفیتهای پنجگانه راستی ، زیبایی ، هنر ، خطرپذیری و آشتی شده باشد ، یا به آن بسیار نزدیک شده باشد ، واین مشخصات در آنها «تبارز کند» متمدن شناخته میشود .

ایجاد وتحفظ تمدن ، بدون شك پدیدآوردن وتحفظ این مشخصات را ایجاب میکند. معهذا، باید بدانیم که علاوه براین مشخصات اساسی تمدن عوامل بسیار مهم ومرتبط بیکدیگر نیز وجود دارند که حیثیت شرایط قبلی وزمینه ایجاد تمدن دانسته میشوند . کوتاه سخن این عوامل ظهور پنج عنصر اساسی تمدن رابه صورت قاطع آسان میسازد . این عوامل عبارتند از : شناسایی اهمیت فرد، آزادی گفتار و کردار ، تحمل ، تشویق بجای اعمال زور وخرد .

اهمیت فرد :

اهمیت فرد بخاطریست که تمدن بر کاملترین انکشاف ممکن نیرو های افراد انسانی اتکا دارد . خطر پذیری ، آشتی ، هنر، راستی وزیبایی صرف بحیث جنبه های تجارب افراد مردوزن در جهان وجود میدارند . هریك ازموسسات سیاسی ، حقوقی ، تربیتی، فرهنگی و غیره که انکشاف وتکامل افراد را بصورت غیر ضروری محدود سازد راه ظهور تمدن را سد میکند . بعضی از افراد واجد استعداد هایی هستند که درگروههای اجتماعی مجال پرورش و تبارز نمییابند. از عالیترین ارزشهای حیات مدنی در خلوت یاد رحلقه کوچك وابسته گان لذت اعظمی برده میشود .

وقتی فرد فرمانبردار معاییر گروه گردد ، افکار ، احساسات و اعمال او تاحدجزئی ترین تفصیل به وی «دیکته شود»، پرمایگی حیات در شرارمستم تبخیر میشود . تجربه اخلاقی و روانی را قلمرو یست که نباید تسلط افرادجامعه یی رادران گسترش داد.

نباید پنداشت که وایت هید نظارت کرد ار انسانا نرا بکلی مردود میداند . باید متوجه باشیم که « هیچ فردی به تنهایی وبا اتکای بخود زیست نمیکند » ماسدیون ما حول خود میباشیم. محیط ما مراحل وجنبه های گوناگون هستی ما را پرورش میدهد وزمینه انکشاف و تبارز استعداد های رفد رافراهم میسازد . نمایشنامه نویسی بزرگ بخاطر انتقال انگیزنده وموثر پیام خود به صحنهٔ

تمثیل ، کارمندان ، گروه ممثلان وتماشاگران ستایشگر محتاج است. باید دین خود به سایر افراد جامعه ازطریق سهمگیری، به بهترین روش ، در حیات اجتماعی ادا کنیم. بنا بر این آزادی را حدود یست که نگهداشت آن بااحترام فرد ـ یعنی اعطای فرصت مقتضی برای انکشاف مشخصات حیات مدنی ـ صورت میگیرد، پس بایدازعمل آنانیکه بخاطرانکشاف شخص خود، دانسته یاندانسته، مانع انکشاف سایر افراد میشوند ، ممانعت بعمل آید.

آزادی :

گفته های بالا مسالهٔ آزادی فرد رادر بین واحد اجتماعی بمیان میاورد. تفصیل عقاید وایت هید در باب آزادی در جایش (و در بحث فلسفهٔ اجتماعی) میآید. موضوع مهم این است که آزادی در نظر وی جنبه های گوناگون دارد واز آنجمله است آزادی افکار، آزادی مطبوعات، آزادی گفتار و آزادی دین. بدون وجود این آزادیها تمدن وجود نمیدارد. معهذا آزادیهای دیگری نیز مهمند نیروهای طبیعی آزادی کردار آدمیزاده رامحدود میسازد. گرما، سرما، بیماری، گرسنگی، مرگ وفاصله مقام آدمیزادفرود میاورد وتوجهش را از ارزشهای عالی برمیگرداند. تا آندم که حوایج «بهیمی» تا حدی تکافو نشوند فرصت گام برداشتن به مرحله های برین زندگی میسر نیست. از اندرزیکه دراسطورهٔ پرومیتوس نهفته است یاد باید کرد. پرومیتوس آزادی مطبوعات را از برای انسان نیاورد، بلکه آتش را آورد وبوسیلهٔ آن گرمی وخوراکه بهتر را بدسترس آدمی گذاشت.

یونانیان در مباحث متعددی توجه بنی آدم را به عالیترین نوع آزادی فرا خوانده اند. این آزادی از گونه بی نیست که برانحصار امور سختگیرانه یا تسکین آلام اساسی انسان در مشاغل اجتماعی تکیه داشته باشد. اینها جز پیروزیهایی بیدوامی بیش نیستند . بهرحال تنها برخی از جنبه های شخصیت آزاد میشوند. پس بهتر است که بهمان آزادیهایی حق اولیت تحقق داده شود که ازاندیشهٔ «آرمانهای غایی» وارزشهاییکه در جهان مضمر است بروز میکنند. این اندیشه آرامش. وارستگی را از تعلقات تباهکن باشیای بیهوده و بیدوام پدید میاورد. در این مورد نیز ، بسان گونه های دیگر آزادی، مجبوریت یا محدودیت نمودار است . این مجبوریت از شیفتگی در برابر زیبایی حادث میشود. بعضی از بدیها مردود میشوند. بهای آزادی به این پیمانه است. یکی از مراتب مهم پیامهای افلاطون، (رواقیون)، اهل صفه وپیشوایان دین همین است. راه رسیدن به تمدن سهل العبور نیست. آزادی مدنی خود کامگی و انجام دادن اعمال دلخواه و نامحدود در زندگی نیست بلکه انضباط آزادمردانیست که انسان رابینهایت گرامی میدارند وازآنچه جز کمتر شمردن خوداست دوری میجویند.

بردباری:

بردباری ازتاکیدوایت هید برارزش فردواهمیت آزادی آشکار است. بطور مشخصتر، این صفت مؤیداحساس خیرو مستوجب تقوای بخردانه است. درنهایت امر، بردباری شرطلازمی انکشاف تمدن است. بدون بردباری بسیاری ازتجربه های سودمند انسانی به هدر میرود.

تاریخ علم نشان داده است که نظریه های متخالف آفتز انیست، بلکه اگر به انصاف شنیده شود گامهای نخستین را بسوی اکتشافات جدید تسریع میکند. دودانشمند معروف فیزیك در بارهٔ تعیین وزن درروی نانیتروجن نتایج ناهمگون گرفتند، یکی بردیگری عیب نگرفت، جهان علم تقسیم نگردید بلکه اکتشافات تازه صورت گرفت: عضو عنصر ومفکورهٔ ایزوتوب. بدینصورت اختلاف ظاهری در تعیین وزن اتومی نایتروجن ایضاح گردید. دریك عملیهٔ اندازه گیری بخاطر وجود عاملی نا شناس نتایج برهم خورده بود. عامل ناشناخته شناخته شد. مساله حل گردید. دانش علمی پیشرفت نمود.

دریونان «خطابهٔ تدفین» پریکلس نمونهٔ موثر ونیرومند روحیه برد باریست. جدلهای افلاطونی ازجهت نشاندادن امکان صحت گونه گون نظریات بدیل، بردباری مشفقانهٔ افلاطون ـ مردیرا که دربسا موارد بهترین مثال تمدن یونان است برملامیسازد. سوفیستها درجدلهای افلاطون زنده مانده اند. هرچند وی از صمیم دل با نظریات آنان مخالفت میورزید. افلاطون در Parmandise مخالفت اساسی خویشتن رابانظریات ماوراء الطبیعی خود، که قبلا اظهار کرده بود، برملامیسازد. در قسمت های حساس وجدی جدلهای خود ماحصل اندیشه های خودرا به عنوان «داستان راستنما» مطرح میکند. بدینصورت، شناخت کوتاهی ومحدودیت انسان باقبول امکانات وجود راستی در بسیاری از نظریات با بردباری که خود ثمره فروتنی متقیانه است میسر میگردد.

باید روحیهٔ بردباری به سویه بین المللی نیز وجودبدارد.. این امر زمانی تحقق میابد که بنی آدم بگرداگرد جهان درفضا سفر کند، ونیز درزمانه سفینه راندوخویشتن را بازندگی گذشته آشنا سازد. بااستقرار مفکورهٔ بردباری بچنین شیوه، امکان دارد که بشر نژادهای دیگر وروشهای زندگانی گوناگون رابه دیدهٔ تحسین بنگرد ومتیقن گردد که ملتهای مختلف باوصف اختلاف در مفکوره هاورسوم دشمن همدیگر نیستند، هرکدام نعمتی غیر مترقب است. این انگیزه که «مسکن است دیگری بهتر باشد» منبع اساسی خطرپذیری، یعنی تمدن، است. بردباری وجیبه یست که انسان خردمند باید باثر وفورو اغلاق نوآوریهای کنونی وامکانات کشفیات آینده آزان آگاه باشد.

وایت هید، بادرایت خاصی که دارد، اشاره میکند که بردباری در مفکران «پیشتاز» یا مبتکر چندان زیادنیست، زیرا آنان درویران کردن کهنه وبنیا نگذاری نوبحدی مصر وفند که از برای

انکشاف پختگی، عمق واعتدال درقضاوت، که لازمه بردباریست مجال نمییابند. زیاده ازحد تندمیرانند وی گوید «بردباری گناهیست که حمیت اخلاقی رااحتوا میکند.» تاریخ پرازنامهای کسانیست که از برای خود آزادی اندیشه وگفتار میجسته اند، ولی از دیگران آنرادریغ میکرده‌اند. چنین کسا ن ا ز درک مفهوم واقعی آزادی وبردباری بدور بوده اند. درمصر بحیث مثال، اخناتون مجددی بو د که به اثر تعصب مذهبی دلیرانه شکست خورد، زیرامیکوشید ارادهٔ خود رابر دیگر ان تحمیل کند. گروهی از رهبران بنی اسرائیل نیزبهمین شیوهٔ تأسف آورعمل کرده اند. بعضی از خردمندان نصر انی مفهو م عمیق ضرب ا لمثل گند م وتلخه را درنیا فته اند. پس از استقرا رمسیحیت تو سط قسطنطین تعصب درکلیسار خنه کرد. مجددان بزرگ پروتستا نت لوتر و کالو ن در آغازظهور به سان کسانی تعصب داشتند که بر ضد آنان قیام کرده بو دند.

از سوی دیگر، ارشاد ملایم که باپختگی خرد مصو ن و با مهر بانی بد سترس همگان با شد ا شتبا ها ت و نقاط صعف دیگر انر ا تحمل میکند. جان لا ك، و ابستگان ا نجمن د وستا ن جا رج فاکس وابر سمس نمونه هایی ازبردباری اند که از «ارشاد ملایم» مایه میگرفتند. ارشادملایم، به شکل برتر آن، مخالفتها رابچنان خو شی میپذ یرد که آزاده طبعان را کمتربیازارد. این خوشی نه «آمرانه» است و نه «عصیانگرانه» معیار لازمی از برای تمدن اینست که آیا انسان بابرخورد به نظری مخالف خشمناك میگردد، یا خشم خود رافرو میخورد.

ترغیب:

وایت هید معتقداست که نظم اجتما عی مد نی به علت نیر وی جلب نظر تر غیبی که د ر کیفیات عا لی مضمر است بر قر ار میگردد.

ازبرای اینکه مردم ترغیب معقول را پذیر ا شوند عواملی وجود دارد. تجارب یك خانوادهٔ کامگار عادتها وطرز های دیدمقتضی را پرورش میدهد. تلذذ از آرمانهاوارزشهائیکه درفعالیتهای علمی، اخلاقی و هنری نهفته است نیز در زمرهٔ همین عوامل محسو بند. برای ایجاد چنین علا قهٔ مشترك به ارزش (آرمانها وتجربه های مشخص) بدون شك، د ین اسا س استوار یست. ا نسا نها ترغیب رابه علتی میپذیرند که از همدردی با همدیگر بستگی میدار ند.

این امر از علایق مشتر ك به عناصر جاویدانی کاینات، که منبع آرمانهای ارز ش است و در پیروز یهای مشخص ارزش نمودار میگردد، منبعث میشود. امورحیا ت تجا رتی نیز د ر ا ین امر مؤثر است. باری مو فقیت اداره کنندگان صنعت در داد وستد محتوی ترغیب (گا هی به سو یهٔ ملی) است. این کلید برروابط فی مابین کار فرما و کارگر ونیز د ر بارهٔ روابط صنعت و مستهلکان محصولات صنعتی نیز به درستی صدق میکند.

متخصصان معاصر مؤثریت کار اهمیت ترغیب بخردانه را برفشار کور کورانه نیروهای نابخردانه به پرزوری نشان میدهند. حتی در گیر و دار بین المللی، آنجا که نیرو مهم معقول وترغیب حقیرو ناچیز مینماید، نمونه های نیروی ترغیب که از ستایش دسته جمعی آرمانهای ارزش وآزمایش نشأت میکند، بملاحظه میرسد.

وایت هید گوید، «استعمال قوه، هرچند ناگزیرانه هم باشد، تمدن را براه ناکامی میکشاند.» این گفتهٔ وی از عقیدهٔ اساسیش، که تکیه برنیروی ارزشهای تمدن را هلاک میسازد، نشأت کرده است. آنانیکه نیرو را چون نخستین افزار درکار های انسانی بکار میبرند از مقام انسانی به اندازهٔ ددودام فرود میآیند سرانجام، چنین کسانی تکاپو دارند تا به جای خشنود شدن از مایه آگنده از راستی، زیبایی ونیکویی ازخشنودیهای سطحی حواس لذت گیرنده آشتی اهانت میشود. معیار خطر پذیری چنین کسان پست است وغالباً تبهکارند: هتلرو موسولینی ازاینگونه مردم بوده اند. نباید چنین دانست که گویا وایت هید رامش جوی است. وی پندارد که باید جنگ واپسین افزار باشد. جنگ میتواند حامی باشد، مگر نمیتواند هست کند. بدون شک جنگ به گرازیگری که برهمزنندهٔ هست کردن است میافزاید. درفراز رفت تدریجی آدمیزاده بسوی آرمانهای غایی وی، حمایت باجنگ باید واپسین چاره باشد. چنانکه از فلسفهٔ اجتماعی وایت هید بصورت کلی بر میآید، وی نیک آگاهست که باید اختیار واجبار باهم درکار باشند. دسته یی از افراد گاهی ترغیب را نمیپذیرند و باید به اجرای اوامرونواهی، به خاطر خیر خود شان وخیر همگانی، مجبور ساخته شوند. باآنهم نکتهٔ اساسی وایت هید بر جای میماند. هرگاه بجای ترغیب بخردانه از اجبار کار گرفته شود، آدمی از مراتب برین آرمانی تمدنی فرومیلغزد.

خرد:

تمدن باآگاهی ازاینکه جهان فراخ وپیچیده است نمودار میگردد. حقایق مشهود ومانوس بسنده نیست. باید تا حد امکان تمام سوابق وشواهد زیرنظر گرفته شود. مغز متمدن، باینصورت از برای کشف قوانین وعناصری سعی میکند که در این سوابق و شواهد نهفته اند. به همیگونه آگاهی ازمعنی وارزشهای زنده گی برای فراز رفت از اندازهٔ توحش به درجهٔ تمدن بسیار مهم است.

فلسفه از دو جهت بنیان تمدن است: نخست، فلسفه کوششیست ازبرای تنظیم تمام سوابق وشواهد میسر حقایق وارزشها درقالب مفکوره های عمومی، دیگر خرد متمدن نه تنها قادر به پذیرش سلسلهٔ وسیعی از حقایق وارزشها به شیوهٔ همگون میباشد، بلکه مهمتر از همه اینست که مغز متمدن با «ناخرسندی شریفانه» یعنی طرز دید فلسفی «انتقاد» زنده و بیدار میگردد. خردمند با بررسی «زیبایی» فکری، اخلاقی وبدیعی که «شاید باشد» با کمبود «آنچه هست» خرسند نتواند بود. کبوتر پرقیچی آرمان خرمگسیست که انسان متمدن را همواره نیرو میبخشد.

بهترین مثال خردیکه ازبرای درك ارزشها ومعنویات وحقایق مناسب است وازبرای تمرین و بکار انداختن بصیرت انتقادی شایسته‌گی بدارد دردیالوگهای افلاطون یافته میشود. وایت هید می‌پندارد که در کتاب «جمهوریت» افلاطون نقاط قوت وضعف شخصیت انسانی ونیزخطرها و امکانهای فعالیت اجتماعی به‌نحوی هرچه نیکوتر طرح شده است، همه این نقاط به‌شکل تصویری ترکیب میشود که عالیترین ارمان رامتجلی سازد ـ انسان آرمانی رادریك دولت آرمانی، درا ینجاست که قله های برین پیروزی عقلانی درهیأت عدم قناعت عمیق ولی منتقدانه که نه بسیارشورو کینه‌جو یانه بلکه معقول وسالم است وازتکاپو به‌سوی خیرنمایی باز نمیایستد، جلوه‌نمایی میکند. بدینصورت در نظر وایت هید انتقاد صرف عیب‌جویی بیخردانه نیست بلکه یك عملیه محتاطانه ومتعادلیست که بر معیار های متعالی استوار میدارد.

وایت هید میداند که انتقاد شدت آمیزیکه برمعایبر متعالی بنانباشد بی‌خطر نیست، درآتش اینگونه انتقاد تروخشك میسوزد وسودمند وبیهوده هردو ضایع میشود. به حیث مثال انتقاد ازعقیده رموز و اشکال نیایش راکه باید واجد ارزشهای عظیم زیبایی‌شناسی و روحی باشدتباه میسازد بدینسان درحالیکه عقلانیت همه‌جانبه رامیستاید خطرهایی راکه درعقلانیت سطحی مضمر است گوشزد میسازد.

یکی ازتمایلات مشترك انسانی این است که درمعادله های عقلانی طالب صراحت است. چون معادله‌یی باسلیقه ومهارت مرتب گردد مفکرغرق درارضای خویشتن می‌آرامد. دشواری در ین است که در واقع زندگی بسیار بغرنج است، معادله‌یی قاطع وساده بسنده نیست. اصرار درصراحت سرسختانه ازاحساسات هیجان انگیز نشأت میکند وآن اغلاقات حقایق رادرحجاب دمه وغبار فرومی پیچد گویا باچنین اندیشه بی‌وایت هید هرچند طالب صراحت است بر ان اعتماد ندارد وگوید باید تاحدامکان صریح بود ولی ازنیروهای محدود مغزانسان متوقع وقوع ناممکنات نشاید شد. وایت هید با اخطاریکه راجع براتکای محض عناصر صریح وواضح به تجربه های ماداده خدمتی به بنی آدم کرده است. سیانس دربین مواد قاطع حسی ونظامهای مرتب استقراء منطقی ـ مثلا ریاضی فرق فاحشی راقایل است. این گونه مواد بدون شك بااهمیت اند اماوایت هید تجربه های مبهم، مغلق ومراحل مغشوش تجربه رانیزمهم میداند. به نظروی دراغلب موارد عوامل قاطع وحیاتی درچنین تجربه ها مکشوف میگردد. به حیث مثال امور ژرف اخلاقی، زیبایی شناختی ودینی در لفافه مواد قاطع وصریح حسی ظاهر نمیشود ونه درمعادله های مرتب ریاضیاتی به سهولت میگنجد. به هر حال در تحلیل حادثات درپرتوجهان‌بینی قابل فهم ودرست باید وجود هرقدرعواملی راکه ممکن است، در نظر داشت.

خردمندی البته متقاضی ژرفاء پهناودرستی اندیشه است. باآنهم این صفات برای خردمندی کامل کافی نیست. بنی آدم مخلوقی مغلق است. استدلال میکندولی نیز احساس مینماید. خردمندی جنبه عاطفی نیز دارد. حس بصیرت انتقادی که درتمدن بسیارمهم است تنهابرآگاهی از ارزشها کفایت دراستقراء صحیح متکی نیست. علاوهٔ حس وظیفه شناسی نیزهست. و ایت هیدعلی الخصوص بوضاحت میگوید مادامیکه تعالی عقلانی به احساسات یاتلقیات احترام، همدردی ومهربانی برتمام کسانیکه با آنها روابط اجتماعی داریم متصل نگردد نه خردمندی حاصل میشود ونه به تمدن واصل میگردیم. (ختم)

نسیم زندگی

امروز ای نسیم دلارای زندگی — مستانه باز آی ودمی کن نوازشم

از من درود باد بدین لحظه های خوش — کزشورانتظار کنون مست وسرخوشم

* * *

آرام بازآ که دلم می رود ز خود — آهسته پاگذار که جان زیرپای تست

نه نه هزار همچو دل وجان فدای تو — کزاین همه عزیزبرایم رضای تست

ظریف صدیقی

محمد حسین یمین

موسیقی و انعکاس آن در ادبیات دری

موسیقی مأخوذ از کلمهٔ لاتینی موزیکا است که از ریشهٔ موزا یا موزی گرفته شده و معنی لغوی آن لحن است . و آن فنی است که از امتزاج و بهم آمیختن آهنگ ها بصورت موزون ترتیب گردیده گوشها را نوازش میدهد و بر دل ها نشاط یاغم ایجاد میکند .

در اینکه موسیقی در چه زمانی ودر کجا بوجود آمده است میان پژوهندگان و دانشمندان اختلاف است. برخی را عقیده برانست که موسیقی زادهٔ صدای پرنده گان میباشد، چنانکه انسانها آنرا بسایقهٔ زیبا پسندی خود تقلید کرده اند ورفته رفته ازو رای تأثیر آن صداها وآهنگهای دلپذیر ایجاد شده است .اما آنچه محقق است اینست که آدمی قبل از انکه تکلم و صوت را آموخته باشد باهنر موسیقی کم و بیش آشنا بود، زیرا وزن ها وآهنگها وحتی آواز هایی که از حنجره اش برمی آمد نخستین گامها در راه پیدایش وظهور موسیقی بوده است. (۱)

موسیقی از جملهٔ هنر های زیبا ست وچنانکه گفتیم بشر از قدیمترین مراحل زندگانی آواز خواندن رابلد بوده است بنابران نسبت به همه هنر ها قدامت بیشتر دارد . ملل دارای تمدن دیرین صاحب موسیقی قدیمتر نیز میباشند . چه موسیقی زادهٔ تمدن است و باترقی و جهش جامعه راه انکشاف را می پیماید ، همچنان هر تمدنی که روبه زوال وفساد می نهد نخست هنر موسیقی در ان به ابتذال وتباهی میگراید .

ما از خلال موسیقی ملتی میتوانیم به احساسات و روحیات آن ملت پی ببریم چه چه موسیقی هر ملتی ترجمان عواطف واحساسات ملت است. همچنان که در ایجاد موسیقی

---

(۱) آریانا دایرة المعارف ،ج ۶، ص ۲۹۴.

میان دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد در زمینه اختراع آلات آن نیز نظریات گوناگون موجود است چنانکه در کتاب مزامیر نواختن موسیقی را به داود پیغمبر(ع) نسبت داده‌اند وصاحب (کنزالالحان) گوید که ذوات النفخ (۱) وخصوصا نای رابنی اسرائیل اختراع کرده وازانجا اینگونه موسیقی به سایر جاها انتشار یافته است .

ازینکه بگذریم بعضی از محققین اختراع موسیقی و آلات آنرا به فیثا غورث (۲) منسوب داشته اند وگویند که ذوات الاوتار (۳) ،مخصوصا رود را از جنس دوتار وسه تار او اختراع کرده است .بعد از فیثا غورث کسیکه در ایجاد موسیقی و آلات آن اهمیت بیشتر دارد ابونصر فارابی(۴)است وی موقعیکه تعصبات زیادی در مورد از بین بردن ذوق موسیقی نزد بعضی از گروه ها وجود داشت قد علم کرد ودر راه تعمیم این هنر زیبا خدمات بزرگی انجام داد .گذشته ازاینکه وی عالم زیر دست موسیقی بود وتالیفاتی در زمینه دارد ،آلاتی رادرعالم موسیقی نیز اختراع کرده است ،مثلا غیچك را از نو آوری های ابونصرفارابی دانند(۵)همچنان مخترع سازی است که آنرا قانون نامیده است(۶) .

پس از فارابی شخصیت های بزرگی در جهان موسیقی ظهور کردند وآلات وآثار زیادی درین مورد بوجود آوردند ،زیرا موسیقی باروح انسان سر وکار داردوآنرا غذای روح گفته اند ازانرو مورد دلچسپی همه بوده تاثیر آن عام است.

در مورد تاثیر موسیقی باید گفت که نظر به همه هنرهای زیبا اثرآن براحساسات وروان انسان بیشتر وشدید تراست.تاثیر موسیقی مخصوصاً بسته به مضمون شعر وخاصیت آهنگ است که با یکدیگرترکیب یافته ومستمع خواص وآثار آنرا در خوداحساس میکند،ازهمین جاست که گفته‌اند :

---

(۱) ذوات النفخ آنگونه آلات موسیقی راگویند که بادمیدن بصدا آید.

(۲) فیثا غورث دانشمند یونانی در۵۷۲ ق.م بدنیا آمدودر ۵۳۰ق .م از حکومت سلوك الطوایفی به ایتالیا فرار کرد ،همچنان وضع جدول ضرب از کار های اوست .

(۳) ذوات الاوتار آنگونه آلات موسیقی راگویند که تار دار باشد.

(۴) ابو نصر فارابی متوفی ۳۳۹ هجری قمری که به معلم ثانی مشهور است درریاضیات موسیقی وطب اطلاعات بسیار زیاد داشته است.(۵) پنتون دغ سال ۱۳۳۶ شماره ثورص ۱۶.

(۶) ساز وآهنگ باستان تالیف قریب، چاپ تهران، تاریخ موسیقی از کلاسیك تارومانتیسم تالیف سعد حسنی، بنگاه صفی علیشاه صفحه ۲۳۶

موسیقی فنی است ریاضی که قالبی از شعر وتصویر بران نهاده می شودواستادموسیقی شناس بمثابه نقاش ماهری است که دیگران را شیفته هنرنمایی خود می سازد.

تأثیر موسیقی مختلف است واین بسته به طرز ترتیب وترکیب آن است ،چنانکه نغمات آن گاهی خنده وخوشی بار می آوردوزمانی اندوه بخش وگریه آور می‌باشد وحتی بعضاً خواب آورد، مثلا: گویند که روزی فارابی دریکی از مجالس چندپاره چوب از کیسه بدرآورد وبایکدیگرترکیب کرد وبنواخت طوریکه بیك صورت تمام حاضران بخنده‌شدند وبصورت دیگر همه‌را بگریه آورد پس بار دیگر لحن را بگردانید و همه را خواباندو برفت(۱) همچنان گفته اند که برای‌برخی از کاهنان بنابر تأثیر موسیقی حالتی‌شبیه به خواب مقناطیسی نمودار می شد و بدینصورت از گذشته و آینده بمردم آگاهی میدادند (۲)

این نکته واقعیت داشته باشد یانه چیزی راکه میتوان بدون شك وتردید اظهار کرد اینست که تأثیر موسیقی یك حقیقت است.چه دربزم‌و چه در رزم نغمهٔ موسیقی بر دل هااثر میگذارد، چنانکه‌در بزم استماع آن مایهٔ التذاذ ومسرت‌میگردد ودر رزم و حتی‌در کار ها سبب‌دلداری تشجیع و فعالیت بیشتر می شود . تا آنجا که حتی برخی از پزشکان برای مریضان لحن مخصوص موسیقی را تجویز نموده اند .

تأثیرموسیقی تنهابه انسانها منحصر نمی‌ماند بلکه اثرآن برحیوانات هم‌یك امر روشن است.چنانکه برای راندن اشتران لحن خاص (حدی) نواخته می‌شده‌است و یابرخی ازهندیان با نواختن‌نی ونغمهٔ‌مخصوص آهوان را مجذوب کرده‌نزدیك آرند وآنهارا زنده گیرند یا اینکه ماران‌را بانغمهٔ‌موسیقی تحت تأثیر آورند و برقصانند . درمورد‌تاثیرموسیقی‌میتوان‌شواهدزیادی ارائه کرد،امانکتهٔ مهم‌اینست که هرقدر موسیقی یك‌قوم خوبتر و بهتر انکشاف کند وراه کمال بپیماید موثریت آن نیز بیشتر می‌شود . ازآنجا ییکه ملل دارای‌تمدن‌دیرینه‌بیشتر بااین هنرآشنایی حاصل کرده اند موسیقی آنهانیز متکاملتر بوده موثر وجلب کننده می باشد .

افغانستان که‌تاریخ دیرینه‌دارد مردمان آن‌ازدیرزمان‌به‌موسیقی‌علاقه‌و دلچسپی‌داشته‌اند فن بدیع موسیقی یکی ازخصوصیات و یادگار های باستانی قوم آریایی است. نیاکان ما از هنگام‌مهاجرت واقامت در باختر (بلخ) شعور موسیقی داشته‌و باین هنر ظریف‌آشنا بوده اند

---

(۱) نثر فارسی معاصر چاپ تهران‌مضمون متعلق به «موسیقی و فارابی»

(۲) ساز وآهنگ باستان تألیف قریب،چاپ کتابخانه مرکزی ص‌ص. ۲-۳۰.

آنهااز روزگاران قدیم درهرمرحله‌یی که تمدن‌های باشکوهی را بوجود آورده‌انددرخشش موسیقی شان چشمگیر و درخور توجه بوده است :

چنانکه در حدود دوهزار سال قبل ازمیلاد یعنی عصر ویدی هم مردم در کشور ما به موسیقی آشنایی داشتند. آریایی ها در این عصر خواندن و موزیك داشته آلات ساز را آنچه تارداشت وآنچه بدست زده و یادمیده می شد بلد بودند، آنها درمیلهٔ عمومی موسوم به « ساسانه » که در آن زن ومرد جمع‌شده هنر نمایی میکردند درضمن دیگر بازیها ونمایشها به سازوآواز و رقص هم می‌پرداختند (۱). قداست موسیقی رادر افغانستان برخی‌از قصه های چینی نیز تأیید مینماید. چنانکه در یکی ازافسانه های ادب عامیانه چین گفته شده است که چار هزار سال قبل آنها « لنگ ان »ناسی‌را در باختر برای‌بدست‌آوردن (نسی) فرستاده بودند(۲) همچنان گاتهای‌اوستا از وجودورواج‌موسیقی وآلات‌آن در این سرزوبوم حکایت می کندو لفظ گاتها نیز نخست‌گاث بوده است که‌بعد گاس شده سپس به‌گاه مبدل گردیده و دردری بمعنی‌مقام‌موسیقی معمول شده است . بهمین‌ترتیب دردورهٔ یونان‌باختری که‌صنایع وآرت وشعب‌مختلف‌هنر های‌زیبابصورت بهتر زمینهٔ نشو نما یافته موسیقی سیر انکشاف خود را دوام داده است. یونانی ها می نویسند که اسرای قدیم آریایی هنگامی که‌بر خوان می‌نشستند دسته‌یی ازنوازندگان و خنیاگران به رامشگری‌و رقص می پرداختند (۳) .

همچنین تاجایکه ازروی تصویر های‌رنگهٔ بامیان و هیکل های‌هده وکاپیسامعلوم میشود موسیقی مادرعصرکوشانی ها به حد اعلای پیشرفت خود رسیده بود وتاریخ این انکشاف به حدود دوهزارسال قبل میرسد ، چنانکه یکی از تابلو های رنگهٔ‌بامیان صحنه‌یی رانشان‌میدهد که دو دوشیزهٔ جوان دراطراف یك هارپ (نوعی از کناره یا قانون) بلند نشسته و انگشتان بار یك آنها باتارهای آن بازی میکند ، بهمین قسم از هده ازهمان‌عصری که میتوان‌آنرا دوره‌ترقی صنعت نامیددرپهلوی‌هیکل های که زعما وسربازان وقیافه های نژادی کوشانی رانشان میدهدمجسمه‌های‌بدست‌آمده است که‌درآن موسیقی نوازان‌باآلات موسیقی ازقبیل رباب، توله، دهل غیره نمایش داده شده اند و

---

(۱) تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۱۳

(۲)

نمونه های آن در اتاق هدهٔ موزیم کابل موجود است (۱)

گویند که برخی از ادوات موسیقی، مثلا: ،تونه، رباب، بربط، سه تار وطنبور در قرن دوم مسیحی از ناحیهٔ باختر از راه سنگیانک وحوزهٔ طارم در خاک های چین منتشر شده است (۲)

درهمین وقت است، که موسیقی در راه خدمت به آیین بودایی استخدام می شود. دین بودایی به انکشاف وارتقای موسیقی پرداخته است بنا بران موسیقی نوازان ماهری در عصر کوشانی بمیان آمدند که بانوای موزیک دردهار اتسکین میدادندو آنهایی را که زیر بار اندوه خمیده شده بودند راست و بشاش می ساختند. آنها بدین وسیله مردم را از اموردنیوی منصرف میکردندتا کار و بارخودرا گذاشته بقوانین بودایی وانزوا بگرایند ازخود بیگانه گردند.

همچنان باظهور اسلام نیز نیاکان ما این فن ظریف را از دست ندادند بلکه در راه انکشاف وترقی آن کامهای بزرگی برداشتند، مثلا: ابوحفص سغدی ادیب و موسیقی دان (اوایل قرن چارم هجری چنگ را اصلاح کردوشهرود رابمیان آوردوابونصرفارابی در قرن چهارم هجری جعبه یی راز بری قانون آورده آنرا قانون نام نهاد (۳) درهمین عصر است که عود را اصلاح کردند والحان را تغییر دادند یاالحان دیگر اختراع نمودند.

دانشمندان وادیبان معروف باین فن ظریف علاقه گرفتند و در زمینه به ابتکار وایجاد آثار پرداختند، چنانچه رودکی چنگ نیکو می‌نواخت و در تاثیر موسیقی وی همین بس که امیر نصر بن احمدسامانی را بی موزه درهسپار بخارا ساخت. (۴)

فرخی سیستانی درنواختن چنگ ورود هردو مهارت داشت. محمدبربطی در ین فن استادی ماهر بود واو ازندمای مسعود غزنوی بشمار میرفت. ابن‌سینای بلخی نیزد رفن موسیقی یدطولی داشته وقسمتی ازکتاب شفای اودرعلم موسیقی است. خواجه عبدالقادر عودی صاحب کنز الالحان که ازاهل مراغه بوده درسنه ۸۳۷ هجری درهرات وفات کرده است. هنروی در زمینه که موجب حیرت موسیقی شناسان روزگاو بود، معروف است، خواجه محمود شهابی هروی در صنعت موسیقی ماهر ودر عصر خویش مشهور بوده است، همین قسم قاسم قانونی وحافظ باباجان در قرن نهم هجری

۱ـ تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۱۴　　(۲) افغانستان بیک‌نظر ص ۳۷.

۳ـ فرهنگ ادبیات از زهرا خانلری کیا، انتشارات بنیاد فرهنگ، همچنین مجله هرات دورهٔ دوم سال اول شماره، سوم ص ۲۳-۲۴. (۴) چارمقاله عروضی، چاپ خانه پروین ۱۳۳۴ ص ۴۱.

از اهل این فن بوده اند، ونیز مولینا بنایی ملك الشعرای محمد شیبانی درموسیقی مهارت زیادی داشت ازاین همه که بگذریم درعهد معاصر از موسیقی نوازان معروف میتوان استاد قاسم ، استاد غلام حسین استاد شیدا ، استاد نو، استاد رحیم بخش ونظایر آنان را نام برد. همچنین درصحنه جدید ونوین کشور وختی موسیقی متاثر از غرب به صدها موسیقی شناس حرفه یی وآماتور وبچندین گروه هنری برمیخوریم که همه نما یشگر هنر دوستی مردمان ماوشنا سانندهٔ ذوق واحساسات زیبا پسندی آنان می باشد .

هنر های ظریف ازهرنوع آن که با شد وادبیات یکی بر دیگری موثر است چه تمام آن خواه شعر باشد یانقاشی وخواه موسیقی باشد یاهیکل تراشی بیانگر احساسات بشری میباشد ، بنابرآن تجلیات حسن وجمال وتناسبی که درموسیقی وسایر هنرهای زیبا ارائه می شود همانگونه تجلیات میتواند درشعر ودیگر شعب ادبی وهنری جلوه گری نماید (۱) همانطوریکه شعر باتمام تظاهرات خود در موسیقی موثر است همچنان آهنگ موزیك برشاعر و بالنوبه برشعر او بی اثر مانده نمیتواند مخصوصا اینکه موسیقی درشعر شامل است و شعر در موسیقی .

ازهمین جاست که گفته اند موسیقی وشعر ازیك مبداء الهام میگیرد، چنانکه شعر آوازرا برای اظها رعواطف استعمال میکند وموسیقی آواز راغایه ومقصود ساخته آنرا شکل وصورت میدهد. شعر برای مخیله تابلو ایجاد میکند وموسیقی بین آواز وفکر، آهنگ وتناسب فراهم می سازد .

بنا بر همین اثر انگیزی هنرهای زیبا وشعب ادبیات بریکدیگراست که شعرای ما ازروزگاران گذشته تاامروز ازموسیقی مان متاثر شده اند چنانچه درآثار خود ازآلات وادوات وهمچنین ازاثر اند ازی موسیقی یاد آور شده اند .

اینك رودکی قافله سالار شعرا درپدیده های ادبی خود ازچنگ، شاهرود، طنبور ورود سخن رانده است وی در یك جا چنگ می نوازد ومی میخواهد :

رودکی چنگ(۲) برگرفت ونواخت باده اندا ز کوسر ود اند اخت

و نیز گفته است :

می لعل پیش آ رو پیش من آی بیك دست جام وبیك دست چنگ

همو پر داخته :

---

(۱) کتاب ارزش احساسات ازنیما یوشیج ص ۱۰۳ وص ۱۰۳، شعر العجم شبلی ج ۴ چاپ مطبعهٔ مفید عام ص ص ۵ ـ ۸ .

(۲) چنگ سازیست پوست بران کشیده ۲۴ وتر وگاه بیشتر وکمتر بران بندند واگر سباشر آن ماهر باشد میتواند ۳۵ وتر بران بسته کند وامروز (هارپ) گفته شود .

بگرفت بچنگ چنگ و بنشست　　بنواخت به شست چنگ راشست (۱)

واینجا صاحبان قلم رابر را مشگران برتری نهد :

اگرچه چنگ نواز ان لطیف دست بوند　　فدای دست قلم باد دست چنگ نواز

یکی بزم خرم بیارا ستند　　می ورود را مشگران ساختند

رودکی همچنان درینجا ازشاهرود که از اختراعات ابو حفص سغدی است و از تنبور که در موسیقی امروز زمان بسیار زیاد معمول است نام می برد :

فاخته بر سرو شاهرود بر آورد　　زخمه فروهشت زندواف به تنبور

رودکی گاهی نیز مثلا در کلیله ودمنه ازتبیره که آله موسیقی میان بار یك ودارای دوسرپهن است ذکر نموده واین از آلات موسیقی رزمی است:

پس بتیره دید نزدیك درخت　　هر گهی بانگی بجستی تند وسخت

دقیقی بلخی ازهمه خوبی های جهان چارچیز راپسندیده بود چنانکه موسیقی و نوای چنگ یکی از ان جمله بود :

دقیقی چار خصلت برگزیده　　به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ ونالهٔ چنگ　　می خوشرنگ و کیش زردهشتی

فرخی سیستانی که گویند چنگ ترزدی، علاوه بران دراشعارش از جمله دیگر آلات موسیقی بیشتر به رود، کوس، بربط، موسیقار، رباب، چغانه، ارغنون، طنبور، شوتك وعنقا دست یا زیده است و آنهم بدین قرار :

سرو ماقی وماه رود نواز　　پردهٔ بسته در ره شهناز (۳)

زخمهٔ رود زن نه پست ونه تیز　　زلف ساقی نه کوته ونه دراز

ساقیا ساتگینی اندرده　　مطربا رود نرم و خوش بنواز

وگاهی هم دعوت می شود تارود نواز دو شعر خواند :

گاه گفتی بیا ورود بزن　　گاه گفتی بیا وشعر بخوان

---

(۱) چنگ یکم دست وچنگ دوم، اسباب موسیقی ـ شست یکم مضراب وشست دوم تار موسیقی.

(۲) شاهرود طول آن دوبرابر عوداست وبران ده وترمزدوج بندند. مراداز زندواف بلبل است

(۳) شهناز آهنگی ازموسیقی که دران عصر معمول بوده است .

باز درینجا نوای چنگ وآهنگ مطرب پسته‌دهان بمذاقش شکر افشانی میکند، سپس دست قدح میگیرد و گوش به آوا ز چنگ می نهد :

چنگ دربر گرفت وخوش بنواخت وزد و پسته فرو فشاند شکر

تافرود آیم وبنشینم وبر گیرم چنگ

همچنان دست قدح گیرم تاروزد گر

فرخی همچنان از ادوات دیگر موسیقی اینطور به‌دل انگیزی یاد آور میشود :

گهی رباب زنی گاه بربط (۱) وگه چنگ

گهی چغانه (۲) وطنبور وشو تک(۳) وعنقا(۴)

ای به عارض چومی وشیر فرا پیش من آی

بربط من به کفم بر نه ونطقی برگیر

چوتار گویی آگنده ام زنعمت او

سر او خانهٔ خالی ز چیز چون طنبور

خانه زبیگانگان خام تهی کن

بادهٔ سرخی بیار وبربط بردار

فرخی زمانی هم‌ناله وبانگ کوس(نقارهٔ بزرگ) را برنوای طرب‌بخش ارغنون وموسیقار ترجیح میدهد وشاید این‌سخن را درمیدان نبرد ادا کرده باشد :

---

(۱) بربط نام الهٔ سازی است که‌مثل طنبور باشد مگر کاسه‌بزرگ و دستهٔ کوتاه دارد (غیاث اللغات ص۶۳)

(۲) چغانه نام سازی است وآن‌چوبی باشد مانندمشتهٔ ندافان که‌سر آنرا شگافته جلاجل چند دران تعبیه کنندواصول بدان نگاهدارند ونام آهنگی از موسیقی نیز بوده است .

(۳)شوتک آلهٔ سازی است دارای چار تار .

(۴) علاوه‌بر اینکه‌نام‌مرغی است‌افسانوی، بمعنای‌سازی‌نیز بوده که‌گردن‌دراز داشته‌است آهنگی ازموسیقی را نیز عنقا گفته اند .

به‌چنین رو ز به گو شش غو کوس(۱) زارغنون(۲)خوشترو از سو سیقار (۳)

منوچهری‌شاعر زنده‌دل دری ازاسباب موسیقی بیشتر چنگ،رباب،سوسیقار،طنبور وگاهی هم‌تبیره وطبل رابرگزیده ودر کلام خویش‌گنجانیده است،مثلا هنگام بدست‌گرفتن جام‌می‌آنرا«ببانگ چنگ وموسیقار وطنبور» می‌نوشد،خاصتاً که‌مهرگان باشد و شاهدترک چنگ‌نواز د و بدین وسیله دل سنگ ابدال راموم گرداند:

بینی آن‌ترکی که‌چون اوبزند بر چنگ چنگ

ازدل ابدال بگریز دبصد فرسنگ سنگ

چنگ او در چنگ اوهمچون خمیده عا شقی

با خروش وبانفیر وبا غریو وبا غرنگ(۴)

برسماع چنگ او باید نبیذ خام خورد

می‌خوش آمد خاصه‌اندرمهر گان بابا نگ چنگ

اینک منوچهری‌در جای‌دیگر دربزم چنگ ورباب محونظارهٔ شکرلبان گشته است:

آخته چنگ چلب (۵)ساخته چنگ ورباب

دیده به‌شکر لبا ن گوش به شکر توین(۶)

همو درینجا به‌هنگام ،محمل بستن گوش به‌طبل بتیره زن د اده است :

بتیره ز ن بزد طبل نخستین شتر با نان همی بندند محمل

فردوسی‌شاعر حماسه‌سرای‌بارگاه غز نه گرچه‌دربیان وقایع میدان نبرد ورزم آرا یی داد سخن

---

(۱) غو بفتح اول بمعنای ناله وفریاد .

(۲)ارغنون آلهٔ سازی است که‌افلاطون واضع آن‌میباشد وآن کدویی خالی بود بچرم کشیده وبران روده ها بسته شده وآنچه حالا معمول است مربع باشد بشکل صندوق‌ازقبیل اکر دیون .

(۳)سوسیقار آلهٔ سازی بوده که‌دران‌نی های کوچک‌وبزرگ باند ام‌مثلث‌بهم‌وصل‌میکرده‌ا ند و گو یند که سو سیقار نام‌مرغی است که‌درمنقارش‌سوراخهای‌بسیارباشدواز آن‌آوازهای‌گوناگون آید، دانشمندان موسیقی را ازان‌استخراج کرده اند.

(۴)غر نگ آوازی حزین که‌وقت گریه ازگلو براید.

(۵) چلب بمعنای شور وغوغا .

(۶) شکر توین نام آهنگی از موسیقی که‌درآن زمان معمول بوده است .

داده است، اما در مواقع صلح و آرامش گوش به نوای روان بخش موسیقی داده‌ا ز بزم آرایان و هنرنمایی آنان به دل انگیزی یاد کرده است، چنانکه تاثیر آن د ر اشعارش چنین منعکس شده است :

به سر و سهی گفت بر دار چنگ — به پیش گشسب آی با بوی و رنگ
زن چنگ زن چنگ در بر گرفت — نخستین خروش مغان بر گرفت

باز از رود و نای سخن پر دازد :

چو رود بر یشم سخنگوی گشت — همه خانه ازوی سمن بوی گشت
ز رود وی ونای وبا نگ سرو د — هوا ر ا همی داد گر دون در ود

سپس گو ید :

ز آواز ا بر یشم و با نگ نای — سمن چهر گان پیش خسرو به پای

همچنان از اشعار مسعود سعد شاعر عصر غزنوی نوای ارغنون، موسیقار، رباب، رود و نای بلند است، چنانکه :

بباغ بلبل وقمری وعند لیب ازلهو — کشیده الحان چون ار غنون و مو سیقار

باز گو ید :

رنقش بستان در چشم صورت دیباست — زصوت قمری در گوش لحن مو سیقار

مسعود سعد آنگاه که در قلعهٔ نای زندانی و به رنج وغم اند ر است، ناله های اندو هبار خود را با نوای جانگداز نی این چنین در آمیخته است :

نالم بدل چو نای من اندر حصار نای — پستی گرفت همت من زین بلند جای

تاآنجا که از افزونی آلام دلش همچو نی بشکسته از نوا باز می ما ند :

چون نا ی بینو ایم از ین نای بینوا — شادی ند ید هیچکس از نای بی نوا

در کلام ظهیر فاریابی گو یندمسترگ وطن از آلات موسیقی بز می بیشتر چنگ، دف، دائره، رباب موسیقار، نی، طنبور، قانون وهمچنین طبل بکار رفته است، چنانچه در ینجا زمزمهٔ قانون، اوچنگ را بچنگ زهره می نهد :

زهره از شرم تو از چنگ نمیدا ر د چنگ
گر به قانون شنو د زمزمهٔ ساز ترا

ودرینجا نواز نده را تشویق میکند که با ادب دف وچنگ و رباب نوازد :

هر جا که پو ستی است به آهنگ دوستی است — بنواز با ادب دف وچنگ ورباب را

واینجا هم از عین آن موسیقی یاد آور شده :

ای دو ست ندانی که درین پوست مرا سوخت — آن شعلهٔ آهنگ دف وچنگ ورباب است

همو گوید :

استخوانم شکل موسیقار شد از غم ظهیر

در صفیر آید تنم چون بر کشم فریاد را

درینجا از نی سخن گفته است :

صفیری در رگ وپی دارم امشب نفس چون نالهٔ نی دارم امشب

وازین بیت او نوای طنبوربلنداست :

زنغمه سنجی مضراب عشق پنداری برا ستخوان تنم رگ چو تار طنبوراست

اگر در بیت بالا هر رگش‌را تار طنبور گفته‌است‌این رگ درینجا هر سر مویش تارقانون گشته:

زناله هر سر مویم چو تار قانون است

چنانکه گرمژه بر هم زنم صدا دارد

ونیز ازوست :

نوید رحمت بینش ز جام می بشنو صریر باب بهشت از دم رباب بگیر

صفیر چنگ کجا بر دلت زند ناخن نوای فیض اثر از صدای آب بگیر

باز هم از طنبورسخن گوید :

چو تار رشته هوس‌مگس وپیچ بر ان

اثر مجوی زتار گسسته طنبور

و یا دست بر تار چنگ زند:

به آه تیره شب هجر تا بود زهره که بسته از شب عشاق تارها بر چنگ

و یا :

لعل سیراب تو بگرفت از می گلرنگ‌رنگ

کی روا باشد اگر مطرب نهد ازچنگ چنگ

بر دلم دیگر عتابت حلقه بر در رمیزند

دور عیش‌از دایره سنجم زطبل‌وچنگ چنگ

اما کجاست آن دماغی که عشرت راساز کند، ظهیراینجا اسباب موسیقی‌را مهیا ساخته است:

قامتم چنگ‌و رگم تار و دلم بر آهنگ

کود ماغی که بعشرت بنوازم سازی

تا آنجا که حتی مطرب را از آه شعله خیز خود بر حذر ساخته از نواختن نی مانع می آید .

مزن مطرب نی بیهوده در بزم ظهیرا شب

که آهم میزند هر دم شرر اندر نیستانی

همانگونه که ساز و نوای مطرب در خلوت و در گوشهٔ بزم دل را بطرب آرد و ذوق بخشد، همچنان تاثیر موزیك در خلوت و در میدان رزم نیز ظاهر و روشن است، شاعران حماسه سرا و آنهایی که صحنه های نبرد را در اشعار خود ترسیم و تشریح کرده اند هر پیکاری را با شور و آهنگ موسیقی آغاز کرده آنرا گرمی بخشیده اند .

البته همانطوریکه بساط عشرت با عرصه پیکار تفاوت زیاد دارد و انسان در این دو صحنه واجد روحیه و احساسات متفاوت می باشد همانگونه آلات و ادوات موسیقی نیز در هر دو جا مختلف است چنانچه هنگام خوشدلی موسیقی بزمی مؤثر است و صحنه را رونق میدهد ، اما در موقع نبرد موسیقی رزمی هیجان می آفریند و دلها را برمی انگیزد . البته انعکاس هر دو گونهٔ موسیقی را در ابیات دری میتوان بخوبی و وضاحت مشاهده کرد .

ما تا اینجا انعکاس موسیقی بزمی و آلات آنرا در ادبیات دری مطالعه کرد یم و دیدیم که ادوات موسیقی ما درین زمینه کدام است و تا چه حد قدامت تاریخی داشته است ، از جمله آلات موسیقی آن عده یی را که تا حال ما در خلال اشعار دری از آن نام برد یم عبارت بوده است از چنگ، رباب، نی، طبل ، دف، شهرود ، قانون ، بربط ، طنبور، رود ، چغانه، ارغنون، شوتك ، عنقا و چند تای دیگر .

اینک حالا انعکاس موسیقی رزمی ، و آلات آنرا در ادبیات دری از نظر میگذرانیم از ینکه موسیقی رزمی در نبردهای قدیم اهمیت بزرگی داشت از آنرو در ادبیات حماسی و رزمی دری نیز راه خود را باز کرده است. از اسباب و آلات بسیار معروف موسیقی رزمی ما اینها بیشتر در آثار شاعران معمول اند . دهل، کوس، نای، نای ترکی، گاودم، کوس رویین، شیپور، بتیره، بوق، درای، سورنای، کرنای، سنج، جرس، رویینه خم ، خرمهره، رویینه طاس ، جلاجل و امثال آن .

برخی ازین آلات علاوه براینکه در رزم ها مورد استفاده قرار میگرفت در دیگر مواقع هم معمول بوده است ، مثلا دهل، و سورنای ، که تا همین اکنون در محافل سرور نیز نواخته می شود و یا جرس و درای که از ان در قافله ها کار میگرفتند، چنانکه ظهیر گفته است .

وحشیان نجد را هم آنشب از آرام برد کاشکی با محمل لیلی نمی بودی جرس

همو راست:

همچو مجنون گوش بر آواز محمل داشتم　　لانه جاسوس در هامون جرس‌ها شد مرا

و یا حافظ گوید.

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم
جرس فریاد میدارد که بربندید محمل ها

همچنین از جمله آلات موسیقی رزمی کوس در موقع صلح وبعضا بر در و ازها سرای وقت در شبانه‌روز نواخته می‌شده است، حافظ گوید:

تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح　　یا از در سرای تا بك غریو کوس

فردوسی همانگونه که تعدادی از ادوات موسیقی بزمی را در اشعار خود بیان کرده است همچنان وبیشتر ازان بذکر آلات موسیقی رزمی هم پرداخته است:

به شبگیر گاه خروش خروس　　ز هر سو همی خاست آوای کوس

باز گفته است:

بزن کوس رویین وشیپور «۲» و نای　　به کشمیر و کابل فرا و ان بپای
که ما را سر جنگ افراسیاب　　نیاید همی خورد و آرام و خواب

همچنان فردوسی گوید:

بتیره (۳) برامد ز هر دو سرای　　جهان پر شد از نالهٔ کرنای (۴)
ز آواز شیپور و زخم درای　　همی کوه را دل بر آمد ز جای

همو گفته:

به ابر اندر آمد دم کرنای　　خروشیدن سنج (۵) و هندی درای

---

(۱) کوس: نقاره بزرگ ود رغیاث اللغات (ص ۳۶۸) نوشته که علاوه بران بمعنای کوفتن، آسیب وصدمه نیز بکار رفته است.

(۲) شیپور: بفتح اول آله سازی است که در حربگاه نوازند وآنرانای رومی ونفیری نیز گفته‌اند.

(۳) بتیره: دهل کوچکی است که میانش باریك ودوسرش پهن باشد، طبل و کوس رانیز گویند، (تاریخ ادبیات جلال همایی ج ۱ ص ۲۱۱)

(۴) کرنای: از انواع ذوات النفخ وازجنس نفیر است که سرود هان آن برگشته بود، طول آن در حدود دوذراع باشد (ساز وآهنگ باستان تالیف قریب ص ۳۶)

(۵) سنج: بفتح اول بمعنای دوطبق کوچك از رویین که باهم زنند.

وباز فردوسی چنین پرداخته است :

بدانگه که لشکر بجنبد زجای بتیره برآید ز هر دو سرای
زبس ناله بوق (۱) وکوس ودرای همی آسمان اندر آمد زجای

همچنین نظامی گنجوی گوینده بزرگ زبان دری دریك بخش ازسکندرنامه خود بنام شرفنامه که یك اثر رزمی است ودرموردلشکر کشی وفتوحات اسکندر به رشته نظم در آمده است، از آلات مختلف موسیقی رزمی تذکرداده است. وی درین اثر خودازهمانگونه ادوات موسیقی رزمی نام برده است که درهمهٔ پدیده های ادبی رزمی نموداراست ،چنانکه دریك جا گفته :

درآمد به غریدن آواز کوس فلك بر دهان دهل داد بوس
زغریدن کوس خالی دماغ زمین لرزه افتاد در کوه وراغ
چنان آمد از نای ترکی خروش که ازنای ترکان برآورد جوش
برآورد خرمهره (۲) آواز شیر دماغ از دم گاودم «۳» گشت سیر

همو چنین پرداخته است :

بتیره زن ازخارش چرم خام لویسه «۴» بر افگند شب را لگام
درآمد شورش دم گاودم بخنبك «۵» زدن خام رویینهٔ خم «۶»
زرویین دژ کوس تندرخروش به دژ های رویین درافتاد جوش

۱- بوق: کرنای که بهندی بهیر گویند (لطایف اللغه) و درغیاث اللغه (ص ۷۴) نوشته که این آله سازازمس ومانند شهنایی باشد واز ان آواز مهیب ومکروه برمی آید .

۲- خرمهره : مهره سفید ونوعی از بوق ونفیری که در حمامها وبازی گاه ها وآسیاب ها نوا زند ونیز مهره های بزرگ و کم قیمت که برگردن خر بندند «فرهنگ نفیسی ص ۱۳۵۳» ودر غیاث اللغات نوشته که خرمهره رابه عربی ناقوس گویند .

۳ - گاودم : نای رومی که بصورت دم گاوسازند ودروقت جنگ نوازند وآنرا نفیر و شیپور نیز گفته اند ودرغیاث اللغه «ص ۳۷۲» بمعنای کرنای نیزآمده است .

۴- لویسه : ریسمانی که دروقت نعل بستن پوز اسپ بدان پیچ دهند .

۵- خنبك : بضم اول برهم زدن کف های دست بنوعی که آوازبه اصول برآید وهم خروش وسرود زدن را گویند.

۶- رویینه خم: کوس مثل خم که ازتنج ساخته شده باشدودرروزجنگ واعیاد نواخته می شد .

وباز گوید :

زخرمهره ها مغز پرداخته　　زمین مغز کوه ازسر انداخته
زبس شورش بوق وروییینه «۱» طاس　　بگردون گردان درآمد هراس
زنای دمنده برآهنگ دور　　گمان بود کامد سرافیل صور

همچنان نظامی همانطوریکه صدای نای را دربیت بالا به صورا سرافیل تشبیه نموده درینجا نوای شیپور رابدان مانند کرده است :

شغب های شیپور زآهنگ تیز　　چو صور سرافیل در رستخیز

وی درین ابیات ازآلات موسیقی رزمی یادآور شده است ونواهای پرشور آنها را در روز نبرد به گوشهای رسانیده:

بتیره هم آواز شد با درای　　چو صور قیامت دمیدند نای
زخاریدن کوس خارا شکاف　　پرافگنده سیمرغ در کوه قاف
زفریاد خرمهره و گاودم　　علی الله برآمد زرویینه خم

همو است که ازجلاجل وزنگ در ردیف دیگرآلات موسیقی رزمی سخن میراند :

جلاجل «۲» زنان ازنواهای زنگ　　برآورد خون ازدل خاره سنگ

۱- رویینه طاس : کوس خردیکه از روی ساخته شده باشد.

۲- جلاجل: آلتی بوده بیضوی شکل ۳۵ وجب که آواز عجیبی داشته است« تاریخ ادبیات جلال همایی، ج اول، ص ۲۱۲ » درغیاث اللغات وشمس اللغات نوشته جلاجل بضم اول زنگهای خردیکه برچرم دوزندودرگردن اسپ ،شتر ،گاوآویزند امادر بهار عجم نوشته که جلاجل بمعنای چیزی قرص شکل که از روی سارند ودر دف دایره تعبیه نمایند تال را هم گویند .

نویسنده: اقتدار حسین صدیقی
مترجم پوهندوی حمیدالله امین

سیاست شیرشاه در برابر راجپوت‌ها

« قسمت دوم »

همچنان حملات شیرشاه برسروار دراوایل ۱۵۴۴ نیز تحلیل مواد موجود درمنابع مختلف تاریخی را ایجاب مینماید. در ینجانیز باید بر مشتاقی وعباس بدون تحلیل انتقادی نظریات شان تکا نشود. مشتاقی مختصراً اظهار میدارد که شیرشاه تصمیم گرفت تا راجامالدیو را مضمحل نماید زیرا نامبرده مسؤل کشتن مسلمانان ناگور در دوره ابراهیم لودی بوده است. باستناد مشتاقی وکیل مالدیو به‌دربار اگره آمد تا باشیرشاه ملاقات نماید، لیکن به هیچ صورت مورد تفقد شیرشاه قرار نگرفت. این مؤلف بعداً می افزاید که مقطع مسلمان ناگور داماد مالدیو بوده و توسط اخیر الذکر بقتل رسید وباینترتیب اسلام درخطهٔ ناگور به خاموشی گرائید. چون سلطان ابراهیم لودی این بی احترامی به مسلمانان را جبران نکرد بنابران شیرشاه عهدنمود تا مالدیو رانیز چنانچه درحق پوران مل روا داشته بود مضمحل نماید (۱). عباس نیز درضمن توضیح علل این حمله برسروار در ابتدا توضیحات مشتاقی راتکرار نموده و بعد اتوضیحات مفصلی را در قسمت محاربات که بین جنرال های مالدیو و افغانان در مناطق مختلف مرور بوقوع پیوسته است، ارائه میدارد (۲). برخلاف اینها نویسندگان تاتار در قسمت علل اصلی مخاصمت شیرشاه بامالدیو توضیحات واقعبینانه ارائه نموده‌اند واظهار میدارند که تنها علل سیاسی باعث دشمنی بین شیرشاه ومالدیو گردیده بود.

پروفیسور قانونگو باستناد منابع تاتاری و راجستانی روابط شیرشاه را بامالدیو در مراحل مختلف تشریح نموده است. این حقیقت کاملا روشن است که درقسمت ایجادعداوت باشیرشاه

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۵۶ب

(۲) تاریخ شیرشاهی اوراق ۱۰۵و۱۰۶

ابتکار عمل در دست مالدیو بوده است. پدر مالدیو بنام رای گا که سرزمین ناگور را که از مربوطات امپراتوری لودی بود با استعمال قوه از متقطع سلطان ابراهیم لودی بدست را جا مالدیو برای ادامه حکمروائی خویش بر ناگور و سرزمین های دیگر بعد از آنکه در سال ۱۵۳۱ به تعقیب قتل پدرش تاج و تخت مروار را بدست ورد، در سال ۱۵۳۱ با همایون شروع به مذاکرات نمود حمایت کامل خود را از وی در مقابل افغانان ابراز داشت. اما همایون چون بیشتر متوجه فتح سنده بود لذا به پیشنهاد مالدیو در آنوقت اعتنا نکرد (۱). اندکی بعد از اینوقت اوضاع سیاسی در هند شمالی به نفع شیر شاه کاملا تغیر خورد و تسلط وی بر اراضی متصرفه مستحکم گردید. بنا بران در سال ۱۵۴۲ که شیرشاه ناگور را نیز بدست آورده بود راجا مالدیو اجبارا در فکر مصالحه با شیرشاه افتاد. انضمام ناگور به امپراتوری سوری در هنگامی صورت گرفت که همایون از فتح سنده کاملا نومید شد و بنا بران در اگست ۱۵۴۲ نماینده خود را بغرض تشکیل اتحاد نظامی علیه شیرشاه به جودهپور فرستاد اما از انجائیکه شیر شاه با داشتن جاسوسان از تمام فعالیت های مخالفین خویش مطلع بود لذا نماینده خویش را نزد راجا مالدیو فرستاد و او را به دوستی دعوت نمود. وضمناً وعده کرد در صورتیکه همایون را دستگیر نموده بوی تسلیم نماید در عوض امور سرزمین های ناگور، الوار و هر منطقه دیگری که او بخواهد بوی واگذار خواهد شد. در ظاهر مالدیو روابط دوستانه با شیر شاه برقرار نمود اما به نسبت دستگیر نکردن همایون که بعد از رسیدن نماینده شیر شاه برای استمداد داخل قلمرو مالدیو شده بود نتوانست او را راضی نگهدارد، زیرا مالدیو تنها او را از قلمرو خود خارج نمود. همین امر شیر شاه را خشمگین ساخت پروفیسر قانونگو اظهار میدارد "اگر مالدیو در فکر فریب کاری نمی بود به آسانی میتوانست هر یک از کورگانیانی را که خواسته باشد در دشتهای هندی زنده دستگیر نماید .... بهر صورت شکست سریع همایون و فرار نماینده اش از جودهپور موقعیت مناسبی برای مالدیو ایجاد نمود. بطوریکه وی نشون خود را محض بمنظور خوشی خاطر شیر شاه که اکنون در سر زمین های خود کاملا مستقر شده بود به تعقیب کورگانیان فرستاد. (۲) شیر شاه نیز محض بغرض آرام نگهداشتن وی متوقتاً روابط حسنهٔ خویش را با وی حفظ و بعد از اضمحلال پوران مل او را نیز از بین برد.

علاوه بران باید گفت که موجودیت فرمانروای جاه طلبی چون مالدیو در راجپوتانه برای

---

(۱) مراجعه شود به Sher Shah and his Times, pp. 367-8

(۲) Sher Shah and His Times, P. 370.

شیرشاه قابل تحمل نبود واواینچنین اشخاص راباستفاده از هرگونه امکان موجوداز بین برده بود. ضمناً خویشاوندان مالدیوهم که توسط وی از سرزمین های شان اخراج شده بودند در خدمت شیرشاه شامل شدند وهمیشه درفکرانتقام گرفتن بودندوآنان عبارت بودنداز کلیان مل و بهیم پسران جیت مل حکمران بیکانیر که توسط مالدیو کشته شده بود وهمچنان بیرم دیو ازمیدته که سال ۱۵۴۲ در رانتها مبور به شیرشاه پیوست. عقده های متحدین شیر شاه وقتی برآورده شد که در نوامبر سال ۱۵۴۲ موقیات نظامی شیرشاه در مقابل مروار عملی شد. بعداز تصرف مروار درماه می سال ۱۵۴۴ پسران جیت مل وبیرم دیو دوباره سرزمین های شانرا با امتیازات زیاد بدست آوردند (۱) وباافسران شیر شاه که در مناطق مختلف تحت حکومت مسند عالی خواص خان مقرر بودند همکاری نمودند. بنا برآن اطلاق کلمه متعصب مذهبی بر شیر شاه توسط حقایق تاریخی تأییدنشده است وضمناً موضوعات مذهبی هیچگاه نظریات سیاسی اورا تحت شعاع قرارنداده است ازمظاهرعمده دوره او یکی هم انکشاف فرهنگ جدیدی است که هندوها ومسلمانان راباهم متحدنگه میداشت. اشراف هندونجبای معتمد امپراتوری بودند، اشراف مسلمان افسرهندو را استخدام میکرد وبرعکس افسران مسلمان درخدمت اشراف هندو بودند (۲) حقیقت مسلم اینست که مردمان دوره های وسطی به اصل وفاداری در مقابل بادار واقای شان معتقد بودند بدون درنظرگرفتن اینکه او کیست. جیسی درین باره میگوید آنها ئیکه در راه خدمت به بادار شان میمیرند باچهره بشاش وروشن این جهان راترک میدهند اماآنها ئیکهٔ اعتماد خود را از دست داده ومی گریزند روی سیاه خواهند بود. (۳)

اطلاعات موجود باوجود متفرق بودن نشان میدهد که شهزادگان راجپوت به خدمت در امپراتوری سوری باوفاداری تمام تاهنگام سقوط آن درسال ۱۵۵۵ ادامه دادند. بعضی از آنها در زمره اشراف افغان برتبهٔ نجبای بزرگ نیز ارتقا نمودند. بطور مثال راجارانبه گوالیاری از اختلاف راجامان سنگه گوالیاری اقطاع وسیعی را درمالوا بدست اورد وخدمات مهمی رابرای شیر شاه

---

(1) Cf. Sher Shah and His Times, P. 396

پروفیسرقانونگو درباره استقرار مجدد پسران جیت مل در Bikanir اظهارمیدارد که انجام این کار از وظایف شیر شاه بود وبا انجام آن وی امتیازبزرگی رایزد بدست آورد.

(۲) واقعات مشتاقی اوراق ۱۵۱ ب و ۶۳ الف

چنین می نماید که حتی مالدیو نیز امتیازاتی رابرای مسلمانان در سلطنت خود قایل بود مراجعه شود به Sher Shah and His Times P. 355.

3) Madumalti, Eng. tv P. 301.

وبازماند گان وی در تحت رهبری شجاعت خان سور مقطع بزرگ ما لوا انجام داد (۱) با تمام خوانین دیگر راجپوت نیز که داوطلبانه به قدرت شیرشاه تن درداده ووفاداری شانرا در مقابل وی حفظ میکردند بهمین ترتیب رفتار میشد .

بیرم دیو که شیرشاه امور مربوط به سرزمین مید تارا بوی سپرده بود (در ۷۰ میلی شرق جودهپور) در استقرار حکومت افغانها در سرزمین های مجاور با خواص خان همکاری داشت، بمنظور قدردانی ازخدمات فوق العاده او چند پرگنه دیگر نیز بشکل اقطاع اضافی در سرکار اجمیر بوی سپرده شد. تادر نگهداری قشون خود ازآن استفاده نماید اوتاآخرین وقت درخدمت شیرشاه واخلاف وی باقی ماند(۲) همچنان راوستران ازبوندی نیز که توسط مالدیو اخراج شده بود تحت شرایط معمول خدمت سرزمین های مربوط خود را دوباره ازشیرشاه بدست اورد(۳). سرزمین های فالودهی وپوهکران که ازمالدیو گرفته شده بود بنابرفرمان شیر شاه توسط خواص خان به راول لنکران ازجیسالمیر سپرده شد سرزمین های فوق الذکر مناطق متنازع فیهای بین سرکردگان تهور و بهاتی را تشکیل میداد(۴). درارتباط راجا اودی سنگهه ازمیوار باید گفت که وی بدون جنگ قلعه چیتور را باتمام مربوطات آن بشمول کمبهل گر به شیرشاه تسلیم نمود وبنا بران بهمان وضع سابق خود باقی ماند(۵).

درینمورد بیجا نخواهد بود اگر تذکراتی نیز درمورد شرایط صلح باافانکه اباعن جد سرکرده بودند، زمینداران بزرگ نیز ارائه گردد. ازتذکرات عباس درباره معامله شیر شاه باسرکردگان بلوچ وغکهر در ملتان و پنجاب می آید که تعداد معینی قشون را که توسط افسران امپراتوری نشانی شده بود برای خدمت شیرشاه نگهدارند(۶): دربعضی حالات استثنایی سرکردگان ازداغ کردن اسپهای شان معاف بودند چنانچه به سرکرده بلوچ درملتان قبل از اضمحلال وی توسط هیبت خان نیازی همین اجازه داده شده بود، بنابر ان همین روش حتما در مقابل شهزادگان راجپوتانه نیز عملی شده است آنان تحت حکمرانی مقطع های بزرگ مروار ورنتهامبور یعنی بالترتیب مسند عالی خواص خان

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۵۴ الف .

(۲) Cf. Sher Shar and His Times, P. 411.

(۳) برای مطالعه مفصل روابط رای ستران بامالدیو، مراجعه شود به Sher Shah and His Times.

(۴) ایضاً صفحه ۴۱۰.

(۵) ایضاً صفحات ۴۱۵ - ۴۱۶ .

(۶) تاریخ شیر شاهی ورق ۱۱۴ .

وشهزاده عادل خان قرار داشتند (۱)

بعدازمرگ شیرشاه اسلام‌شاه نیزبه‌سیاست‌مصالحتی پدرخود در مقابل سر کرد گان‌میرا ثی و زمینداران ادامه‌داد چنان‌مینما یدکه‌مسندعالی حاجی‌خان که‌بعد ازفرار خواص‌خان‌از اه‌پراتوری سوری‌اسلام‌شاه‌امورمربوط به سرزمین های‌میوات،اجمیر ،ناگو ر وجود هپور ،رابوی‌سپرده‌بو در وابط بسیار دوستانه رابا شهزادگان راجپو ت که‌درولایت‌اومناطقی را در اختیار داشتند برقرار نموده‌بو علم چند یکی ازاقارب را جابها رامل‌بحیث وکیل ونایب‌حاجی خان مقرر وتازمانی این‌امتیا را دردست داشت که‌اخیرالذکردرسال ۱۵۵۶ بجانب گجرات فرار کرد ضمناً گفته میشود ک حاجی خان بادختر راجا بهارامل ازاجمیر وخواهرموته را جا پسر مالدیو از دواج کرده‌بودموت را جابعدازمصالحه مجدد باحکومت ا غا نها اقطاع وسیعی‌ر ابدست آورد درحالیکه پد رش برای بدست آوردن سلطنت ازدست رفته خودهمیشه باافغانهادرجنگ‌بود(۲). البته‌این‌موضوع که‌پسرا باپدران به منازعه‌بر خیزند درجوامعی که‌مردان‌ز نان متعدددار ندبهیچ صورت‌مایه‌تعجب‌نیست

روابطاسلام شاه با راجا پارس رام ازگو الیا ر درسلسله جبال سیوا لیك (Siwalik) نیز سیا ست وی‌درینمورد روشنی می‌اندازد. راجای گوالیار موردتفقدزیاداوقرار گرفت. درینموردعبدا تذکر میدهد که اسلام شاه بحدی بررا جا پا رس رام (Paras Ram) مهربانی داشت که او ر برتبه نجبای بزرگ امپرا توری ارتقا بخشید. به فرمان پادشاه چنان عمارات مقبول در سرزمین گوالیار اعمار گردید که مردم محلی هرگز مانند آنرا ندیده‌بودند اسلام‌شاه‌بر ای‌مدتی‌درگوالیا ماند وبعداً عازم مانکوت شد جائیکه وی قلعه دیگری اعمار نموده بود (۳)

بصورت مختصر باید اظهار دا شت که شیر شاه و اسلام شاه سیا ست مصالحه و همکاری باز میندا‌ران وراجاهای که بین سرحدات امپراتوری شان امر ارحیات داشتند تعقیب مینمودند شیر شاه تنها با کسانیکه رقبای سیاسی وی پنداشته شده ویا قابل اعتماد نبودند عداوت میورزید بصورت‌عمومی‌شیر شاه درمقابل تمام‌مردم‌بدون درنظر گر فتن نژاد ویا رو ابط خانوادگی‌برد باری و تمام آنها از حکومت سخاوتمندانه‌وی مستفید میشدند. درحقیقت وی همیشه‌متوجه‌ر فاه وآسایش د و لت و مردم بود او درضمن آر ز ومندی استعدادانر انیز داشت که ارزو های سیاسی‌خود

---

(۱) ایضاً اوراق ۱۰۷ - ۱۱۳

(۲) افسانه شاهان ورق ۱۷۸ الف .

(۳) تاریخ داودی صفحات ۱۷۷- ۱۷۸ .عبدالله درمورد موقعیت گوالیارتذکر میدهد گوالیار کو هست که‌بوقت رفتن کانگره ونگر کوت‌دست راست‌جنوب رویه‌میانه کو هها واقع است

استحکام بخشیده وپروژه های انکشاف اجتماعی واقتصادی را تدویر نماید، وبنابران در اکثر موارد بمقایسه جلال الدین اکبر پیشقدم بوده است .یگانه تفاوت بین شیرشاه واکبر اینبود که اول الذکر تنها متوجه رهبری موقتی امپراتوری خود بوده وهیچگاه در مسایل مذهبی اشخاص مداخله نکرد همگان در دوره او از امتیازات زیادبر خور دار بودند(۱).برعکس این آرزومندی اکبر میخواست علاوه بر رهبري سیاسی رهبری مذهبی را نیز در امپراتوری بدست آورد ،باعث گردید تاموجی از مخالفت علیه اوبرا نگیزد.علمای مسلمان این مداخله او را در امور دینی تحمل نکردند وبالاخره درمقابل وی احساس نفرت نمودند تا حدیکه به گفته ابوالفضل سرزمین زیبای هندبرای او مملو از غبار مخالفت گردید(۲).

پروفیسور نظامی هنگامیکه فعالیت پیشوایان نقشبندیه در امپراتوری کورگانیه مطالعه مینماید ابراز نظر میکند که در حقیقت اگر اکبر در امور مذهبی مداخله نمیکرد قوای مذهبی که در همان وقت در هند فعال بوده و در نتیجه آنها فرهنگ مشترك وجدیدی که جنبش های بهکتی و Shattari نیزدرهمان دوره انعکاس دهنده آنست، درحال آبستن بود ،دین مصنوعی و جدیدی را نیز خود بوجود میاورد (۳).

---

(۱)عباس شیرشاه را بحیث یك شخص متعصب سنی مذهب معرفی مینماید واظهار میدارد که شیرشاه بعد از تسخیر کالنجر به شجاعت خان مقطع مالوا امر داد تابر سلطنت های دکن حمله نماید زیرا تشیع مذهب رسمی سلطنت های دکن قرار گرفته بود.در حالیکه حقایق تاریخی این ادعا را تأیید نمي نماید بطور مثال شیر شاه کجی چك یکی از اشراف شیعه درکشمیر را در مبارزه وی علیه مردم در کشمیر مساعدت نمود وبعد از بازگشت ازدیدن زخم های اوبحدی تحت تاثیر قرار گرفت که او را صمیمانه خیر مقدم گفت.لقب خان خانان داد و در تحت قوماندانی عادل خان وحسین خان سروالی بتعداد پنجهزاراسپ و دو فیل را در اختیار او گذاشت.اما افغانها درین جنگ برعلیه کشمیریان موفق شده نتوانستند .

مراجعه شود به .

Kashmir under the Sultans, Prof. Mohibat Hassan calcutta, 1959 PP. 133 — 134.

(۲) اکبر نامه صفحه ۵۳۲.

(۳) مراجعه شود به .

Naqshbandi Influence on Mughol Rulers and publics, Islamic. Culture, Hyderabad January, 1965, pp. 45 — 46 .

غلام علی آیین

ظواهر و واقعیت‌ها: نتایج

تحقیقات علمی

دو دانشمند بنام (هوبل) و (وایزال) آزمایش هایی برگربه ها نموده‌اند که از نظر تربیتی اهمیت بزرگی دارد کودکی که به‌ساحول خودمینگرد چه میبیند ؟آیا وی کما بیش همان‌چیزهائی‌راسیبیند که والدینش می‌بینند یا اینکه چیزهائی که‌او ودیگر کودکان‌می‌بینند خیلی‌متفاوتست‌از آنچه بزرگان‌می‌بینند ؟

دانشمندان وفلاسفه از زمان‌ارسطو تا کنون برمسأله بینایی‌بحث فراوان کرده‌اند. امااینك برگربه‌ها آزمایش هائی نموده اند که منجربه کشفیاتی انقلابی شده‌است_کشفیاتی که‌نه تنها درمورد گربه ها بلکه درمورد انسانانی که آنها را تغذیه می نمایند نیز مورد تطبیق دارد .

اولین اکتشاف در زمینه این است که قابلیت«درست دیدن »خودبخود در اطفال تحقق نمی یابد، بلکه تابع اثرات بیرونی نیز است. محققان‌در یافته اند که وسایل بینائی ما تااندازه زیادی تابع‌تجربیات زمان کودکی است _تجربیاتی که‌در آینده زندگی‌و چگونگی قابلیت ما را برای دید و تشخیص اشیأ متاثر می سازد وشاید همان تجربیات تعیین کند که ما چه قدر دررشته معینی‌ذکی هستیم. ایشان برآنند که شایددرحال حاضر فرصت های مهمی درمورد رشد اطفال صرفا از آنروی‌فوت می گردد که‌ماموضوعات‌مناسب‌رادرمواقع‌مناسب‌تعلیم نمی کنیم مواقعی که دماغ طفل پذیرا ترین است .

پیشتازان تحقیق چگونگی بینایی درگربه‌ها دوزیست شناس پوهنتون هارورد (دیوید هوبل) و (نارستن وایزل) اند، چون‌ایشان تحقیقات خود را در ابتدای دهه ۱۹۶۰ آغاز کردند،فرضیه شان این بود که محیط اولی گربه برچگونگی تکامل بینائی آن یك اندازه اثر خواهدداشت اما هوبل ووایزل مانند دیگر زیست شناسان که باین موضوع دلچسپی دارند از انعطاف پذیری

وشکل پذیری قابل توجهی که سیستم بینائی گربه حین رشد خود نشان می‌دهد متحیر شده اند. اکنون ممکن می‌نماید که حجره های عصبی دماغ گربه میتواند واداشته شود وظایفی راانجام دهند که ظاهراً برای آن «خلق» نشده است . حتی اگر بقیه دماغ فقط بکسری از شکل پذیری قادر باشد که از فعالیت پوست دماغ (لایه‌خاکستری‌رنگی که‌قسمت‌اعظم دماغ را پوشانیده) مشهود است، درآنحال میدان وسیعی برای موثرات خارجی وجود دارد که چگونگی رشد دماغ را متأثر سازد.

هوبل وویزل درابتدا بر فعالیت حجره های‌عصبی‌درساحه‌ئی که بنام‌ساحه‌اصلی دماغ بصری یاد میشود توجه خود رامعطوف داشتند . معلوم شد که این حجره ها«شکل‌نمایی» اند یعنی اشکال مشخصی که چشم می بیند تشخیص انها اصلا توسط‌آن حجره هاصورت‌میگیرد .عموما دونوع شکل نمای وجود دارد : آنهائی که در بسیاری از زنده جانها وجود دارد و دیگرآن که مخصوص به نوع خاصی از زنده جانهاست .نوع دوم قاعدهٔ حیوان را قادرمی سازد که درمحیط سلوکی خود رشد کند .مثلا بقه‌اعصابی‌بصری دارد که بنام «مگس نمای» یاد میگردد .این اعصاب وقتی عکس العمل نشان میدهند که‌چیزی به بزرگی مگس وارد ساحهٔ دید بقه شود . میتوان استدلال کرد که این شکل نما های خاص بطور تکوینی تعبیه‌شده اند امادلایلی‌برای این هم موجود است که بگوئیم .آنها قسماً درشرایط محیطی بوجود آمده اند .

موقعیت این شکل نما ها بکمك الکترود های کوچك که بدماغ گربه کلان فرو برده‌شده بود تعیین گردید .آنها معطوف به سمت های معینی اند بطوریکه هرزاویه باسمت معینی توسط شکل نماهای بخصوصی رصد میشود . هر حجره متوجه سمت خاصی است اما حجرات عصبی در این‌قسمت دماغ تمام ساحه ۳۶۰ درجه‌رادربرمیگیرد. این هم‌معلوم شده است که اکثر حجره ها دوچشمی اند یعنی به هردو چشم اتصال دارند . چوچهٔ گربه که از نگاه بصارت هنوز خام ونارسیده می باشد برخلاف گربه کلان عملا دارای هیچگونه شکل نما نیست .حجره های آن یقینا دردماغ چوچه گربه‌موجود است، اما هنوز باین مقصد استخدام نشده است .ارتباط های دوچشمی‌حجره ها در چوچه بشکل عیناً مانند ارتباطهای مذکوردرمورد گربهٔ کلان است .

دریکی از آزمایشهای اولی هوبل وویزل برای‌استکشاف‌اینکه کدام قوا (تکوینی یامحیطی) مسؤول تبدیل چشم کودك به چشم گربه کلان است . ایشان یك چوچه گربه را برای مدتی کافی درتاریکی کامل نگاه داشتند و سپس دماغش را معاینه کردند :ایشان دیدند که ارتباط دوچشمی بحال خودبود اماشکل نماهابحال ابتدائی وقوام‌نیافته مانده بود .این بود دلیلی قوي دایر برآنکه اثرات محیطی رشد دماغ راتعین‌می کند.

درقدم دیگر هوبل وویزل یك‌چشم حیوان رابسته‌نگاه داشتند تااثرآن‌رابردماغ ملاحظه کنند .این‌بارشکل نما ها درست رشدیافت امااارتباط های دوچشمی بهم‌خورد زیرا انهاصرف به

یك چشم ارتباط خودرا قایم نمودند. محققان مذکور دریافتند که دماغ باصره فقط درطول یك «دورهٔ حساس» حیات حیوان شکل پذیر بود ند ـ دوره یی که بین سه هفته تا سه ماه بعدازتولدقرارمی‌گیرد. این یافته هم موافق است باآن نظر که تجارب اولی زندگی در رشد دماغ اهمیت دارد.

یك عده دانشمندان دیگر آزمایش های هوبل وویزل رادنبال وتکرار کرده‌اند ازقبیل (کولن بلکمور) وهمکارانش درکامبرج ونیکوسپینیلی وهلمت هرزش مربوط بو هنتون ستا نفورد. این دانشمندان نه تنها نتایج آزمایش دو دانشمند اولی را تصدیق می کنند بلکه به نتایج جدیدنیز رسیده اند ـ نتایجیکه اهمیت نتایج یافته‌های اولی را دو بالا می سازد. یکی ازان یافته ها عبارت از حساسیت دماغ در برابر ابعادافقی وشاقولی محیط است.

مثلا گربه های مورد آزمایش درکامبرج درمحیط های بصری بیا رآمدند. محیطهائی که تنها عبارت بود از باریکه ها (نوارهای) شاقولی یاافقی امانه هردو. چون حیوانات مذکورا زجهان نواری خود بیرون شده ووارد جهان بصری واقعی گردیدند کرد ار آنهافوق العاد گی داشت. گربه های «افقی» کاملاقادربودند که خیز بزنند وبالای چوکی بنشینند اماچون برفرش اتاق حرکت کردند به پایه چوکی ها تماس میکردند که گویی پایه ها (اشیای شاقولی) برای آنها غیرمرئی بود. برعکس حیوانات «شاقولی» هیچ مشکلی باارتباط پایه ها نداشتند امااز سیت چوکی ها هیچ استفاده نکردند و گویی که چوکی ها سیت نداشتند.

چون تیم بلیکمور داخل سرگربه ها رامعاینه کردند کردارعجیب انهابلافاصله ایضاح گردید: گربه های شاقولی فاقد شکل نما های افقی بودند، بنابران نمی توانستند هیچ چیزی را که مرکب از خطوط افقی بود، ببینند. وگربه های افقی فقط شکل نماهای افقی داشتند که دیدن پایه های شاقولی رابرای آنها ناممکن می‌ساخت. گویی که پایه ها اصلا وجود نداشت. این حیوانات دربرابر اشیایی که بنظر ماوشماوگربه های سالم کاملامرئی بود کور بودند و آنهم فقط به سبب سرگذشت غیرعادی اولی آنها.

داستان آن گربه هادلچسپتر گردید چون اخیرا تیم بلیکمور و دو دانشمند پوهنتون کالیفورنیا موفق شدند که وظایف حجره های سمت نمای گربه ها راتغیر دهند: محققان حجره های مذکور راو اداشتند که در برابر لکه ها عکس العمل بروز دهند. نه در برابر خطوط ـ کاری که حجره ها برای انجام آن «خلق» نشده بودند، حیلتی که بکار برده شد این بود که حیوانات مذکوردریك محیط پرازنقاط ولکه هابیا رآورده شدند نه دریك محیط خط ها ونوار ها.

اکثر دانشمندان اکنون متفقند که دوره «حساس بصری» گربه، آنطوریکه هوبل وویزل

دریافته بودند، بین سه هفته تا سه ماه بعد از تولد قرار می گیرد و دوره حساس ترین درحوالی پنج هفتگی است. اما سوال اینجاست که آیا حقیقت امر درمورد انسان ازچه قرار است و آیا عین شکل پذیری درمورد انسان نیز صدق می کند یا خیر؟ واگر صدق کند آیا دوره یی حساس وجود دارد، واگر دارد به کدام وقت تصادف می کند؟ شواهدی که درمورد انسانها لازم است لابد ماهیت غیرمستقیم خواهد داشت، اما بنظر دانشمندان آنچه درحال حاضر معلوم است تفاوتی مهم بین چگونگی رشد دماغ انسان وگربه دراین زمینه بملاحظه نمی رسد. شواهدی که در دست است، نشان میدهد که دماغ انسان کودک مانند دماغ چوچه گربه شکل پذیر است، اما دماغ انسان بزرگسال چنان نیست.

بلیکمور می گوید دورهٔ حساس بصری انسان بین دوسالگی وچار سالگی قرار می گیرد. نقایص بصری قابل اصلاح باید قبل از انقضای آن دوره اصلاح گردد.

دومحقق کانادایی بنام (رابرت انیس) و(بای فراست) برهندیان امریکائی و شهرنشینان آنکشور تحقیق نموده وچگونگی رشد بینائی آنان را مقایسه کرده اند. آنان نیز باین نتیجه رسیده اند که بینایی انسان همان نوع شکل پذیری را نشان می دهد که درمورد گربه های آزمایشی دیده شده است. تحقیق دیگری که بر کودکان بعمل آمده ارتباط قریب بین رشد لسانی ورشد بینایی را نشان می دهد.

دودسته از کودکان که از لحاظ تمام شرایط واحوال متشابه بودند درمحیط های متشابه قرار داده شدند واشیای گوناگون درانجا جای داده شد. به دستهٔ اول نامهای یك عده از اشیاء تعلیم گردید اما دستهٔ دوم از نامهای آن اشیا بی اطلاع گذاشته شدند. دستهٔ اول از وجود اشیای مذکور در ماحول خود وقوف نشان دادند اما دستهٔ دوم باآنکه همان اشیاء در محیط شان وجود داشت ازوجود انها بی اطلاع بودند وتنها ازوجود اشیائی وقوف نشان دادند که نامهای آنها رامیدانستند. اینجا دیده می شود که رشد لسانی اثری بارزبرادراك محیط وماحول دارد.

می آئیم به پاره یی سوال های دیگر که ازنگاه تربیت حایز اهمیت اند. آیا یك طفل نابغهٔ موسیقی خواهد شد اگر آهنگ های موسیقی نوازان بزرگ بوفرت بوی شنوانده شود؟ و اگر به چندین زبان به طفل حرف زده شود آیا استعداد لسانی او بلندخواهد رفت؟ آیا یك طفل سرانجام ریاضی دان بزرگ خواهد شد اگر مبادی منطق در خرد سالی بوی تدریس گردد؟ چنین می نماید که جواب همه این سوال ها مثبت باشد و اما تا یك اندازه. تقریباً یقینی است که روش های تربیتی جاریه ظرفیت آموزشی دماغ بشری رابطور کامل بکار نمی اندازد. مطلب اساسی عبارت از وجود

دوره‌های حساس است و آنهم نه تنها برای رشد بصری بلکه برای رشد استعداد های لسانی و منطقی، موسیقی و هنری. مثلاً هر کس مبادی لسان را بین دوسالگی و سه سالگی کسب میکند. پس چرا چندین سال دیگر انتظار کشیده شود تا لسان دوم و سوم بوی تدریس گردد؟ روشن است که دماغ درسا لهای اول برای آموزش لسان آمادگی خاص دارد و شواهد فراوان موجود است که خردسالان زبان خارجی را که بآن مواجه باشد به آسانی می آموزند. احتمالاً تا درست خواهد بود که به یك طفل دو ساله دو زبان خارجی در عین حال تدریس گردد، زیرا تداخل های مغشوش کننده بمیان می آید اما یك طفل چارساله می تواند به آموزش زبان جدید اغاز نماید. از سالها باین طرف روانشناسان تربیتی اصرار ورزیده اند، آنکه محیط زندگی کودك نه تنها برآموزش بلکه برذکایش نیز اثر دارد. محیطی که از نگاه فرهنگی غنی یعنی اشیای متنوع فرهنگی در ان موجود باشد- ازسامان بازی واشکال مختلف گرفته تا کتب، اخبار، مجلات، گراموفون، رادیو و تیلفون وغیره واز خویشاوندان تعلیم یافته گرفته تا معلمان و والدین دانا، ذکای طفل را تابیست درجه بلند میبرد، برخلاف محیطی که از نگاه فرهنگی فقیر باشد بهمان اندازه ذکای طفل را پائین میآورد.

متخصصان صحت اطفال خیلی بیش متوجه شده‌اند که کودکان باید در کودکستان‌های متخصص ساخته شوند که محیط آنها غیر مهیج و یك نواخت و غیر متنوع باشد. تحقیقات جدید که قبلاً شرح داده شد نظر انها را تائید می نماید.

آزمایشهای مذکور حایز اهمیت فلسفی نیز میباشد. پیش ازین آزمایش‌ها نیز معلوم بود که واقعیت هائی ورای رسائی حواس انسان نیز وجود دارد. هستند امواج صوتی که ما نمیتوانیم انها را احساس کنیم «شعاع برقی مقناطیسی» بهر دو جانب طیف تنگی که برای بینایی ما مرئی است غیر مرئی میماند. حساسیت شامهٔ یکنوع سگ پولیس یک ملیون بار قویتر از قدرت شامهٔ انسان است. اینرا هم میدانیم که حکم حواس خود را همواره نمی توانیم بپذیریم زیرا میدانیم که خلاف واقعیت های وسیعترند. بنگاه اول زمین هموار می نماید اما اکنون محقق است که زمین هموار نیست. چنین می نماید که آفتاب و تمام افلاك بدور زمین می چرخد اما اکنون میدانیم که حقیقتاً سر چنان نیست. زمانی که گالیلیو دانشمند نامور ایتالوی ادعا کرد که آفتاب و افلاك بدور زمین نمی چرخد وی درانزمان در جمله تمام نفوس جهان یگانه کسی بود که چنان عقیده داشت. تمام مردم جهان مخالف وی بودند، با هم اکنون چه مسائلی وجود خواهد داشت که نظر عده قلیلی در باره آنها صحیح است و نظری که شاید دهها سال بعد تر اکثریت جهان نیز بآن بگرایند. از انجا میرسیم به مهمترین سوال فلسفه وان اینکه آیا واقعیت چیست؟ - سوالی که همان قدر قدمت دارد که خود فلسفه. حتی خیلی قبل از انکه دانش علمی بطور

قطعی روشن ساخته باشد که درك واقعیت ها خیلی مربوط به ایدیالوژی ما (با لخاصه با ایدیالوژی عصر ما) است، دانشمندان قدیم آن حقیقت را فهمیده بودند.

افلاطون برای تمثیل «مجازی بودن» مدرکات ما مثل «مغاره نشینان» پشت به روشنائی را ارائه کرد. مغاره نشینانی فقط سایهٔ اشیاء را بر دیوار می بینند و از دیدن خود اشیاء عاجزند. آزمایش های مربوط به گربه های «شاقولی» و «افقی قریبا» بیست و سه قرن بعد از افلاطون نظر وی را اعتبار بیشتری بخشد. آنشتین در باب ماهیت ماده گفت: «انسان ابد نخواهد دانست که ماده چیست، آنچه خواهد دانست اینکه ماده چه کرد اری بروز میدهد» و جارج برکلی استدلال کرد: واقعیت فقط مفهومی است نزد خداوند و انسان کنه کامل آنرا ابداً ادراك نخواهد کرد، و برتراند رسل ما را بر حذر ساخته گفت: هیچ چیزی را به یقین باور نکنید و اگر باور کنید یقیناً بخطاء رفته اید، باشاید واقعیت مانند مفهوم «غایت» در ریاضی باشد باین معنی که بآن میتوان نزدیك شد اما نمیتوان رسید. اما در زندگی روزمره ما خود را قاعدةً به نظرات فلسفی در باره واقعیت مقید نمی سازیم. در چنین موارد ما قناعت می کنیم بآنچه حواس ما فتوی می دهند، منتهی بخاطر احتیاط بعضاً در نظر میگیریم که آیا حواس دیگران نیز انطباع مشابهی در باب آن واقعه دارند یا خیر؟ بنابران می توان گفت که واقعیت های روزمره واقعیت هائی است که برحسب توافق نظرها بآن نمیرسیم- واقعیتهائیکه البرت رو زنفلید آنها را واقعیت های توافقی میخواند.

اما برحذر باید بود که بین واقعیت های روزمره و غیر آن همیش خط درشتی کشیدن کار آسانی نیست و مطلبی که قبلا در مورد گالیلیو گفتیم می تواند در چنین موارد نیز مصداق یابد.

مأخذ

1. Roger Lewin "Observing the Brain Through a Cat's Eyes" —Saturday Review/world, October, 5, 1974, PP. 54—6.
2. Albert Rosenfeld, "How Real is Reality," Op. Cit., page,51.
3. "Discovery" BBC.
4. Bertrand Russell, Bertrand Russell Speaks His Mind, World Publishing Co., 1960.
5. Eugeue Freeman and David Appel, The Wisdom and Ideas of Plato, A premier Book, 1959.
6. Science (American Association for the Advancement of Science) November 1, 1974, vol 186. No. 4162, pp. 447—9.

نویسنده: دکتور محمد عبدالرحیم
مترجم: پوهنوال محمد حسن ضمیر

ارزیابی منابع تاریخ افغانان در هندوستان در قرون (۱۶—۱۷)

درمورد تاریخ افغانها در هندوستان مواد ومنابع زیادی در زبانهای دری، عربی، سنسکریت، بنگالی، هندی، انگلیسی موجود است که ازان جمله تواریخیکه بزبان دری نگاشته شده است منابع بزرگی را تشکیل داده وبرای آنانیکه میخواهند دربارهٔ تاریخ افغانها در هندوستان و روابط آنان بابابریان چیزی بنویسند مواد زیادی را بدسترس شان میگذارد. منابع غیر دری در اهمیت خود البته درمقابل منابع دری به درجه دوم قرار میگیرند ولی بازهم درتهیه مواد ومدارک ارزش قابل ملاحظه دارند. خصوصاً آثار ومنابع معاصر بزبان بنگالی مواد ومعلومات پر ارزش را درمورد سلطنت افغانها دربنگال وروابط آنان بابابریان هند، در هندوستان شرقی تهیه میدارد.

یادداشتها ونوشته های سیاحین خارجی خصوصاً اروپائی نیز منابع مهم شمرده میشوند. آنها به پهلوهای مختلف روابط افغانان وبابریان درهندوستان روشنی انداخته اند. یادداشتها آنان علاوه براینکه مؤید شواهدیست که درمنابع معاصر زبان دری وجود دارند خود نیز معلومات وحقایق پرارزشی را درمورد روابط افغانان بابابریان در قرن شانزده و هفده در هندوستان افزوده اند. سکوک وکتیبه های این دوره نیز قابل یاد آوریست. اینها درروشن ساختن زندگی سیاسی وثقافی این دوره کمک شایانی مینمایند.

اثار وکتیبی راکه ازلحاظ ارزش تاریخی خود در درجه دوم اهمیت قرار دارند نیز نباید فراموش نمود. معلوماتیکه ازچنین آثار بدست میاید بعضاً قابل قبول بوده و در ترتیب وتدوین تاریخ افغانان در هند، کمک مینمایند.

منابع واسناد تاریخی که به صورت فراوان ومتنوع وجود دارند ودر شواهد خود یکدیگر را نیز

تأیید میکنند درتدوین وترتیب یك تاریخ موفق و مستند ووزین افغانان در هندوستان کمك قابل ملاحظه مینمایند .

مورخین معاصر زبان دری ازلحاظ توامیت وارتباطشان به سه دستهٔ اساسی تقسیم میشوند (الف) افغانی (ب) بابری و(ج) ایالتی یا محلی .

مورخین افغانی طبعاً متمایل اند که سلاطین افغانی خودرا برتر از دیگران جلوه دهند و درمورد کارنامه های شان از مبالغه کار بگیرند. ازجانب دیگر مورخین بابری باافغانان که دشمنان بابریان بودند به پیمانهٔ زیاد مخاصمت ومخالفت میورزیدند.

بنا برین این دومنبع پهلوهای دلچسپ روابط بین افغانان وبابریان را توضیح وروشن میکند. ما در دسته سوم مورخین که نه افغان ونه بابری اندوماآنان را محلی ویاولایتی نام گذاشته ایم شواهد واسنادی را درپیش ما میگذارند که ازخلال آن ها درك وشناخت کامل شخصیت هاو نقش افغانان را در تاریخ ممکن ومیسر میگردانند .اگرچه مااین مورخین را به سه حصه تقسیم کردیم ولی نباید تصورشود که تمام مورخین افغانی از افغانهای خود جانبداری و بابابریان مخالفت و مخاصمت میکرده اند وهمه مورخین بابری درحمایت از بابریان ودرمخالفت باافغانان برخاسته وهمه مورخین ولایتی و محلی درشواهد ونگارشهای خود بی طرف بوده اند .

درحقیقت مزیت وشایستگی تواریخ این سه طبقه ازمورخین بابسی از عوامل ،علی الخصوص رغبت ونفرت شخصی وجهان بینی آنها بیکه واقعات را از روی آن مطالعه میکرده اند ، بستگی دارد.تمام مورخین افغانی آثار شانرا در دوره سلطنت بابریان تالیف کرده اند و بهمین نسبت آنان بطورمستقیم ویاغیرمستقیم بلاشك تحت نظر وتأثیر بعضی ازامپراتوران بابری ویا اشراف شان بوده اند .

مثلا عباس خان سروانی اثر مشهور خود (تاریخ شیر شاهی) رابه امرامپراتور اکبر نوشت ونعمت الله (مخزن افغانی) خودرا درتحت حمایت و پشتیبانی خان جهان لودی یکی از اشراف ونجبای مقرب در بارامپراتور جهانگیر برشتهٔ تحریر درآورد .

تاجائیکه به (تاریخ داودی) و(تاریخ شاهی) تعلق میگیرد، اگرچه بخوبی معلوم نیست که این آثار تحت نظروحمایت کدام امپراتور بابری و یا نجبا واشراف شان تالیف شده خواهد بود، ولی این واضح است که تالیف آنهادر دورهٔ امپراتوری جهانگیر صورت گرفته است .

در تحت چنین شرایط مورخین افغانی نمیتوانستند زمامداران و قهرمانان افغانی خود را بر ضد امپراتوری بابری برتر و عالیتر از همه جلوه دهند .

ونیز بی ضرورت خواهد بود که مورخین بابری رانسبت به افغانها مخالف ومتخاصم قلمداد نمود. حتی ابوالفضل که به امپراتور اکبر به پیمانهٔ ایمان عقیدت داشت از ستایش و تمجید صفات وسمیزات شیر شاه واسلام شاه وهیمو ولودی خود داری نکرده است:

این مورخ دربار دودمان بابری (ابوالفضل) افغانان را در اکثر موارد داغدار ولکه دار ساخته ولی در عین زمان به صفات وسمیزات واهلیت بعضی از افغانان نیز اعتراف کرده است.

در حقیقت او واقعیت‌ها را در مورد افغانان تا آنجا گفته توانسته که نتواند موجب رسوائی وشرمساری حامیان خود وی قرارگیرد. نظام الدین احمد بخشی که در بین مورخین آن زمان به عدالت وانصاف درقضاوت خود مشهور بود در مورد سلطنت افغانان در هندوستان نظر خوب داشت. در مواردیکه حیثیت امپراتور اکبر حامی بزرگوارش در بین بوداومنتها کوشیده است خاموش بماند. ملاعبدالقادر بدایونی اگرچه ازنگاه ارتباط خود یکی‌ازمورخین دربار دودمان بابری محسوب میشد ولی در توصیف اهلیت واستعداد زمامداران و قهرمانان ونجبای افغانی نسبت به هرافغان مورخ دیگر افغانتر بود. او اثرخودرادر عهد امپراتور اکبر نگاشت ولی در منتهای خفا. ونشرآن هم چندین سال بعد از تخت نشینی جهانگیر امکان پذیر شد. چون از لحاظ مذهبی اویک مرد سنی متعصبی بود، بدعت‌های مذهبی امپراتور اکبررا به هیچوجه نپسندیدو با آنها آشتی نکرد. به استثنای مواردیکه به مذهب تعلق میگیرد، دیگراو در اثرش (منتخب التواریخ) یکی از هواخواهان اکبر بحساب میرود ولی به افغانان نیز خوشبین بوده است وبنابرین اثراو (منتخب التواریخ) یکی‌از منابع بسیار ارزشمند تاریخ افغانان محسوب شده میتواند.

مورخین ایالتی ومحلی را نباید مطلقاً بی طرف شمرد. فرشته نه یک افغان بودو نه مربوط به دودمان بابری واثر خودرا هم به دربار سلطان ابراهیم عادلشاه از بیجاپور نگاشت ولی در نگارش خود اونسبت به هرمورخ دربار دودمان بابری بابری تربود وهمچنان (واقعات مشتاقی) رزق الله و(روضة الطاهرین) طاهرمحمد نیز ازقماش فرشته محسوب شده میتوانند.

بادرنظر گرفتن عوامل فوق الذکر طبقه بندی منابع زبان دری به سه دسته ازقبیل افغانی، بابری ایالتی یامحلی رانباید بسیارجدی گرفت.

نقد وتحلیل انفرادی هریک ازمنابع تاریخ این حقیقت رابما آشکار خواهد ساخت ونیزمارا در قضاوت مان به احتیاط واخواهد داشت.

تواریخ افغانی :

از مورخین پیشقدم وزبدهٔ افغانی در این دوره عباس خان سروانی است .

وی به دربار اکبر وظیفه واقعه‌نویسی رابعهده داشت و اثر ارزشمند تاریخی خود را بنام (تاریخ شیرشاهی) که به (تحفه اکبر شاهی) نیز شهرت دارد به امر امپراتور اکبر تالیف نمود. تاریخ او از دوره بهلول لودی آغاز می‌یابد، وتااخیر دوره شیرشاه را در بر میگیرد و بتاریخ ۹۹۵ ه مطابق سنه ۱۵۸۷ میلادی تالیف آن تکمیل شده است .

عباس خان ادعا میکند که او با فامیل شیرشاه پیوند خویشاوندی داشته ومیگوید اطلاعات ومعلومات او در باره آن مرد بزرگ (شیرشاه) از پدر وجدش و دیگر موسفیدان افغانی به وی رسیده است.

گرچه او این اثر خود را به امر وشارهٔ امپراتور اکبر تالیف کرده ولی در آن شیرشاه را مؤسس وبانی بسیاری از مؤسسات سیاسی پنداشته است وازین چنین برمیاید که عباس خان درنگارش خود در تاریخ وحقایقی را که دران درج نموده از آزادی کاملی برخوردار بوده است .

او از نواقصیکه در بین مردم افغان وجود داشت خیلی آگاه بود، گرچه او خود یك نفر افغان بود ولی طبیعت قبیلوی وخاصهٔ سرکش افغانان را در اثر خود نمایان ساخته وچنین خصایل را مذموم پنداشته وانها راعلل اصلی بدبختی آنها درتاریخ میداند .

حقیقتاً اثر او بدین جهت مفید وارزنده است .

مخزن افغانی نعمت الله که بنام (تاریخ خان جهان لودی نیز شهرت دارد) از منابع بسیار مهم تاریخی این دوره بشمار میرود. این مورخ افغانی برای مدت سی سال درشعبهٔ خاصهٔ امپراتور اکبر مصروف خدمت بود وبعد از آن بحیث کتابدار خان خانان عبدالرحیم ایفای خدمت مینمود ودردوره امپراتور جهانگیر وی برای یک مدتی واقعه‌نویس بود ودر ۱۶۰۸ م از طرف خان جهان لودی بحیث کتابدار گماشته شد ودر عین زمان وی را موظف ساخت که تاریخی از افغانها را تالیف نماید .

که بعد از تکمیل تالیف انرا بنام (تاریخ خانجهان لودی) یا (مخزن افغانی) یاد کرد . نعمت الله نخستین مورخی است که تیوری سامی بودن نژاد افغانها راسطرح نمود. نسب نامهٔ افغانهای او بجز قسمت های افسانوی آن خیلی ارزنده است وتقسیمات قبیلوی و طایفوی افغانان رانشان میدهد. اثر او خصوصاً ازیك جهت خیلی مفید است که در ان بر پالیسی جدید جهانگیر در برابر افغانان وخیانت قوتلوی لوهانی در مقابل او و کارانی درجنگ راج محل وچندین وقایع دیگر مربوط به تاریخ افغانان روشنی قابل ملاحظه انداخته است .

(تاریخ داودی) ازعبدالله یك اثر دیگر افغانی است که ارزش فراوان دارد. این اثر در عهد

جهانگیر برشته تحریر درامده وتقریبا یك تاریخ مکملیست ازسلطنت افغانان در هندوستان وز مان سلطان بهلول لودی راتاداود کارانی(۱۴۸۱-۱۵۷۶م)در بر میگیرد. گرچه ازنگاذ کرتواریخ وسنوات نواقصی دارد ولی ازینکه راجع به دورهٔ افغانان سوری وخصوصا راجع به ا خلاف شیر شاه معلومات مفصل ومکمل میدهد خیلی گرانمایه است. ازین اثر معلومات خو بی در موردخصو صیات نظا م حکمداری افغانی واهداف اداری اسلام شاه سوربدست میاید. (تاریخ شاهی) ازاحمدیادگاریك تاریخ مکمل دیگری راجع به افغانان است که دو ره سلطان بهلول لودی را تابه عهد داود کارانی د ر بر میگیرد.

مولف میگو ید که اواین اثر خود را به امرداود کارانی، آخرین سلطان افغانی بنگال نگاشته است ولی این حقیقت که بیشتر به طبقات اکبری حواله میدهد، ثابت میسازد که او این اثرخود را بعد از ۱۵۹۰ م یعنی بتاریخیکه طبقات اکبری تالیف شده نگاشته است. علاوه برنواقص واغلاطیکه درقسمت سنو ات وحادثات دارد تاریخ شاهی مشحون افسانه های خیالی است که درجه وثو ق آنرا کمتر میسازد. شو اهد واسناد این اثر تاآنکه بادیگرمنابع مقایسه ومقابله نشوند نمیتواند مد ار اعتبار قرار گیرند.

حافظ رحمت خان دیو ان متصدی امور مالی و مالیاتی ولایت افغانی روهیلکند درسنه ۱۷۷۱ میلادی تاریخی ازمر دم خود رابرشته تحریر در آورد. و آنرا (خلاصة الانساب) نام گذاشت. این اثر نیز درمورد سامی بودن نژاد افغانها مطا لبی دارد. ودرمورد اینکه چگونه افغانها درقرن ۱۸ در وهیلکند قدرت بهم رسا نید ند بتفصیل سخن گفته است.

مهابت خان (محبت خان) نواسهٔ دلیر خان روهیله که یك جنر ال بزرگ شا ه جها ن بو د د ر ۱۸۵۰ میلادی تا ریخ عمومی هندوستان را نگاشت ودرآن خصوصاً درمورد اجداد خودمعلومات زیادی ارائه نموده است. این اثر که بنام (اخبار مهابت) مسمی است درمور دموقعیت افغا نا ن روهیله به در بارشاه جهان واختلاف او معلو مات مفید ی دا ر د.

یك اثر دیگربنام «افسانهٔ شاهان» د درقرن ۱۸ میلادی توسط کبیر نواسه دختری شیخ خلیل الله نگا شته شده است. کبیر در این اثرخود یك سلسله رو ایاتی رادر بارهٔ سلاطین افغانی درهندوستان حکایت میکند. اگر چه این اثر آنقدر ازلحاظ تار یخ ارزش ندارد، ولی از خلال آن ر وحیهٔ شاهان افغانی در هندوستان و خصوصاً علاقه ودلچسپی شان درانکشاف د انش و ثقا فت زما ن شا ن بخو بی آشکار میگردد.

تو ا ریخ دودمان با بری :

شرح حال ومشاهدات وخاطرات بابر بقلم خودش که بنامهای (با بر نامه) یا (واقعات بابری) شهرت دارد یك منبع بسیارمهمی از اطلا عا تیست درمو رد روابط بین افغانان و کورگا نیان که در

زمان خود این مؤسس امپراتوری کورگانی در هندوستان وجود داشت. با رسم روش سخا وتمندانه در برابر افغانان مغلوب خود اختیار نمود و سیاستی را طرح کرد که بتواند توسط آن افغانان را به همکاری واطاعت خود جلب وقانع سازد. اومراسم تکفین وتدفین ابراهیم لودی را بکمال درستی انجام داد و بامادرش وضع سخاو تمندانه نمود ....

بابر نامه یکی ازمنابع بسیار موثق بشمار میرود. بابر درتزوک خود تمام واقعات زندگانی خود رابدون کم و زیادو باکمال صراحت وصمیمیت که خاصه خودش بود بقید تحریر درآورده و حتی ناکامیها ونکات ضعیف شخصیت خود را نیز پنهان ننموده است. اومیگوید: «در این تاریخ من بدین نکته پای بند واستوارم که حقیقت بایست در همه چیز وجود داشته و هرعمل بنحوی ثبت شود که به آن نحو بوقوع پیوسته باشد ... (۱)

حقیقةً (بابر نامه) یك نمایندهٔ صادقی است از خصایل واعمال بابر از نفرت و محبت او نسبت به اشخاص و اشیای واز سلوك و سیاست او نسبت به دشمنان مغلوب.

گلبدن بیگم یکی ازدختران بابر تالیف تاریخ برادرخود همایون را در عهد امپراتور اکبر در سال ۹۹۵ هـ - ۱۵۸۷ م تکمیل نمود. اثر اوگاهی روشنی خوبی بر روابط بین افغانان و بابریان میاندازد. جوهر آفتاب چی تاریخ عهد آقای خود همایون رابنام (تذکرة الواقعات) به امر اکبردر سال ۹۹۵ هـ - ۱۵۸۷ م نوشته است. او که خود یك شاهد از کارنامه های همایون بود چنان معلومات موثوقی را جمع نموده که در منابع معاصر کمتر دیده میشود.

نظام الدین احمد که درعهد امپراتور اکبر بخشی بود کتاب او بنام (طبقات اکبری) یکی از تواریخ بسیارمهم هندوستان بشمار میرود. حتی بدایونی سخت گیر و زود رنج و ابو الفضل دایرة المعارف مآب نیز ارزش کتاب را ستوده واز اینکه از این اثر بهره ها میبرده خود رامدیون ومرهون مؤلف دانسته اند.

فرشته ومؤلف مآثر الامراء که هر یك بنوبه خود درتالیف آثار خود استفاده های زیادی از این کتاب (طبقات اکبری) نموده اند نیز طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی را خیلی ستایش کرده اند.

نظام الدین خود شخصاً درجنگهای اکبر برضد افغانها درگجرات شرکت ورزیده و ازین جهت درمورد روابط افغانان و بابریان درآن ولایت معلومات موثوق ومستندی راجمع نموده است.

---

(۱) بابر نامه I - ص ص ۳۱۸ - ۱۹ .

بحیث یك شخصیت مورد اعتماد و صاحب سجیهٔ خوب نظام الدین احمد مواد بسیار غنیمتی رادر بارهٔ تاریخ افغانان تهیه کرده است .

ولی گاهی وقتیکه حیثیت وشهرت بادارانِ اودر میان بود از ینکه نتوانسته است حقایق را برملا سازد و یا تحریف کند ترجیح داده است آنرادر میان نکشد و به آن تماس نگیرد . بطور مثال اوراجع به بازیهادر به تفصیل سخن میگوید ولی از اینکه اکبر اورامحبوس ساخته بود ذکری نمی کند حال آنکه بدایونی این حقیقت را برملا ساخته است . نظام الدین احمد تالیف این اثر خود (طبقات اکبری) رابیش ازمرگ خود در ۱۰۰۳ هـ ، مطابق ۱۵۰۵ م تکمیل نموده است .

(اکبر نامه) و (آئین اکبری) از ابوالفضل آثار بسیار گرانبها ست . در باره تاریخ افغانان و بابریان وازلحاظ تراکم مواد و معلومات خصوصا در باره افغانهادرهندوستان شرقی خیلی غنی شمرده میشوند . چون ابوالفضل یك مورخ دربار امپراتوری بشمار میرفت برای جمع کردن مواد ومطالب راهها وسهولت های زیادی برایش میسر شده بودخصوصاً که امپراتور اکبر خود دراین زمینه از هیچگونه همکاری دریغ نمی کرده است . بنابرین جهات (اکبرنامه) و (آئین اکبری) چه ازلحاظ کمیت وچه ازرهگذر کیفیت از آثار خیلی ارزنده بشمار میروند . ازآنجا که ابوالفضل یك مورخ دربار بود از اوطبعاً توقع میرفت که منافع اربابان وولی نعمتان خودرا در نظر بدارد وبا دشمنان آنان از روی بدبینی و مخاصمت پیش آید او اکثر افغانان را به القاب زشت و ناپسند یادمی کند. استعمال چنین القاب از طرف ابو الفضل یك حقیقت دیگر را منعکس مینماید و آن طرز تلقی مخاصمانه اکبر است نسبت به افغانان و بنابرین درباره روابط بین افغانان و بابریان روشنی قابل ملاحظه می اندازد . این را باید بخاطر سپرد باوجودیکه ابوالفضل الفاظ زشت وثقیل رادرمورد افغانان که با بابریان مخالفت میورزیده اند بکار برده است ولی در عین زمان او اهلیت ولیاقت آن افغانانیرا که واجد آن بودند نیز فرو گذاشت ننموده است . او شیرشاه رایك آدم خیلی بدمیداند و پسرش اسلام شاه را بدتر ازاوولی می افزاید اگر ایشان در خدمت آقایی چون امپراتور اکبر میبودند صاحب شهرت وآوازه زیادی میشدند . ابوالفضل نبوغ هیمورا نیز می ستاید و ازاینکه بیرم خان اورابی رحمانه کشت تاسف می خورد او عقیده داشت اگرهیمو درخدمت امپراتور اکبرو اگذاشته میشد یقیناً خدمات شائسته رابه امپراتوری انجام میداد. وازین چنین برمیاید که ابوالفضل از ستایش وتمجید اهلیت ها واستعداد هائیکه دشمنان دودمان بابری واجدآن بودند فرو گذاشت ننموده و حقایق را بسیار بی شرمانه

کتمان نکرده است.او تألیف آثار خود را بیش از مرگ خود در ۱۰۱۱ ه (۱۶۰۳ م) تکمیل کرده است.

(منتخب التواریخ) ملا عبدالقادر بدایونی که تألیف آن در اخیر دوره امپراتور اکبر انجام یافته راجع به تاریخ افغانان مواد و مطالب ارزنده دارد.

معلومات او در مورد طرز اداره اسلام شاه سور و اخلاف او و نیز در باره سلطنت افغانان در بنگال خیلی مهم و ارزشمند محسوب میشود.

گرچه از لحاظ توأمیت بدایونی یك مورخ دودمان بابری پنداشته میشود ولی نسبت به افغانان نیت و اراده بدی نداشته وبعضاً به بد قسمتی آنها تأسف میخورد. ازانجا که بدایونی شخصاً خود ناظر واقعات و روابط افغانان وبابریان بود ازین جهت مقام او در بین مورخین معاصر ممتاز وبرجسته مینماید.

بایزید بیات یکی از مصاحبین خان خانان منعم خان تألیف اثر خود را بنام (تاریخ همایون) به امر امپراتور اکبر درسال (۱۰۰۰ ه) مطابق ۱۵۹۱ م تکمیل نمود و دورهٔ بین سالهای ۱۵۴۲ و ۱۵۹۱ م را در بر میگیرد وچون بایزید بیات باولی نعمت خود منعم خان یکجا در بنگال بسر میبرد لذا دربارهٔ آن ولایت معلومات دست اول را داشته است. جهانگیر نیز به پیروی از بابر پدر کلان خود حالات و خاطرات زندگی خود را نوشته که بنام (توزوك جهانگیری) شهرت دارد.

امپراتور اثرش را تا به سال نزدهم سلطنتش بقلم خود نوشته و بعدبنابر معاذیر صحی تکمیل آنرا به محمد هادی تفویض نموده است.

جهانگیر در نگارش خاطرات خود با آنکه بعضی حقایق را چون بغاوت خودش بر ضد پدر و ازدواج با نورجهان را پنهان داشته مانندبابر جدخود خیلی صمیمی وصریح بوده است.

تزوك او یکی ازبهترین منابع است درمورد روابط بین افغانان ودودمان بابری. ازخلال مطالعه توزوك او این حقیقت درك میشود که او در برابر افغانان واقعاً سیاستی آشتی پذیرانه را اختیار نموده وبادادن القاب ممتاز و مناصب بلند در دربار و در چارچوب دولت صمیمانه کوشیده است افغانان را بخود وبحمایت امپراتوری خود جذب وجلب نماید.

یك اثر دیگریکه درباره روابط افغانان وبنگال ودودمان بابر حایز اهمیت شمرده میشود، (بهارستان غیبی) است. مولف این اثر (میرزا ناتان. Nathan) یك افسر کوچکی بود در لشکر جهانگیر در محاذ بنگال و او درین ولایت باافغانان مستقیماً در تماس آمده ومطالب ارزنده در آن باره جمع آوری ویادداشت نموده است.

درین زمینه یك تعداد تواریخ زیادی نوشته شده اند که به پهلو های مختلف روابط بین افغانان و دودمان بابری روشنی قابل ملاحظه می اندازند وعبارت اند از:

- (اقبالنامه جهانگیری) از معتمدخان.
- (انتخاب جهانگیر شاهی) ازعبدالوهاب .
- (مآثر جهانگیری) از خواجه کامگار خان.
- (مآثر رحیمی) از عبدالحق نهاوندی.
- (پادشاهنامه) از عبدالحمیدلاهوری.
- (عمل صالح) از محمدصالح کمبو.
- (منتخب اللباب) از محمدهاشم خافی خان.
- (مآثر عالمگیری) از مستعدخان. وغیره.

تواریخ ایالتی یامحلی :

از جمله مورخین فوق العادهٔ ایالتی یامحلی یکی هم ملا محمد قاسم هندوشاه فرشته است که بطور عام بنام فرشته شهرت دارد .

اثراو بنام گلشن ابراهیمی که به (تاریخ فرشته) نیز مشهور است در سال ۱۶۱۲ میلادی به دربار سلطان ابراهیم عادل شاه از بیجاپور نوشته شده است .

فرشته اکثر طبقات اکبری واکبر نامه را کلمه به کلمه نقل میکند ودر احساس خود زیادتر بسوی بابریان متمایل است . او از فعالیت ها وزندگانی افغانان درگجرات یادداشتهای مفصلی دارد ومعلومات مبسوطی را ارائه کرده است.

ولی درمورد افغانان هندوستان شرقی او اکثر به افواهات وآوازه ها وروایات اشخاص اتکامیکند. اهمیت وارزش اساسی تاریخ فرشته درین است که یادداشتهای آن گذشته از آنکه اکثرشواهد ونوشته های سایر آثار ومنابع راتأییدمیکندبعضاً خودنیز حقایقی چندراجع به افغانان بران می افزاید.

(واقعات مشتاقی) از رزق الله مشتاقی یك تاریخ جامعی است ازافغانان درهندوستان شمالی. پدررزق الله پیوسته درخدمت سلاطین افغانی از عهد سلطان سکندرلودی ببعد بوده وازین جهت او منابع ارزنده از اطلاعات را درامرتالیف کتابش بدسترس خود داشت. اومعاصر عباس خان سروانی بوده وامر تالیف اثر خود را در حدود سال ۹۸۹ هجری مطابق ۱۵۸۱ میلادی تکمیل نموده است. (واقعات مشتاقی) خصوصیت قبیلوی سلطنت افغانی را برملا وسهم بزرگان افغان را در اموردولت روشن وآشکار میسازد ونیز راجع به طرز ادارهٔ اسلام شاه سور یادداشتهای ارزنده دارد .

(روضة الطاهرین) از طاهر محمد یك تاریخ عمومیست که در حدود سال ۱۶۰۷ میلادی تالیف شده است. قسمتی از ین اثر که از افغانان بنگال سخن میگوید در درك افغانان بعدی خیلی کمك میکند. (تاریخ گجرات) از ابو تراب علی و (مرآت سکندری) از سکندر منجهو در مورد مبارزات و منازعات بین افغانان و بابریان در گجرات از چشم دید خود مولفین یادداشتهای سودمندی دارند. (مآثر الامراء) از نواب صمصام الدوله شاهنواز خان در مورد شرح احوال نجبای دودمان بابری یك اثر خیلی سودمند بحساب میرود.

از این اثر ستوده وارزنده روزگار زندگی وموقعیت نجبای افغانی به در بار بابریان خوبتر درك وشناخته میشود. شهنواز خان که بیك خاندان مهاجر که در عهد امپراتور اکبر از خراسان به هندوستان مهاجرت نموده منسوب است، از همان روزهای جوانی به مطالعه تاریخ و شرح احوال رجال علاقهٔ عمیق داشت ودرپی آن بود که در مورد زندگانی اشراف ونجبای امپراتوران دودمان بابری تحقیق نماید. وازسال ۱۷۶۹ میلادی به تحقیق در احوال زندگانی اشراف و نجبا پرداخت ولی پیش از اینکه اثرش را تکمیل کند پدرود حیات گفت. ولی پسرش عبدالحی کار ناتمام پدر راتعقیب و درسال ۱۷۸۰ میلادی (مآثرالامراء) راتکمیل نمود.

این اثر راجع به روابط بین افغانان بابابریان در قرون ۱۶-۱۷ معلومات پرارجی دارد.

در مورد ساکن شدن افغانان در هندوستان درابتدای حکومت اسلامی ودر تحت سلطنت دهلی راجع به عروج وکسب اهمیت تدریجی آنان آثار ذیل معلومات ویاد داشتهای ارزنده را تهیه میدارند:

(تاریخ یمینی) از عتبی.

(طبقات ناصری) از منهاج السراج جوزجانی.

(تاریخ فیروز شاهی) ازضیاءالدین برنی.

(تاریخ مبارکشاهی) از یحیی سرهندی.

و(ملفوظات تیموری) از امیر تیمور.

اثر ارزنده بزبان عربی از ابن بطوطه در تالیف تاریخ افغانان درهندوستان خیلی مهم وسودمند بحساب میرود. این اثر در بارهٔ درك وشناخت مراسم وتشریفات در بار سلاطین افغانی و ترکی کشور هندوستان، بطور مقایسوی خیلی ارزنده است ونیز در بارهٔ وضع بنگال درعصریکه خود مولف می زیست معلومات ویاد داشتهای سودمندی دارد.

از منابع بزبان سنسکریت میتوان از (بهر یتاسان هیتا) تالیف براها میهر

بجرات نام برد که دونیمهٔ اول قرن ۱۶ میلادی بقید تحریر در آمده است . این اثر راجع به موجودیت افغانان درزمان حیات مؤلف یاداشتهای سودمندی دارد.

دو اثر بزبان بنگالی در بارهٔ افغانان هندوستان شرقی خیلی سود مند بحساب میروند. این آثار حیات سیاسی وثقافی بنگال را در عهد سلطنت افغانان منعکس وروشن میسازد . یکی از اینها عبارت است از راج مالا که دران از واقعات خانوادگی پادشاهان تری پو را درج است ود رسال ۵۸۶ میلادی در عهد (امار مانیکیا) نگاشته شده است و دیگرش پرا تاپا دیتیا چاریترا تألیف رابا سواست. این اثریك شرحی است بر احوال (سری هاری پر اتا پا دیتیا) پسروزیر داود کارانی بنام (سری هاری ویکرامادی تیا) . دراین اثریاد داشتهای نادری موجود است مانند خیانت سری هاری به داود کارانی وغیره .

گرچه این یك اثری ازمتاخرین وخیلی هم بطور خیالی وتفننی نگاشته شده است ولی بعضی از معلومات وباد داشتهای آن موردتأیید بعضی ازمنابع دیگر نیز قرار گرفته اند.

یادداشتهای سیاحین اروپای معاصر اکثر در مورد درك خصلت وطبیعت افغانان وطرز تفکر آنان نسبت به دودمان بابر خیلی ارزنده بحساب میروندونیز بر سیاست امپراتوران دودمان بابر در برابر افغانان روشنی قابل ملاحظه میاندازند. بعضی از این سیاحین جادارند در اینجا ذکر شوند .

توماس راو Thomas Roe بحیث سفیر جمس اول بدربار جهانگیر آمد و در هندوستان از سال ۱۶۱۵ تا ۱۶۱۹ باقی ماند و دربارهٔ دربار امپراتور جهانگیر یادداشتهای زیادی جمع آورده است.

تیری Terry نیز در سال ۱۶۱۶ م از هندوستان باز دیدنمود. یادداشتهای او دربارهٔ وضع جغرافیائی ، شرایط اجتماعی واقتصادی خیلی سود مند شمرده میشوند.

او درمورد افغانان عصرخود بصورت تصادفی و ضمنی یاد داشتهایی راجمع نموده است De Imperio Magni Mogolis (امپراتوری مغل ها) نام اثریست که به قلم جونیرلیت Jonner Laet که یك مامور کمپنی هند شرقی هالندی بود تحریر یافته است . اگرچه اوشخصاً ازهندوستان دیدن نکرده ولی برای تالیف این اثرخود ازسفراوسیاحین وهیات های مذهبی اروپائی وغیره امداد جسته است . این اثر متمم خوبی است برای تواریخیکه بزبان (دری) درعصرنویسنده نگاشته شده اند .

یاد داشتهای سیاح فرانسوی فرانسوا برنیه ازهرجهت ارزنده است .

او برای چندین سال درخدمت بابریان بود وازسال ۱۶۵۸ تا ۱۶۶۷ م درهندوستان بماند او در امپراتوری بابریان بهر جاویه پیمانه وسیع سیروسیاحت نمود واین گشت وگذاربرنیه برای اومجال داد تاخودوضع جامعه را بچشم خودمشاهده کندواز آن یادداشتها ی سودمندی جمع آوری نماید.

مشاهدات او از افغانان رو ابط موجود بین آنان وبابریان رادر قرن هفده میلا دی روشن میسازد.

یك اثرقابل ملاحظه دیگرارو پائی عبارت است از Storia De Mogor (تاریخ مغل) تألیف Nicholas Manucci (نیکولا س منوچی یامنوسی) اوبین سالهای ۱۶۵۶ و ۱۶۸۲ میلا دی درخدمت چندین شهزاده ونجبای بابری بسربرده است .

منوسی نیزگاه گاهی از موقعیت افغانان در امپرا توری بابریان صحبت میکند.

این نکته خصوصا قابل یادآوریست که نویسندگان ار وپائی دربسیاری ازموارد راجع به مردم واو ضاع کشور ازیکنوع تعصب کار گرفته اند. ولی باآنهم مطالعه دقیق ومحتاطانه ازیادداشتهای آنها میتواند درتالیف تاریخ اجتماعی واقتصا دی که ازوضع مردم ا فغانا ن در آن عصرها بازگوید کمك نماید.

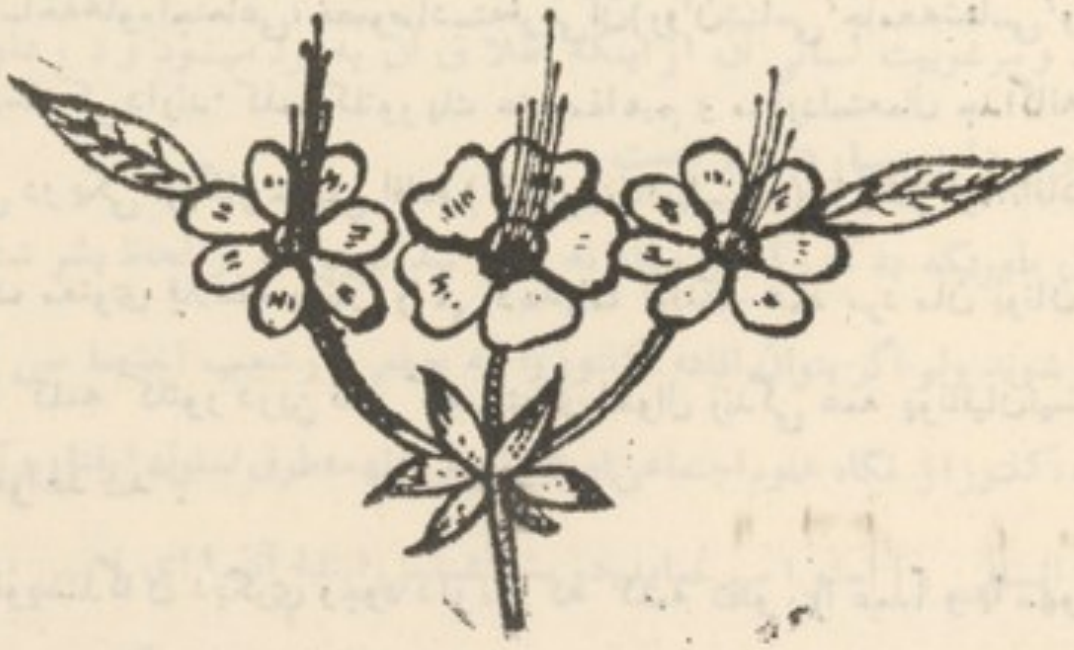

پوهنوال محمد عظیم زائر

کلتور خاصهٔ بارز انسان

آنچه را ایرانیان فرهنگ، وعرب ها ثقافت نامیده اند، در افغانستان با کلمهٔ کلتور تداول و رسمیت دارد، چنانچه درین جاوزارت اطلاعات و کلتور نام یکی از سازمانهای دولتی است. کلمه کلتور Culture یا به تلفظ انگلیسی کلچر از کلتورا Cultura در فرانسوی و کلمه کلتورای فرانسوی از کولر Colere لاتین گرفته شده، که معنی آن زرع واهتمام است. ریشه اصلی این کلمه در لفظ کلتیویت Cultivate دیده میشود که معنی آن زرع وتربیه نبات و غیره میباشد، و ازینجاست که کلمه اگری کلچر به معنی زرع در خاك یا زراعت از آن ساخته شده است. در آثار کتبی و نوشته های امروز کلمه کلتور را گاهی به معنی انکشاف نیز بکار برده وبه آن مفهوم بهتر ساختن ویا برتری بخشیدن از راه تربیه و تعلیم را ضمیمه می سازند که بذات خود یك نوع «کاشت» است.

خارج از ساحه علوم اجتماعی، خصوصاً دسته فرعی آن (روان شناسی، جامعه شناسی، وبشر شناسی) که جنبه مباحث سلوکی دارند، کلمه کلتور یك عده مفاهیم و مواردا ستعمال جداگانه دارد. بطور مثال هرگاه مورخی در یکی از آثار خویش افاده (کلتور یونان باستان) را بکار برده، افاده مذکور اغلب معنی انکشاف معنوی فلاسفه یونان را می دهد. اما ازینکه همه مردمان یونان فیلسوف نبوده اند، استعمال کلمه کلتور درین فقره که محتوای احوال زندگی همه یونانیان نیست، بسیار قناعت بخش دیده نخواهد شد.

هکذا، نویسندگان دیگری وجود دارند که کلمه کلتور را عمداً و یا سهواً معادل کلمه مدنیت بکار می برند ومنظورشان اشاره بسوی مدنیتی است که کیفیت جهان صنایع از آن برخوردار است. استعمال کلمه کلتور به این مفهوم یعنی آنرا معادل مدنیت قبول کردن دو محدودیت دارد، یکی آنکه کلمه مدنیت رامختص جهان صنعت وانمود ساختن واقعاً این معنی را می دهد

که جوامع روبه انکشاف باخصوصیت مهم صنعتی نبودن خود مدنیت نداشته فلهذا فاقد کلتور اند، در حالیکه آنهمه مدنیت های باشکوه وصاحب عظمت وجلال ادوار گذشته این جوامع را نادیده گرفتن اشتباه بزرگ خواهد بود، دیگر آنکه کلتور ها در اساس خویش از لحاظ کمیت وصور کلتوری دیروز و امروز متفاوت خواهند بودنه از لحاظ کیفیت وماهیت آنها. مثلاً احتیاج به تیاتر بصفت یکی از فعالیت های کلتوری از ضروریات مهم جوامع صنعتی شده امروز درشهر های بسیار مزدحم غرب است که توقعات کلتوری مردم می خواهد آنرا تهیه ببینند ولی اگر مثال از دوهزار سال قبل سرزمین افغانستان بخاطر آوریم، مطالعه تاریخ آی خانم(۱) نشان می دهد که دران روزگار نیز تیاترو علاقه به آن سرو سامانی داشت، ولوان شهر به وجه صنایع امروز صنعتی نبوده است.

در حیات عادی روزمره کلمه کلتور به نحو جداگانه دیگری، نیز بکار برده میشود. مثلاً گفته میشود که فلان شخص فردی بسیار مهذب و صاحب کلتور است. اینچنین اظهار معمولاً این معنی را وانمود می سازد که آن شخص بعضی از شعب اختصاصی همچون ادبیات، آرت، موسیقی، وغیره را فرا گرفته و انسانی دارای عادات و سجایای عالی می باشد و از همین لحاظ هرگاه بصورت منفی بکار رود در آن وقت این معنی دارد که شخص مذکور عادات و کردار خویش را در کوچه وبازار آموخته وفاقد سجایای عالی انسانی میباشد. افاده کلمه کلتور به این مفهوم باوصف مطلوبیت و مرغوبیت لسانی آن از اینکه اطلاق آن به فرد میشود و در علوم اجتماعی کلتور خاصه گروپی دارد، بسیار دلپذیر نیست.

تعبیرات فوق طوریکه به هر کدام جداگانه اشاره شد، نمیتوانند از لحاظ بشر شناسی بسیار قانع کننده تصور شوند ولو اگر بتوان افاده کلتور را به بعضی از شعب اختصاصی آن منحصر ساخت. زیرا کلمه کلتور از نگاه علوم اجتماعی اصلاشامل آنهمه طرق، سلوك، رفتار و کردارست که فعالیت های انسانی را احتوا می نماید. در بشر شناسی ابتدا آنرا ای، بی، تایلور در سال ۱۸۷۲ بصفت یک مجموع پیچیده تعریف نموده که مستضمن

---

(۱) عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان (کابل: دکتاب چاپولو موسسه ۱۳۴۶) ص ۷۶ ج ۱

معلومات، معتقدات، هنرها اخلاقیات، قوانین، اداب ورسوم، تمامی تمایلات وقابلیتها و عادات کسب شده بی‌می‌باشد که انسان بحیث عضوجامعه‌فرا میگیرد، تعریفات‌دیگری‌نیز وجود دارد، از آنجمله تعریفیکه‌بیشتر نقل‌قول‌میشود، از کلاکهن است. کلاکهن، کلتور را عبارت از ان طرح های‌زندگی تعریف‌مینماید که درمسیر تاریخ یك جامعه در هر زمانی بصورت صریح یا ضمنی، مستدل یا بدون استدلال وجودداشته ورهنمایی موجز سلوك انسانی میباشد (۲) چون درین تعریف طرح های‌زندگی متن موضوع کلتور را تشکیل می‌دهد، فلهذا طرح های زندگی یك‌جامعه ولودرهرمرحلهٔ ای‌از انکشاف اقتصادی، اجتماعی‌وسیاسی خویش قرار داشته باشند بهمان اندازه شامل تعریف کلتور میباشد که‌جامعه‌دیگری به مرحله‌دیگری قرار دارد. یعنی کلتور یك‌جامعه شامل‌همه احوال وانواع زندگی آن میباشد و در بشرشناسی بهمین مفهوم استعمال میگردد.

ازتعریف تایلور توصیف‌معنوی کلتور فهمیده‌میشود که شامل‌دوقسمت است: یکی را کلتور مادی‌ودیگری‌را کلتورغیر مادی‌گویند. اولی عبارت‌از تمام‌الات‌وافزار، اسلحه، سرپناها، منازل، وساختمان ها، محصولات وامتعه مادی‌بوده، ودومی‌اشاره به آن دسته مشخصات‌حیات انسانی می‌نماید که‌به‌فلسفه زندگی، اعتقادات، اخلاقیات، عادات، اداب‌ورسوم‌وغیره صفات معنوی جامعه ارتباط دارد.

درتعریف کلاکهن کلتور بصفت طرح‌زندگی قبول شده است. این طرح زندگی‌انسانی‌صراحت داشته‌باشد ویاطور ضمنی دیده شود مستدل باشد و یا بدون استدلال، از ان پیروی بعمل آید رهنمایی سلوك انسانیست. برای‌اینکه وحدت و یگانگی کلتور انسانی‌بحیث یك کل‌فهمیده شده بتواند باید ساختمان ووظایف کلتورهای‌مختلفه بصورت مقایسوی‌مطالعه گردد.

چنین مطالعه نشان میدهد که کلتورهاباوصف‌بسیار دوری‌از هم‌ازلحاظ وظایف‌وبرآورده ساختن احتیاجات بشری خواص‌مشترك دارند. یابعباره دیگردیده‌میشود که اختلاف کلتوری‌اصلادرآنست که‌به مقاصد مشترك حل‌مسایل زندگی راه‌و رسم جداگانه بکار برده میشود درحالیکه منظور وانجام نهائی همه آنهایکی‌می باشد.

---

(۱) اقتباس‌شده‌از: داکترعلی‌اکبر ترابی، جامعه‌شناسی (دانشگاه‌تبریز، اقبال‌وشرکا، ۱۳۴۱ ص ۱۳۷

(۲) Clyde Kluck hohn, andWilliam Kelly, "the concept of Culture," the Science ofMan in the World Crises (ed), Ralph Linton (NewYork: Columbia University Press, 1945, pp 78—106),P. 97.

بطورمثال یك مطالعه سطحی نشان‌میدهد که‌درهر کلتوری کم‌از کم‌حد اصغری‌احتیاجات مادی افراد جامعه‌آن برآورده‌شده می‌باشد. این احتیاجات‌مادی‌از شکل‌بسیار ساده‌تهیه‌غذاو سر پناه آغاز می‌یابد وتااندازه ممکنه‌شامل همه‌اجناس‌و اموال دیگری‌می‌شود که ادامه زندگی مردم تولید نسل،تنظیم مسایل جنسی و بقای‌جامعه رادر داخل محدودیت های‌آن‌ممکن‌می سازد. چنانچه اگراین وظیفه کلتور بازماندجامعه بزودی‌ازبین خواهد رفت، بهمین قسم دیده میشود که کلتور خوشی های‌روانی راتهیه می‌دارد تاز مینه‌مصاحبت‌هاوابرازعواطف انسانی که‌امر ضروری‌برای رشد سالم‌شخصیت افرادجامعه می‌باشد آماده گردد.

بقاوادامه یك‌جامعه انسانی چیز هایی دیگررا بیشتراز فراهم‌نمودن حوائج مادی وروانی افرادآن‌ضرورت دارد وبهترین‌مثال این نظر درمورد تربیه واهتمام‌طفل دیده‌میشود. طفل انسان دریك‌دوره بسیار طولانی طوریکه‌می‌بینیم نظر بهر حیوان دیگرزیاده‌تر محتاج‌تعاون‌وتساندوالدین خود بوده‌وبه‌آنها اتکادارد تادرطول‌آن‌بزرگ‌شودودر مسیرزندگی کلتور خود را بیاموزد وآن سلوك آموخته‌را به‌نسل دیگرانتقال‌دهد. این تصویر رادرصفات‌وخصایل کلتوری یك‌جامعه‌میتوان‌دید

تفاوت‌های کلتوری:

ازلحاظ سلوك رفتار و کردارآدمی فرق‌های زیادی‌درحیات شهار وزی‌انسانهای جوامع مختلفه به‌مشاهده‌میرسد. به این معنی که‌سامان‌و لوازم زندگی آلات‌وافزار کاروهکذا عادات تهیه وتناول غذا درمردمان ودسته های مختلف ازهم متفاوت‌دیده میشود. از آنجمله اگر تنها عادات‌تهیه وتناول‌غذارامقایسه‌نمائیم، دیده میشود که بطور مثال‌درممالك غربی تربیه‌خوك بیشتر رائج است، چینی هاسگ را بمنظور استفاده ازگوشت آن تربیه می نمایند: یهودیان‌گوشت را بالبنیات یك جاصرف نمی نمایند، هندوان گوشت گاو رانمیخورند، درحالیکه‌هر کدام‌ازمثالهای بالاگرد رکلتوریکی از جوامع‌منفور است‌در دیگر جا یز می‌باشد.

بهمین ترتیب، عادات تهیه لباس، پوشاك وطرز استعمال واستفاده از ان اگر شرایط آب وهوا وغیره مقتضیات محیطی وموسمی رایکسان‌قبول کنیم، در بین مردمان مختلفه مختلف‌است. دریکی از دوقطب متضاد آن‌مردمانی‌را می بینیم که کاملا روپوشند ودر دیگری انهایی قرار دارند که تقریباً برهنه اند. استعمال انچه را درلسان ما زیور نامیده میشود بشمول انهائیکه درگوش وگلوو بینی استعمال‌میشود، ازیك مردم‌تامردم‌دیگر اختلاف‌زیاد دارد.

ازدواج یك صحنه دیگرحیات کلتوری انسانی است که دران تفاوتهای زیادی‌بین‌مردمان

مختلف دیده میشود. در بعضی از جوامع تعدد زوجات و در برخی یك زوجی را یج می باشد. در حالیکه عده یی از جوامع مخصوصاً ممالك صنعتی شده غرب یك زوجی می‌باشند. بهمین قسم، از دواج در بعضی جوامع تنها باخویشاوندان نزدیك امکان داردوبس، درحالیکه جامعه دیگری روی‌او امر قانونی انرا منع قرار می‌دهد. در افغانستان بصورت عموم از دواج قبیلوی و طایفوی رجحان داده‌می شود.

این چنین اختلافات کلتوری زیاد اند، درینجا چندی از ان بطورمثال ذکر شد.

هرگاه مطالعات بیشتری صورت گیرد، مقایستاً دیده میشود که حتی در داخل یك جامعه فرق های زیادی در کلتورگروپ‌های فرعی وجود دارد. پس ازین برمی اید که انسانها در مرحله اول درسلوك و کردار دستجمعی خود از هم متفاوت اند، و لو تعداد انگشت شماری از سلوك انسانی را بیابیم که دربین همه انسانها در هرجا و در هرموقع یکسان باشند، چنانچه هستند. فلهذا سوالی دربشرشناسی طرح میشود که چه اسباب و عللی این تفاوت ها را بار آورده است. در حالیکه همه انسانها متعلق به موجود یگانه می‌باشند.

مشابهات کلتوری: - قبل از ینکه بتوان به‌سوال فوق جوابی ارائه نمود، باید بحث دیگری را درمیان گذاشت وان عبارت از مطالعات جوانب مشابه کلتور انسانیست. انسانها باوصف بسا اختلافات دارای یك کلتور عمومی می باشند که مظهر خواص مشابه انهاست. این مشابهت ها ازنگاه بشرشناسی بریك عده فرضیه هایی اتکا دارد که در پائین مختصراً از ان تذکر بعمل می اید:

۱- کلتور سلوکیست که آموخته میشود. یعنی جنبه غریزی ندارد وتوسط خواص ارثی و بیولوجیکی هم انتقال نمی نماید. بطور مثال، اگر سه طفل در یك لحظه معین درخانواده هائی از واشنگتن، ماسکو و پیکنگ تولد شوند وچنان فرض شود که در آن واحد یکی از این اطفال از واشنگتن به‌ماسکو، دیگری را از ماسکو به پیکنگ و سومی از پیکنگ به‌واشنگتن انتقال یافته و در دامان مادر هایی دومی قرارگیرندودر انجاها بزرگ شوند، در کلان‌سالی طرز تفکر، کردار وعمل وجهان بینی طفل امریکائی نژاد، روسی، روسی نژاد چینائی و چینائی نژاد، امریکائی میباشد.

در ینصورت باید قبول کنیم که کلتور اکتسابی است ودر فرد توسط آموزش انکشاف می‌نماید که از بدو تولد تاهنگام مرگ ادامه دارد. ازینکه آموخته میشود، فلهذا از قوانین اموزش پیروی مینماید و این قوانین همان قوانینی اند که روانشناسان طی نظریات آموزش بر ان زیاد نوشته اند. ازین معلوم میشود که کلتور که اساس مشابه دارند و ان اساس قدرت آموزش است. پس نتیجه انست که گویند افراد تحت یك نوع آموزش قرار گرفته میتوانند ودلیلی برای نفی این نظر وجود ندارد.

۲- پیوسته به این امر که کلتورجنبه آموزشی دارد، کیفیت خاصه انتقالی آن بمیان می‌اید. روان شناسان می گویند همه حیوانات (بشمول انسان) صاحب استعداد آموزشی اند، امادران زمره انسان موجودیست که انچه آموخته باشد به نسل بعدتر انتقال داده میتواند. هر گاه چگونگی این خاصه کلتوری در سایر حیوانات مطالعه گردد دیده میشود حیواناتیکه قوهٔ ادراك شان به سطح تحت الشعور قرار دارد طبق عادت می آموزند و اما آنچه را آموخته اند به همنوع خویش انتقال داده نمیتوانند. یکی از عمده ترین سبب این فرق درلسان است چه انسانها حرف زده میتوانندو حیوانات فاقداین استعداداند. در انسانهافکرها آموخته میشوند به اطفال یا دداده می شوند و محتوی این آموزش از یك نسل به نسل دیگر انتقال مینماید.

یك سوالیکه معمولا در ینحصه پیدا میشود اینست که چرا حیوانات معلومات خود را انتقال داده نمیتوانند. گویند دوعلت وجوددارد. اول اینکه گفته شدحیوانات لسان ندارند، دوم انهامفکوره ها را باهم ربط داده نمیتوانند. در جهان اجتماعی انتقال معلومات به اطفال نه تنهاشامل آموزش راجع به مسایل محیطی میباشد بلکه محتوی انرانظم و دسپلینی تشکیل می دهد که محیط اجتماعی انرا تقاضا می نماید.

۳- کلتور ماهیت اجتماعی دارد، یعنی عادات واطوار کلتوری نه تنها قسمیکه در بالا از ان تذکر بعمل آمد، جنبه انتقالی ازیك نسل به نسل دیگر دارند، بلکه دراساس خود اجتماعی میباشند. آنچه اجتماعی گفته میشود خاصه دسته یی دارد یعنی در جامعه انسانی بین همه مردم مشترك است. پس بقای آنرا فشار اجتماعی تضمین مینماید. احساسات و عواطف بشری وهکذا دفاع در مقابل اشخاص متعدی ومخاصم ومساعد ساختن زمینه برای بقاو ادامهٔ نسل درجامعه مثالهایی ازاساس اجتماعی کلتورند.

۴- کلتور قسماً تصویب یابعبارهٔ دیگر عادات دسته جمعی که کلتور از آنها متشکل است درتصور میباشند. این جنبه های تصوری کلتو رصفات ایدیال را بخود میگیرند واین ایدیال ها شکل میزانها یا معیارهای کلتوری رادارا بوده وافراد از آنها آگاه می باشند، چنانچه ازعادات انفرادی تفکیك شان میدهندبه این معنی که افراد جوانب ایدیال کلتور را در تصور آورده میتوانند ویااگر پرسید شوند راجع به آنها اظهارنظر مینمایند. اما درجامعه بحیث یك کل بصفت مفکوره قبول میشوند وعموماً توسط اعضای یك دسته بزرگ ویادسته های فرعی آن بصورت صریح ویا ضمنی تبارز می نمایند وباید به گذشته مطابقت داشته باشند. در ینجا مفکوره های ایدیال را که بصورت «باید» افاده میشوند نباید باسلوك واقعی «آنچه هست» مغالطه نمود. فرد در هرلحظه معین دارای سلوکی مختص بخودش می باشد که تابع انگیزه های روانی و عضوی

بوده وهکذا تحت‌تاثیر ونفوذ شرایط محیطي می‌باشد که‌اودران قر ار دا رد . تحت چنین شرایط وحالات فرد گا هی خودرا در بین دوقوه می‌یابد ،یکی‌رعایت‌وپیروی‌از عاد اتیکه اجز او عناصر کلتور اوراتشکیل‌می‌دهدودیگری‌توافق بانیروهائیکه شرایط خاص محیطی بروي‌وارد می‌نما ید وفرد رامجبور می‌سازد از آنچه بران عادت دار د انحر اف نماید. پس اینطو رگفته میشود که سلوك‌انسا ن همیشه بصورت کلهم تابع ار زشهایی‌نیست یا بعباره دیگر دو نوع معیار و جود دارد که یکی معیارهاي کلتوري ودیگری سلوکی گفته میشوند،مطالعه ا و لی نمو نه یی است درحالیکه‌دومی رابه‌احصائیه میتو ان نشان داد .

د- کلتوربرآورده ساختن احتیاج مردم‌را تضمین می‌نما ید .گویا بهر مشکلی‌در زند گی مر دم جوابی‌ساخته‌وآماده‌دارد. پس براي‌اقناع حوایج بایا لوجیکی‌وغیربیولوژیکی که‌اکثرجو انب‌محیطی ، معنوی‌و رو حانی دارند ازدستورها ی‌مر و جه کلتوری‌در یك‌جامعه استفاده‌بعمل می آید .

قبول این فرضیه اینطورمعنی می‌دهد که چون کلتور متشکل از عاد ات مرد م است و روان شناسان‌می‌گویند عادات‌تاوقتی‌ادامه‌می‌یابند که‌بتوانند و سیله رفع احتیاجا ت ا نسا ن شو ند .پس برآورده ساختن احتیاج عاداتي راتقویه‌نموده وزمینه‌بقای‌بیشتر آنرامهیا می‌سازدوهرگاه نتواند بیش ازآنچه بود احتیاجی رامرفوع سازددرآنصورت احتمالا آهسته‌آهسته از بین‌میرود .پس ازین جا فهمیده‌میشود که‌اگر کلتور انسان خاصه اقناع کننده‌دا ر دواین‌اقناع ،اقنا ع احتیاجا ت مشترك انسانیست پس باید ازین‌ناحیه مشابهات‌زیادی‌در طرز بر آورده ساختن‌احتیاجات شباروزي مردم دنیا وجودداشته باشد چنانچه همینطور ا ست .

۶-یکی ازمشخصات کلتورجنبه‌توافقی آنست زیرا کلتورها تحول می‌پذیر ند وازاینکه‌تحول می‌پذیر ند گویا درآنها خاصه توافق موجوداست.گاهی‌اینطور گفته میشو د که در یك کلتو ربا گذشت زمان چنان‌تمایلی بمیان می‌آید تاخودرابه شرایط محیط جغرافیایي‌توافق دهدولوآن محیط نتواند تعین کننده انکشاف کلتو ري با شد .

واضحاً جغرافیه دانان کلتور را تابع محدودیت‌های‌محیط می‌دانند د ر حا لیکه بشر شنا سان به‌این نظریه‌توافق‌ندار ند .چه اینهامی‌گویند که جبرمحیطبه‌انکشاف کلتور محدودیت هایی پیش می‌نماید ولی‌هیچگاهی تعین کننده قاطع آن‌شده‌نمیتو اند بلکه‌درعوض کلتور خودرا به مقتضیا ت وشرایط‌خاص جامعه توافق‌می‌بخشدوبالنوبه بران‌نفوذی‌وارد می کند . چو ن کلتو ر طریق بهره برداری ازمحیط راسی‌آموزاندوازاینکه‌طرزدید ساختمان‌اجتماعی ،سویه تکنالوجی د ر یك کلتو ر تا کلتور دیگر ویادریك کلتورازیك وقت تاوقت‌دیگر فرق ها یی بمیان‌می‌آ ید فلهذا همه جو ا مع ازمحیط یکسا ن بهر برداري نموده نمیتوا نند .

گفتیم کلتور ها از هم فرق دارند و هم تذکر بعمل آمد که انسانها روی محدودیت های کلتوری نمیتواند از محیط طبیعی یکسان بهره برداری نمایند. اما گاهی اینطور امکان دارد که جامعه یی طرق حل معضلات زندگی خود را از کلتور دیگری اقتباس کند این عمل را استعاره کلتوری می گویند و یك نوع توافق است. باین معنی که در حیات شبارو زی همینکه شرایط زندگی تغییر می یابد و تدابیر اشکال عنعنوی دیگر نمیتواند احتیاجات انسان را برآورده سازند در آنصورت آن طرف عنعنوي ازبین میروند وجاي آنها را توافق های نوی میگیرد.

اما قبول این فرضیه که کلتور جنبه توافق دارد معنی آن رانمیدهد که شخصی خود را کور کورانه به مفکوره ارتقا ازلحاظ جبر محیط یا کدام انواع اصالت دیگر تسلیم کند. بلکه بر عکس اینطور می گویند که امکان دارد انواع مختلف کلتور ها بعین مسایل وانواع مشابه کلتور ها به مسایل مختلف توافق نشان دهند ویا اینطور هم امکان دارد که کلتورهاي چندی بعین شرایط توافق جداگانه نشان دهند.

۷- کلتور امتزاج یا بنده است. پیروان نظریه توابع در علوم اجتماعی می گویند که هر کلتور بذات خود یك منظومهٔ جداگانه بوده وشکل تام امتزاج یافته دارد. گویا یك تمامیت است که در آن اجزا وحصص مختلفه درتعادل متوازن دیده میشوند. درحالیکه عده دیگری این توازن را بصورت نسبی می پذیرند وچنان عقیده دارند که تمامیت کامل دریك کلتور هیچگاهی میسر شده نمیتواند. این هامی گویند که عملیه امتزاج کلتوری وقت زیادی را در برمیگیرد ودرطول این وقت عوامل تاریخی وقایع دیگری را درزندگی مردم دخیل می سازند که مانع امتزاج کامل کلتورها بایك دیگر می شود.

بهرصورت اگر کلتور دارای خاصه امتزاجی تصور شود درتصورات بهر درجه ایکه امتزاج صورت گیرد بازهم از لحاظ نظریه توافق بایدبین نمونه های مشابه در کلتور های جداگانه روابط باهمی مشابه بعمل آید.

استقرار کلتوری:

درفوق مشابهت های کلتوری را طرف مباحثه قرار دادیم، حالا به یك قسمت دیگر مطالعات کلتور برمیگردیم که بنام استقرار کلتوری یاد میشود. باید گفت که کلتور ها مستقرند و از خود ثبات دارند. استقرار کلتوری در جوانب عملی احتیاج به زندگی و زنده ماندن دیده میشود. افراد در زندگی شبار وزی خویش هر لحظه به احتیاجاتی برمیخورند که باید براورده گردد. دربشرشناسی تاحدی این نظریه وجود دارد که انسان بعضی از غرایز را از گذشتگان بسیار دور خود آموخته، اگرچه این ادعا کاملا به اثبات نرسیده است.

اگر اینچنین به ارث گرفتن هاوجود داشته باشد، برای آن بوده است تا احتیا جات را کنترول نموده و در برآورده ساختن آن کمك نماید. ارائه یك مثال درین حصه مو ضوع را بهتر روشن خواهد ساخت. می گویند، تجارب باچوچه حیوانات نشان می دهد که در صورت عدم فهمیدن وسیله رسیدن بهد ف مجاهـداتیکه احتیا ج را بر آورده سازد معمولا بی نتیجه ما نده واشتباه آمیز می‌باشد. روش این نوع مجاهدات متکی به آزمایش وخطا بوده واکثر توام با ناکا می هایی درد ناك دیده شده است. اگر چه گویند از لحاظ احتیاج وعمل تجارب مذکورشکل انتخابی داشته‌اند.

در بشر شناسی می گو یند که مجاهدات ا نسانهای ا و لی این خاصه های ازمایش وخطارا دارا بوده. چه نزد انسانها احتیاج به ذات خودیك قوه اجباری بود وحالاهم اجبار یست. ازیکطرف احساس خوشی و درد و از طرف دیگر تسکین و رفع احتیاجات زندگی فشار واجبا ری را نشا ن می داد که در خط السیر کار وزندگی انسانهای اولی به مشاهده میرسید.

استعدادیکه انسان روی آن فرق بین خوشی وغم را تشخیص د اده میتواند یگانه قوه روانیست که باید موجودیت آن فرض مسلم قبول شود. پس به این ترتیب طرقیکه انسا ن های اولی بر اساس آن کار هارا انجام می دادند، شکل انتخابی داشت ومطابق به مقتضیات آنی وقت صورت میگرفت. می گویند، درین گیرو دار ها بین انسا نهای او لی افرادی بودند که به مقا صد زود تر نایل گرد یده ونسبت به دیگران راهایی سهلتر را می یافتند. در مسیر این نوع مجا هدات که جنبه اجباری مقابل مقتضیات داشت، عادات اجرای اموربه شکل عادی و روز مره با مهارتهای مربوط به آ ن انکشا ف یافت وپیوسته به آن مجادله برای بقای ز ند گی اد امه پیدا کرد و تکرار این آموزشها ازشکل انفرادی آن بدر شده، ماهیت د سته جمعی را گرفت. هرفرد درابتدا از تجارب دیگران آموخت واز آن انتفاع نمود. فلهذا موافقه اکثر بسوی آن تجا ربی قرار گرفت که بیشتر بر حسب مقتضیات زمان بود. پس همه مردمان بالاخره عین را ه هایی حل را برای یکنوع معضلات آموختند وهمین دستور العمل هایی اولی راه ورسم زندگی عمومی آنها شده وشکل پدیده ها ی دسته جمعی رابخود گرفت. به ارتباط این دستورالعمل های عمو می زندگی غر ایز انکشاف نمود وبه این ترتیب دانستنیهای عوام به میان آمد. اطفال این دانستنی ها را به اساس عنعنات تحت صلاحیت والدین تقلید کرده وآموختند. متن ومحتویات این آموزش در همه جایکسان شد واهسته آهسته در دست ها و گرو پ های انسانی جاگزین گردید.

عادات واجرای امور به شکل عادی وروز مره آن قوه اجباری داشته. ونز د مردم غیر قابل تغییر پذیرفته میشوند، واگر مردم در مورد آنچه برآن عادت دار ند پرسیده شو ند ازینکه کار ها

را به نحو معمولی اجرا میدارند، می گویند پدران شان را معمول بر آن بود. پس راه ورسم زندگی مردم قوه اجتماعی داشته وتاحد زیاد مستقر است. وسیله ییکه توسط آن این راه ورسم زندگی مردم بوجود می آید مشتمل بر عمل ها یی خرد وریزه ایست که به صورت مکرر انجام می پذیرند. انگیزه انی این راه ورسم زندگی دلچسپی افراد می باشد. این دلچسپی در افراد عادات و در گروپ های انسان رسم و رواجها را بوجود می آورد. فلهذا این عادات و رسم ورواجها که درمنتهایی شکل بدوی خود قرار داشته می باشند، رسم وراه زندگی مردم قبول شده ومنگامی برعادات انفرادی ورسم ورواجهای گروپی اتکاداشته می باشند. فشارهای اجباری ایرا برافراد تحمیل می نمایند ونام جبراجتماعی رابخودمیگیرند. بحث استقرار کلتوری مطالعه مراحل اولی راه ورسم زندگی مردم وجریان امور شبا روزی آنها وهکذا بررسی قوانین می باشد که زندگی مردم تحت تاثیر آن قرار داشته وافراد به آن و تناً فوقتا عکس العملها یی نشان میدهند. مطالعه جوانب مستقر کلتور جامعه بسیار دلچسپ بوده ودر حقیقت دریافت قوای عاملی است که چگونگی جامعه ازآن رنگ میگیرد. درخلال تجارب غیرشعوری جامعه که بر هر یکی از راه ورسم زندگی مردم اتکاء دارد خوشی ها ودرد ها به میان می آید که اعتراف و انعکاس مردم آنها رامتضمن رفاه جامعه تفسیر وتعبیر می نماید. احساس خوشی ودرد تجاربی یکسان نمی باشند، ولی گاهی بهم آمیخته قبول می شوند و مورد تایید همگانی قرار میگیرند. بطور مثال، مردمان بدوی در جستجوی غذا وهم درموقع جنگ های قبایلی به مسایلی دست میزنند که اغلب دردناک می باشند. اماناگزیر شرایط وقت آنرا تقاضامی دارد. درین موقع احساس رفاه جامعه از هر وقت دیگر بهتر صورت میگیرد وچون خردمندانه منعکس می شود وسیله رفاه جامعه به آن افزود می گردد، درینصورت آنرا اخلاقیات می نامند. این اخلاقیات با داشتن فلسفه رفاه جامعه حایز اهمیت میشوند وطرف استفاده قرارمیگیرند، گویا اساس یامنبع علم وهنررا در یک جامعه تشکیل میدهند.

تحول کلتوری:

طوریکه گفته شد کلتور ها ازهم اختلاف دارند، دارای مشابهت هایی می باشند، مستقرند، ولی همه شان ازساده ترین تا پیچیده ترین در تحولند. این تحول متمادیست، دریک جامعه گاهی بطی و زمانی سریع می باشد. بشرشناسان درابتدا اشتباها چنین تصور می نمودند که جوامعی با تکنالوجی بدوی وساختمان سیاسی نسبتاً ساده، تقریباً ویا بکلی ساکت اند. انکشاف مطالعات بشرشناسی بعداً نشان داد که این فرضیه غلط است، به این معنی که جوامع تحت مطالعه را درحالت تبدیل و تحول یافتند. این مطالعات دوشکل دارد یکی تحقیقات مقایسوی باگذشت زمان مثلاقریه و مردمی

را در یك فاصله ده یا بیست سال مطالعه نمودن و دیگری مطالعه آثار مکشوفه در باستان‌شناسی که در اثر حفریات بدست می‌آید . آثار و علایم تحول را در صورت اول دیدن مخصوصاً اگر مطالعات اولی و یاد داشت ها موجود نباشد دشوار است زیرا طرح های زندگی که مظهر فلسفه و ذهنیت وچگونگی سازمانهای اجتماعی مردم می‌باشد باگذشت زمان ازبین می‌رود، دیگر آنکه جوامع دیگری باعین شرایط در عین زمان مطالعه گردند. اما در صورت دوم شواهد زندگی مردم در احجار و ظروف سفالین وفلزی منقوش یافته میشود ومراحل تحول کلتورها را از زمانهای قدیم علنی تر ومشهود تر نشان می دهد .

هرگاه سیر تاریخ بصورت یك کل درنظر گرفته شود بشرشناسان به این عقیده اند که در ان ملیونها سال ازحیات بشر بدون تحول بسیار بارز تکالوجی سپری گردید، واما درطول بیست و پنج تا سی هزار سال اخیر پیمانه ارتقاء و تحول کلتوری درجوامع بشری ازاین ناحیه فوق العاده سریع بوده است. تحول کلتوری عموماً از مراحل چند و بهم بسته می‌گذرد .مرحله اول انست که در محتویات کلتورجامعه عنصر جدیدی معرفی میگردد .در ینجا آن جامعه یااین عنصر نو را می پذیرد و یا آنرا ردمی کند . درصورت پذیرش تعدیلات واصلاحات بیشتر دیگری بوجود می آید که در ان عنصر معرفی شده جدید باعناصرموجود وسابقه کلتور جامعه یك نوع امتزاج وسازگاری نشان می دهند . پیوسته به این حرکت گاهی چنان میشود که عنصر جدیدمعرفی شده ازحاظ وظیفه جای عنصر و یاعناصری چندازمحتویات سابقه کلتور راگرفته وآنهاراازبین می برد .

در معرفی عناصرجدید کشف واختراع نکات اصلی آغاز تحولند .اولی شناخت چیز یست که وجودداشته واما قبلا شناخته شده نمی‌باشد ودومی ساختن چیز یست که قبلاساخته شده نمی‌باشد . یك عنصر جدید کلتوری مکشوف می‌گردد و یا اختراع می شود و یا بصورت استقراض بوجود می آید . درهرصورت از مفکوره نو یاشی یاافرادی چندمنشاء میگیرد وآنها معمولا چند نفر محدودی می‌باشند که غالباً فهم های اختراعی خود را برای حل مسأله ای یکجانموده و یا در بهتر ساختن آن در خط السیر انکشافش سهیم بوده اند . تا جائیکه تحول کلتوری به اختراع ارتباط دارد ، بایدگفت که هیچ اختراع بدون مخترع بوجود نمی آید . فرق عمده اختراع با استقراض انست که اولی درداخل یك جامعه وکلتورآن مبدأ گرفته ودومی در جای دیگری نشات نموده واز آنجا گرفته میشود . این عملیه نو آوری را استقراض یا انتشار نمونه‌های کلتوری می‌گویند . بایدمتذکر شد که طریقه پذیرش ، تردید و امتزاج در هر سه صورت یکی بوده واما ذهنیت و طرز تلقی مردمیکه عنصر جدیدرا میگیرند بمقابل مردم جامعه ئیکه آن رامی دهند

صورت پذیرش راستا ثرمی‌سازد . در ینحصه‌یکی ازمسایلیکه گویندافکار فلاسفه را برای سالیان درازی مغشوش ساخته و هنوز هم تحت مناظره قرار دارد ،آنست که آیا شخص مخترع یك فرد منور وآزاداست ، و یاشخص‌از جامعه خویش نمایندگی می نماید . طرفداران‌دوم راعقیده برآنست که اختراعات همیشه هنگامی صورت میگیرند که‌جامعه به‌آنها ضرورت دارد . لهذا مخترع نماینده‌جامعه است . دلیل‌بهتر شان اینست که‌تدابیر میخانیکی بصورت مکرر در جوامع‌مختلفه تحت عین‌شرایط ومستقل از یك‌دیگر اختراع میشوند . هکذا عناصری چند از محتویات کلتور یك‌جامعه هنگامی نمیتوانند پیش‌از آن وظایف خود را برآورده‌سازند،نظر! محو ونابود میگردند . هرگاه این‌شواهد به تنهائی در نظر گرفته شود استنتاج قبلی‌در ینمورد ناگزیر قابل‌قبول است . اماعوامل دیگری‌هم‌در موضوع دخیلند که اعتبار نظر به فوق‌راتاحدی متزلزل می سازد و دلیلش اینست،اول اینکه یك اختراع بسیار موفق ضرور نیست‌اختراعی باشد که بمنظور خاصی بعمل آمده باشد . چه‌بسا اوقات مخترعین به‌رمز های نوی راه می یابند که خود شان اصلا آنرا ندیده و پلانی به آن نداشته اند . دیگر آنکه نه تنها از یك اختراع منظوری برآورده‌گردد ، بلکه می باید طرف پذیرش واستقبال مردم قرار گرفته وآن را جزو زندگی خودسازند . زیرا تا زمانیکه این عمل صورت نه گیرد ، میگویند مفکوره ویاشی‌اختراع‌شده در واقع یك‌مولود مرده است . در جامعه کم سواد وحتی در آنهائیکه باسوادمی باشنداگردفتر ومراجع ثبت‌وسجل نمودن مفکوره هاواشیای‌اختراع شده‌وجودنداشته‌باشد، آن‌چه‌جدیدا توسط مخترعین بوجودمی‌آید دربسا حالات میمیردو از بین‌می‌رود.

خلاصه‌یك‌مخترع اگر به‌صفت‌یك فردآزاد درجامعه خویش‌یابه‌صفت شخصیکه‌روی‌حوایج وآرزو های‌عملی‌جامعه اش کار می‌نماید،شخصیت که‌این استعداد را در خود داشته‌می باشد.در صورت دوم که جنبه‌تطبیقی واستفاده‌آنی‌دارد،شخص مخترع نواقص جامعه خود را مینگرد ویا توسط اشخاص دیگری گوشزد میشود،فلهذا یك انگیزه برای بکاربردن قدرت اختراعی در وی بمیان‌می‌آید. اگران نقیصه بسیار بااهمیت تلقی شود کسب شهرت وحیثیت‌علمی‌وهکذاتمتع‌مادی غالباً زیاده ترتاثیر دارد،نظربه‌انکه جامعه‌به‌موضوع احتیاجی‌نداشته واقناع خاص‌مخترع انگیزه ومشوق یگانه تصور شود .

درابتدای این‌مقاله وجه تسمیه کلتور ذکرشده‌و بعد برموارداستعمال‌آن درخارج‌ساحه علوم‌اجتماعی اشاره بعمل‌آمد.سپس کلتوررا تعریف،وظایف اساسی،فرق ها،مشابهت‌ها، استقرارو بالاخره‌تحول‌آن‌طرف‌مباحثه مختصر قرارگرفت .اکنون‌باید گفت که از نگاه بشرشناسی کلتوریك

رهنمای سلوك ومظهر ارزشهائیست که انسان‌را باوسایل کسب معاش‌و معیشت، تهیه منازل وسرپناه‌داشتن قدرت حمله‌ودفاع، طرح مقررات وقوانین اجتماعی، سازگاری با عوامل روانی اجتماعی وفزیکی وبالاخره بامقتضیات وشرایط تفریح وتفرج‌آماده‌می‌سازد.

برای آنکه انسان بتواند ما یحتاج و نیازمندیهای شباروزی را مرفوع سازد، می باید از قوت لازمه کارگیرد. چه، در واقع وظیفه اصلی و اساسی کلتور آماده ساختن قوه و بکار انداختن آن در خدمت نوع بشرمی‌باشد. همین اماده ساختن، تحت کنترول در آوردن و بجهت مطلوب سوق دادن قوه جامعه قسمیکه جوانب میراثی و مطلوب کلتور را حفظ و شرایط پذیرش مفکوره‌ها و اشیای جدید را آماده سازدمستلزم طرح تدابیریست که بنام‌خطمشی و هدف کلتور یاد میشود.

مأخذ

1. Beals R.L. & Hoijer, H., An introduction to Anthropology, Nek York: The Macmillan Company, 1964.
2. Bohannan, Paul, Social Anthropology, New York: Holt, Rinehart and Winston,, Inc. 1965. 3. Herskovits, Melville, The Process of Cultural Change, New York: Columbia University Press, 1945.
4. Linton, Ralph. The Study of Man, New York, Appleton—Century Company, 1936.
5. Thompson Arthur W., (ed) Gate way to Social Sciences, New York: Henry Holt and Company 1957.

شمس الدین ظریف صدیقی

سیری در تدوین حماسه های ملی کشور ما

قرن چهارم هجری قمری برای کشور ما دورهٔ نسبتاً آرامی بشمار میرفت، سرزمین پهناور خراسان تحت فرمانروائی خاندان سامانی بود ولی فرمانروایان محلی رویهمرفته استقلال منطقه‌یی داشتند. این آرامش به خراسانیان فرصت داد تا بافتخارات ملی و قهرمانیهای پدران خود بیندیشند. اساس ملیت خواهی که جوانه های آن در زمان، ابو مسلم و طاهر فوشنجی سرزده بود اینك رشد یافته و احساسات مردم برای اعمار یك سرزمین مستقل، آباد و صاحب ارادهٔ ملی برانگیخته میشد، مردم به افتخارات ملی، بتاریخ با شکوه وگذشتهٔ غرور انگیز خود توجه خاصی مبذول داشتند، در گذشته اگر کسانی چون ابو مسلم و طاهر باقیامهای سلحشورانه وتاریخی خود کارنامه های درخشانی را ثبت اوراق زرین تاریخ این سرزمین کرده بودند اما هنوز روحیهٔ ملیت خواهی مثبت در بین توده های مردم تعمیم و تکوین نیافته بود. در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری این اساس در خراسان تجلی کرد و اوج گرفت. مردم به حماسه های شکوهمند و قهرمانی های افتخار آمیز پدران خود علاقه گرفتند، با زار شاهنامه خوانی ها و تمثیل حرکات پهلوانان و یلان در میدانهای شهر های مختلف خراسان گرم شد و توده ها مجذوب ابهت و عظمت اسلاف شان برای اعمار مجدد سرزمین خود به تپ و تلاش افتادند.

در چنین عصری، در خراسان در سال ۳۴۲ هجری قمری مطابق سال ۹۵۴ میلادی عبد الملك اول بعداز وفات پدرش نوح سامانی بفرمانروایی برگزیده شد. نخستین کار او در خراسان این بود که ابومنصور عبدالرزاق یك جوان نامدار خراسانی را که بین مردم محبوبیت داشت بحیث سپهسالار و قوماندان قوای عسکری مقرر نمود. همچنین ابو الحسن سیمجور (۱) در سال

---

(۱) سیمجوریان از خاندان های معروف خراسان بودند و کلمه سیمجور یا سیمگور ازنامهای قدیم خراسانی است. ابو عمران سیمجور یکی از سرداران خراسانی است که در سال ۳۸۷ هـ ق «سرمنشی» اسمعیل بن احمد سامانی بود و او را دواتی میگفتند.

۳۴۵ هجری قمری بصفت قوماندان قوای نظامی خراسان عز تقرر یافت وهرات را مقر خود انتخاب نمود ابو منصور عبدالرزاق (۱) که خود جوان دلیر، پهلوان وتیرانداز ماهری بود مثل مردم این سرزمین بافتخارات ملی و ورزش های باستانی علاقه خاصی داشت. هروقت درمیدان شهر داستان های پر شور پدران خود را از زبان قصه گویان و شاهنامه خوانان میشنید سخت به هیجان میآمد. او ابوالمؤید بلخی وابو علی بلخی را که قسمت هایی از خدای نامک را به نثر دری برگردانیده بودند بااحترام زیاد بخاطر داشت وآرزو میکرد روزی این توفیق نصیب اوگردد که همهٔ این قصه های غرور انگیز را جمع و ترتیب نماید، تانسلهای آینده و همه مردم شهر های مختلف خراسان آنهارا بخوانند و با برانگیخته شدن برای سازماندهی و نوسازی آیندهٔ خود سعی و همت بیشتر بخرج دهند ابو منصور شیفتهٔ عظمت گذشتهٔ کشور خود بود و برای احیای سنت های پسندیدهٔ مفاخر تاریخی آرزو های بزرگی راد رسماغ خودمی پرورانید روزانه بمحل کشتی گیران میرفت و با پهلوانان زور آزمایی مینمود از رجز خوانی خوشش میامد و قصه پردازان را تشویق و نوازش میکرد. بیاد میاورد که در آوان کودکی در هرات همینکه ازمکتب خانگی برمیگشت درمیدان محله در کوی مصرخ (۲) باهمسالانش درسی آویخت و تابر آنان پیروز نمیگشت دست از تلاش نمیکشید. همین کوشش و پشتکار بود که بزودی آوازهٔ رشادت وشجاعت او همه جا پیچید ودر عنفوان جوانی جزء عساکر اردوی خراسان بخدمت مقدس عسکری برگزیده شد. عبدالرزاق طی چند سال بسرعت مدارج ارتقاء را پیمود. همیشه علیه فشار حکمروایان بر توده ها مبارزه میکرد و حتی روزگاری علیه استبداد حکام سامانی نیز بمجادله بر خاست، ولی چون مجاهدت او برای آرامی وآسایش مردم بودسر انجام بفرمان همین سامانیان بمقام سپهسالاری برگزیده شد. همینکه بر اوضاع منطقه تسلط یافت تصمیم گرفت آرزوی دیرین خود را عملی سازد. از ینرو موضوع را باوزیر خود ابومنصور المعمری که خود مردی تاریخ دان و دانشمند بود مشوره کرد واورا

---

(۱) نام مکمل او ابومنصور محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن فرخ خراسانی است و پدران او در زمان طاهریان ارجی داشتند.

(۲) کوی مصرخ از محله های مشهور شهر هرات و موقعیت آن اکنون در قسمت شمال شرقی شهر نو معین شده ومزار شهزاده قاسم ابن امام جعفر صادق (رض) وامیر حسینی سادات شاعر معروف در همین محله قرار داد.

ا زنیت خود بنی بر احیای ا فتخارات تاریخی و کهن خر اسا ن آگاه ساخت (۱)

ابو منصورعبدالر زاق یکبار دیگر نیز به‌حکمرانی‌طوس رسیده بود،ولی چو ن‌در آن زمان بین چغانیان‌و سامانیان زدو خورد هائی موجود بود نتوانست‌به‌آرزوی خو د جامهٔ عمل‌بپو شاند اما حالا که‌وضع سامانیان استقرار داشت وخراسان باراش رسیده بود خواست آن‌چه‌ر اکه‌سالها در خاطر می‌پرورانید از قوه بفعل د رآورد . (۲) ابومنصو ر المعمری وقتی‌عزم راسخ‌سپهسا لا ر رادید قصد اورا تحسین کر د و پرسید :

سپهسالار به‌سلامت‌باشند این کار بسیار پسندیده است . ولی‌نمیدانم هدف ا زجمع آ وری افتخارات باستا نی خراسان چیست ؟

محمد عبدالرزاق تبسمی کردوگفت :

در ین سالها بطور یکه خودشاهد استی ، مردم سر زمین ما ، به اسپ‌دو انی، پهلوانی‌وتیراندازی باعلاقهٔ تماستری روآورده‌اند . اگراین‌مردم بدانند که پدران آنان باهمین‌فنون چه‌افتخارات‌فراموش نشدنی باآن‌بیاد گار سپرده اند بی‌شك غرور ملی‌شان ز نده‌میشو دو این‌باعث میگردد تادرآینده در حفظ وحراست وطن‌خود مجاهدت تما متر ور ز ند .

و ز یر به تأیید سپهسالار افزو د :

درست‌است . مردم ماحساسات پر شوری‌دارند ، در روزهای بازار ، د ر میدان های‌شهر و قتی داستان پردازان قصه های خدای‌نامك را بمردم باز میگو یندنمیدانید چه‌شور و هلهله بر پا ست واینك که ما روز های فرحبخش بهار را تجلیل میکنیم بایداز هیجان و احساسات مرد م به نفع

---

(۱) مورخین‌مقرری ابومنصور محمد بن عبدالرزاق رادر سال ۳۳۵ هق ازجانب ا و علی احمد بن محمد بن مظفر چغانی‌فرمانروای‌خراسان میدانند . ابو منصور عبدالرزاق بعداز قیام ابوعلی چغا نی به نفع مردم‌خو د علیه سامانیان جنگیداماشکست خوردولی‌ازآنجاییکه بوطن خود خراسان‌علا قه نا گسستنی داشت بافرمانروا یان سامانی آشتی کرد . دو باره‌از آذر بایجان بخراسان برگشت ابتدا به‌سپهسالاری‌طوس‌وسپر بحیث‌قوماندان‌عمومی‌قوای خر اسان‌بعوض ا بو ا لحسن سیمجور د ر هرات تعیین شد .

(۲) در مقدمهٔ‌شاهنامهٔ بایسنغری‌ادعاشده که یعقوب‌لیث به‌ابو منصورعبدالرزاق‌بن‌عبدالله فرخ که معتمدالملك‌بوداسرنمود تاآنچه‌د انشور دهقان‌بز بان‌پهلوی‌ذکر کرد بو دبپارسی‌نقل کند.ظا هر آ صحت‌این‌موضوع قابل تردیداست‌چون‌ابومنصورعبدالرزاق‌سالهابعدازیعقوب‌لیث (متوفی ۲٦٥ هـ ق) در عصر سا مانیان میز یست و بیشتراز نیم قرن با یعقو ب لیث فا صله‌داشت .

احیای سنن پسندیدهٔ باستانی وآبادانی سرزمین‌شان بهره بگیریم.

سپهسالار فرمود:

در اینصورت بهتر است زودتر دست بکار شویم واین مهم را بانجام برسانیم.

المعمری تعظیمی کرد و گفت:

اما مشکل دراینست که ما همهٔ این داستانها را بصورت نوشته در اختیار نداریم و باید از میان مردم مخصوصاً از آنانیکه آنها را بیاد دارند گرد آوریم.

سپهسالار گفت:

وقتی من در جوانی در هرات بسرمیبردم از زبان مرد معمری شنیدم که در زمان ساسانیان این قصه های باستانی در «خدای نامك» گرد آوری شده، گذشته از آن ابو المؤید بلخی و استاد ابوعلی بلخی در نوشتن واقعات گذشتگان بزبان دری همت گماشته‌اند، اگر بتوانیم یکی ازین کتاب ها را بدست بیاوریم ما را در کارمان یاری خواهد کرد.

وزیر باتحسین به سپهسالار گوش داد و گفت:

آنچه فرمودید درست است، اما این خدای نامك در دست نیست، آنچه فرزانگان بلخ نوشته اند نیز به تمامی در دسترس نیست وبعلت عدم توجه از بین رفته ویا تحریف یافته است، ما باید کار خود را از نو، ازآغاز شروع نماییم، اگر اجازت فرمائید، من مردی را میشناسم که در سخنوری و قصه پردازی استاد است و همه این داستانهارا بخاطر دارد.

ابو منصور محمد شتابزده پرسید:

خوب چرا از آنشخص استفاده نکنیم، او کیست؟ فوراً او را حاضر گردانید.

وزیر که از اشتیاق فرمانروا تشویق شده بود گفت:

این مرد در هرات بسرمیبرد ونامش هم شاج است (۱) مگر بطوریکه جناب سپهسالار خبر دارند فرمانروای شهر امیر ابو الحسن سیمجوراست، نمیدانم ایا امیر اجازت میدهد که ما شاج را باینجا فرا خوانیم یا نه؟

سپهسالار جواب داد:

---

(۱) بیست مقاله قزوینی، طبع تهران، ص ۳۶. ولی مقدمهٔ بایسنغری که در «شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، آبان ۱۳۴۶» نقل شده نام آنشخص را تاج بن خراسانی از هری ودایرة المعارف آریانا «ساج پیر خراسان از هرات» (ص ۷۷۶ ج پنجم) نوشته اند. ظاهراً این ضبط آخر درست نیست.

امیر ابوالحسن سیمجور خود از وطن پرستان خراسان است و به احیای مفاخر این سرزمین علاقه وافر دارد. من یقین دارم وقتی بداند که ما شاج را برای چه قصدی میخواهیم حتماً او را میفرستد، همین حال نامه مودت آمیزی بنویس وخواهش نما که شاج هروی قصه گوی را باینجا اعزام فرمائید وزبرسری باطاعت فرود آورد همانروز توسط منشیان نامه احترام آمیزی به هرات برای امیر ابوالحسن سیمجور نوشت وضمن یادآوری از افتخارات باستانی خواهش نمود تا شاج را به طوس گسیل فرماید.

امیر سیمجور از نامه ابومنصور چنین استقبال نمود وشاج پسر خراسانی را که در هرات ارج بسزایی داشت با احترام فراوان بافرستادگان سپهسالار عبدالرزاق بآنجا اعزام نمود، بطوریکه گفتیم شاج که مردی دانشور وسخندان بود در بین تودها محبوبیت زیادی داشت او در اعیاد ملی وسایر ایام فرخنده سال مخصوصا روزهای بهار وچهارشنبه سوری. اجتماعات مردم ضمن تمثیل و حرکت های پهلوانی داستانهای حماسی را باز میگفت ومردم را در شور و هیجان واحساسات پر شکوه ملی باگذشته ها پیوند میداد. خانواده او از قدیم حماسه های ملی را سینه به سینه ونسل به نسل بهمدیگر میسپردند وشاج از جوانی درحفظ وسپردن آن ها به مردم سعی زیادی کرده بود:

شاج بزودی به طوس رسید و از طرف ابوالمنصور المعمری وزیر آن خطه بگرمی استقبال شد، روز دیگر درمحفل مجلل درحضور ابومنصور عبدالرزاق سپهسالار وسایر بزرگان آن دیار، شاج شمه یی از داستانهای کیان ودلاوران آن عصرها چون رستم واسفندیار را باتمثیل بیان کرد. قوت بیان و حرکات ودلنشین شاج سپهسالار را برویای جوانی وروزهایی که در میدان مصرخ درهرات به قصه گویان گوش میداد کشانیده وحاضران را چنان در وجد و هیجان ماجراهای شاج قصه گوی فروبرد که گذشت لحظات ودقیقه ها را ازیاد بردند، وقتی شاج آرام گرفت، سپهسالار اورا در بغل گرفت، گفت:

احسنت احسنت شاج، خوب گفتی وبه ما شور ولذت بخشیدی اما میخواهیم همهٔ این قصه های پراگنده را به زبان دری در کتابی گرد آوریم تا آیندگان و همه خوانندگان از آن بهره گیرند شاج تعظیمی کرد و گفت:

سپهسالار بسلامت باشند من کار شما را تحیستن میکنم اگر این مهم را بسر رسانید فرزندان آیندهٔ این سرزمین سپاسگزار خواهند بود.

وزیر رشته سخن را بدست گرفت و گفت:

پس همین حال شروع میکنیم کاتبان ودواتیان حاضرند، تو بگو وآنها می نویسند.

شاج گفت:

درست است جناب وزیر ،ولی این کار بسادگی انجام نمی پذیرد ومن به تنهایی نمیتوانم همهٔ آن داستانهارا چنانکه لازم است بگویم .شمابایدازهمه‌سرزمین های خراسان‌مردان سخنور قصه گوی واهل کتاب رافرا خوانید و پس از دانستن صحت وسقم ماجراها و تنقیح داستانهاآنچه‌رادرست تر است بنویسید تا کتابی که ازان گردمیآیدهم معتبر باشد وهم‌حقیقت رابیان‌نماید تامردم‌بدانند که پدران آنان چه گذشته پر افتخاری داشتند .

المعمری پرسید : آیا توخود کسی را میشناسی ؟

شاج پاسخ داد :

بلی نخست ازهمه بایدبه‌سیستان برویم.سیستان‌زادگاه‌رستم یل‌نامی ودلاور معروف‌ماست. در آنجا مردی بنام یزان داد پسر شاپور بسرمی‌برد که همه‌رشادت های رستم را بخاطر دارد نشته ازان درهمین‌طوس شادان پسر برزین زندگی میکند که بسیاری‌ازین قصه ها را میدانند همچنین درنیشاپور شخصی بنام‌ماهوی‌خورشیدپسربهرام‌وجود دارد که‌در بیان دقیق واقعات تاریخی یدطولایی دارد . اگر شمابتوانید همه‌این‌مردان‌رادرینجا فراخوانید ،بی شک بآرزوی بزرگ خود خواهیدرسید .(۱)

ابومنصورمعمری به هدایت سپهسالارهمان‌روز پیک های‌خودرا به‌آن‌شهرها روان کرد و از فرمانروایان وامیران‌آنجاخواست‌تاآن‌دونفررا که درسیستان‌ونیشاپور بسرمیبردندبه‌طوس‌بفرستند، پس از آنکه هرچهارنفر سخنوروقصه گوی‌جمع‌شدند ، هرروز درحالیکه خود المعمری درصدر مجلس نشسته‌بود،شاج‌هروی ،یزدان داد پسر شاپور،ماهوی‌خورشید پسربهرام‌وشادان پسر برزین (۲) به نوبت قصه های خود را میگفتند وکاتبان‌ودواتیان با دقت در پارچهای

---

(۱) دایرة‌المعارف‌آریانا، بدون ذکرماخذتذکرمیدهد که‌این چهار نفررتبه‌وزارت داشتند وهر چهار آنان زردشتی بودند .(ج۵،ص ۷۷۶)

(۲) درمقدمه بایسنغر نام‌این‌چهار تن چنین ضبط گردیده است :

تاج پسرخراسانی ازهری‌ویزدان داد شاپورازسیستان وماهوی بن‌خورشیدازنیشاپور وسایمان بن‌لوزین‌ازطوس.درتاریخ ستین وثلثمائه هجری(۳۶۰) این کتاب‌را درست کردند .(شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی . انتشارات‌امیرکبیر، چاپ سوم ،آبان ۱۳۴۶ .)

کاغذ یك یك آنرا می نو شتند ، بد ین ترتیب مدتی بطول انجامیدو بالاخرآن کتاب جمع شد. وبزرگترین منبع حماسه های ملی کشور ما آریانای کهن وخراسان بزرگ در کتابی بنام « شهنامهٔ ابو منصوري » در سال ۳۴۶ هق تدوین وتالیف شد ، چنانکه در مقدمه همین کتاب آمده است (۱)

« ... چاکر او ابومنصور المعمری به فرمان او نامه کرد کس فرستاد به شهرهای خراسان وهشیاران ازآنجا بیاورد واز هر جای چون شاج پسر خراسانی از هری. و چون یزداندادپسر شاپور ازسیستان وچون ماهوی خورشید پسر بهرام ازنیشاپوروچون شادان برزین ازطوس واز هر شارستان گرد کردو بنشاند بفراز آوردن این نامه های شاهان و کارنامه ها شان وزندگی هر یکی ازدادوبیداد وآشوب وجنگ وآیین از کی نخستین که اندر جهان اوبود که آیین مرد می آورد ومردمان ازجانوران پدیدآوردتایزدگردشهریار که آخر ملوك عجم بوداند رماه محرم وسال برسیصدوچهل وشش از هجرت بهترین عالم محمدمصطفی صلی الله علیه و سلم واین را شاهنامه نام نهادند. »

خبر تالیف وتدوین شاهنامه ابو منصوری بزودی به همه خراسانیان رسیدمردم باولع ودلچسپی نسخه های آنرا دست بدست می گشتاندند. فرمانروای سامان عبدالملك بن نوح چنان ازخواندن آن بوجدآمد که فرمود صدها نسخهٔ ازان بنویسند وخوددرسال ۳۴۹ هق ابو منصور عبدالرزاق را بعوض ابوالحسن سیمجوربه سپه سالاری خراسان وقوماندانی قوای نظامی در هرات تعین و مقرر نمود. ابومنصور عبدالرزاق تا زمان منصوربن نوح باین وظیفه اشتغال داشت و درسال ۳۵۰ هجري بعدازشکست دادن الپتگین برحمت ایزدي پیوست. اما کاری که اوانجام داد برای احیای مفاخر ملی چنان اثری بجا می گذاشت که نسلهای حقشناس افغانستان برای همیشه ازان باغرور و مباهات یاد خواهند کرد . درست بیست سال بعد. در سال ۳۶۴ هق جوانمرد دهقانی از طوس دست بکار شگفتی آوري زد . این مرد بزرگ ابوالقاسم حسن مشهور به فردوسی بود. فردوسی که درحدود سالهای ۳۲۳ یا ۳۲۴ هق در طوس متولد شدنظر به شوقي که به مطالعه تاریخ دوران هاي باستانی افسانه ها وروایات کهن داشت با خواندن شاهنامه منثور ابومنصوری احساسش شدت یافت ودرحدود سال ۳۶۴ هق به سرودن این حماسه پرداخت. اگر چه این کار را دقیقی بلخی آغاز کرد وهزار بیت از مثنوی شاهنامه را او سروده بود

---

(۹) از مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری نقل از بیست مقاله قزوینی چاپ تهران ص ۳۴-۳۶

مگر فردوسی باقتفای او پرداخت وطی بیست و پنجسال آنرا کاملا به‌نظم درآورد. (۱) فردوسی نه تنها تمام شاهنامهٔ منثور ابومنصوری را به نظم درکشید بلکه داستانهای دیگر تاریخی را نیز گرد آورد. تاریخ شروع شاهنامه فردوسی درحدود سالهای ۳۷۰ و ۳۷۱ و ختم آن درحدود سال (۴۰۰)ه ق است.

این بود سرگذشت احیای مفاخر ملی وحماسی شکوهمند کشور ما که امروز قلب هر فرد افغان با بخاطر آوردن آنهمه افتخارات می‌تپد. ولی اگر بتاریخ دقیق تدوین شاهنامه ها وروایات ملی باستانی وسیر مفصل آن توجه نماییم بایدبگوییم که قدیمترین شاهنامه بزبان پهلوی بنام خدای نامه یا خوتای نامک بود که به‌قرن سوم وچهارم میلادی تعلق داشت. قدیمترین شاهنامه منثور بزبان دری شاهنامه ابوالموید بلخی است که متاسفانه تصرف هایی دران بعمل آمد. همین شهنامه ابوعلی بلخی است که بقول ابوریحان البیرونی کتابی معتبر، مستند باستاد و بیشتر مبتنی برروایات مکتوب بوده است. علاوه بران بایداز سیرالملوك ابن مقفع و محمدبن جهم برمکی بلخی نام ببریم که همه اینها قبل ازشاهنامه ابو منصوری بوده.

بعد ازآنکه شاهنامه مثور ابو منصوری مورد توجه توده های مردم قرار گرفت سامانیان خواستند تااین شاهنامه به نظم در آید. همان بود که دقیقی بلخی را موظف گردانیدند. دقیقی باین کار آغاز نمود اما مرگ نابهنگام او کارش را ناتمام گذاشت. همین منظومه مسعودی مروزی نیز قابل تذکرست اولی ازهمه مهمتر همانا شاهنامه فردوسی است که از روی مطالب شاهنامه ابومنصوری و به اقتفای دقیقی بلخی شاهنامه عظیم خود را سرود. تا قرن نهم مقدمه منثور شاهنامه ابومنصوری بحیث مقدمه شاهنامه فردوسی درآغاز آن نقل میگردید، اما درزمان تیموریان در هرات بایسنغرمیرزا تصمیم گرفت برای بقای این حماسه ملی وجلوگیری ازتحریف ها آنرا بازنویسی نماید. وقتی این کار انجام یافت. مقدمه منثور ابو منصوری را برداشت و بجای آن مقدمه دیگری باتفصیل بیشتر جای داد. گرچه این عمل بایسنغر موجب ضبط صحیح واساسی شاهنامه فردوسی

---

(۱) ادواردبرون، تاریخ ادبیات ایران، ازفردوسی تاسعدی، تهران: سازمان کتابهای جیبی، چاپ (و) ۱۳۴۲. ص ۱۰۴ وچارمقاله نظامی عروضی به کوشش علی حصوری، تهران، کتابفروشی طهوری ۱۳۴۵ ص ۶۸ مگر دائرة المعارف آریانا مدت سرودن شاهنامه فردوسی را سی سال ذکر نموده است (ج ۵ ـ ص ۷۷۷)

شدوشاهنامه امروز درواقع دراثر خدمت گرانبهای دست‌نویسان هرات به‌ارسیده ولی اشتباهات وتحریف هایی درموردا سماوتاریخ سیرشاهنامه دیده میشود .

بهرحال مادرینجا از تفصیل بیشتر میگذریم. تحلیل بیشتردر ینمورد رابوقت دیگرمیگذاریم. چون هدف اصلی ازبیان تدوین حماسهٔ های ملی کشور ما اینست که در چنین ایامی که درپر تو نظام خجسته جمهوریت باتلاش پیگیرو مجاهدت پیهم، درنوسازی واعمار مجدد افغانستان با تمام قواسعی میورزیم بابخاطر اوردن افتخارات ملی و مجاهدات پدران خودوهمانند آنان برای رفاه مردم خوددست بدست هم دهیم وازدل وجان بکوشیم همانطور که هدف ادبیات رهبری مردم بسوی زندگی بهترواخلاق عالی انسانیت است مانیزبصورت همگانی چنانکه درگذشته خدمات گرانبهایی در راه سربلندی وارتقای آریانای کهن ودر خراسان نامی صورت گرفته درافغانستان نوین تحت لوای جمهوریت سعی ورزیم وبکمك اخلاق عالی انسانی باآراسته شدن به علم و دانش با نیرو مندی واشتیاق بسوی مجدوعظمت بسوی شکوه و جلال و بجهت رفاه وآرامش بجلو بشتابیم وکاروان تعالی وترقی را درمسیر مثبت آن هماهنگ گردانیم .

مآخذ این مقاله :

۱ـ شاهنامه حکیم ابو القاسم فردوسی، مقدمه بایسنقری، تهران موسسه چاپ وانتشارات امیر کبیر چاپ سوم . آبان ۱۳۴۶ .

۲ـ آریانا دائرة المعارف، کابل: مطبعه دولتی جلد پنجم سال ۱۳۴۸ .

۳ـ برون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران ازفردوسی تاسعدی، ترجمه وحواشی فتح الله مجتبائی، تهران سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۲ .

۴ـ حبیبی عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل: دکتاب چاپولو موسسه، جلد اول ۱۳۴۶

۵ـ سمرقندی، نظامی عروضی، چهار مقاله به کوشش علی حصوری، تهران: کتابفروشی طهوری ۱۳۴۵ .

۶ـ کیا، داکتر زهرای خانلری «فرهنگ ادبیات فارسی دری» تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸

۷ـ قزوینی، علامه محمد، بیست مقاله، تهران: موسسه امیر کبیر ۱۳۴۰

۸ـ یادداشت های نویسنده، بااستفاده ازمجلات ومقالات مختلف .

پوهنمل رسول رهین

فهرست موضوعی و نویسنده مجله ادب

(۱۳۵۱-۱۳۵۳)

آئین، غلام علی، علم، تحقیق علمی و ترقی ملی

۱: ۴۸-۶۱ جوزای ۱۳۵۳

۲: ۳۸-۴۸ سنبله ۱۳۵۳ .

ادب (مجله)

اژدهای خودی

۴: ۱۱۳-۱۱۴ عقرب ۱۳۵۲

بیانیه بناغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم منتخب افغانستان در وقت تأسیس نظام جمهوری بتاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که از رادیو افغانستان انتشار یافت.

۲: ۱-۵ سرطان ۱۳۵۱ .

تصویب مورخه ۲۸ سرطان ۱۳۵۲ شورای عالی بوهنتون بمناسبت تأسیس نظام جمهوری درافغانستان .

۲: ۶ سرطان ۱۳۵۲ .

دستور زبان گفتاری دری افغانستان (کتاب) .

۱: ۱۴۰-۱۴۱ جوزای ۱۳۵۳ .

متن فرمان بناغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم جمهوری افغانستان که عنوانی شورای عالی و استادان بوهنتون صادر گردیده است.

۲: ۷ سرطان ۱۳۵۲.

ادبیات:

الهام، محمدرحیم. اندیشه های ترقیخواهانه دراشعار مستغنی (بیانیه)

۲: ۱۱۲—۱۱۷ سنبله ۱۳۵۳.

مفهوم دریادراشعار مولانا جلال الدین بلخی (بیانیه)

۳:۹۴—۱۰۸ قوس ۱۳۵۳

میرامان الدین (مترجم) اصول نقد ادبی

۶:۳۵—۴۲ حوت ۱۳۵۱

بورگل، پروفیسر خریستوف. واقع گرایی‌علم بدیع‌وتخیل شعری کلاسیک اسلامی

۶:۱۲۹- ۱۳۶حوت ۱۳۵۱

حبیب، اسدالله، بیدل شناسی دراتحادشوروی

۶و۵ :۲۷—۴۱ حوت ۱۳۵۲

روان فرهادی، عبدالغفور، عشق‌در داستانهای جامی (بزبان فرانسوی)

۲: ۱—۱۱ج سنبله ۱۳۵۳

رهین، داکترسیدمخدوم. جنبه های غنایی در ادبیات حماسی ما

۴: ۶—۲۷ عقرب ۱۳۵۲

۶و۵ : ۴۲ - ۵۳ حوت ۱۳۵۲

زهیر، عبدالرزاق. تذکره نگاری در ادب‌دری

۲:۷۵—۸۷ سرطان ۱۳۵۲

شاه، میرحسین (مترجم) بحثی در احوال وآثار بیدل

۱و۲: : ۲۲— ۲۸ حمل، سرطان ۱۳۵۱

تکامل نقدنثر دراد بیات عرب ۶:۲۷—۲۴ حوت ۱۳۵۱

شهرستانی، شاه علی‌اکبر. جامی وبهارستان ازنظرهانری ماسه

۶و۵: ۱—۲۶ حوت ۱۳۵۲

سبک ادبی‌سمبولیزم درفرانسه (۱۸۷۰ — ۱۹۱۰)

۱: ۱۲۵- ۱۳۴، جوزای ۱۳۵۳

ادبیات- عامیانه شاه علی اکبر

بقایای بعضی از مختصات لهجه های ترکی در لهجه دری هزارگی

۱: ۱۰۲-۱۱۷-ثور ۱۳۵۲

وجود فاء اعجمی در لهجه بیک، م: ۱-۵ عقرب ۱۳۵۲.

نویم، عبدالقیوم. ادب عامیانه دری تخار ۳: ۱-۴۳-سنبله ۱۳۵۲

الهام، محمدرحیم. ابربهاری (کتاب) ۶: ۴۳-۴۴-حوت ۱۳۵۱.

تاریخ روشهای دستور نویسی زبان دری

۵و۶: ۱۳۷-۱۴۲-حوت ۱۳۵۲.

۱: ۳-۳۷-جوزای ۱۳۵۳

۲: ۲-۳۷-سنبله ۱۳۵۳

۳: ۳-۱۵-قوس ۱۳۵۳

اسناد شناسی:

رهین، عبدالرسول، آرشیف ملی افغانستان

۶: ۱۰۲-۱۰۶ حوت، ۱۳۵۱

امیری عبدالله. تحقیقاتی درباره عدد هفت

۶: ۹۱-۱۱۰-حوت ۱۳۵۱

۱: ۱۳۴-۱۴۹-ثور ۱۳۵۲

۲: ۱۰۹-۱۱۵-سرطان ۱۳۵۲

امین، حمیدالله (مترجم) سلطنت افغانها در هند

۱و۲: ۵۰-۷۸-حمل-سرطان ۱۳۵۱

۶: ۷۴-۸۴-حوت ۱۳۵۱

۱: ۳۶-۵۶-ثور ۱۳۵۲

۲: ۸۸-۹۴-سرطان ۱۳۵۲

۴: ۸۶-۱۰۱-عقرب ۱۳۵۲

۱: ۸۶-۹۹-جوزای ۱۳۵۳

امین، محمد. انحطاط وسقوط قوانین اموزش و تاثیر آن در تدریس

۳: ۴۷-۵۷-قوس ۱۳۵۳

تحقیق مقایسوی سوابق خانوادگی محصلین عقب‌ماندهٔ ذکی

۲ : ۵۵-۶۲- سنبله ۱۳۵۳

انتظار، محمد احسان . اف کلاسزان دری (بزبان انگلیسی)

۱ و ۲ : ۱-۷ ج حمل سرطان ۱۳۵۱

انشأ:

اصول نقداد بی ۶ : ۳۵-۴۲ - حوت ۱۳۵۱

انصاری، میرامان‌الدین . اساسات روان شناسی

۱ : ۱۰۰ -۱۱۳ - جوزای ۱۳۵۳

اقسام و مدارس روانشناسی - ۲ : ۶۳-۷۵ - سنبله ۱۳۵۳

ذهن و دماغ ۳ : ۱۷-۲۵-قوس ۱۳۵۳

باغبان، حفیظ الله (مترجم)، یك روز در صحرا

۴ : ۸۰ - ۸۵- عقرب ۱۳۵۲

بشرشناسی :

زایر، محمدعظیم، مقدمه یی بر بشرشناسی

۵ و ۶ : ۱۲۱-۱۲۸- حوت ۱۳۵۲

بنوال، داکتر محمد افضل - بررسی مکتب میناتوری در عصر تیموریان هرات از نظر ادبیات

۱ و ۲ : ۳۹-۴۹ حمل-سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۸۵ - ۹۰ - حوت ۱۳۵۱

صنعت جلد سازی و تذهیب

۱ : ۵۷ - ۶۳ - ثور ۱۳۵۲

بورکوی، دو . پی یر، اصول تحقیق متون قلمی

۱ و ۲ : ۱۰۲-۱۰۶ -حمل سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۱۴۷-۱۵۲ - حوت ۱۳۵۱

بورگل، پروفیسر خریستوف، واقع گرایی علم بدیع و تخیل شعری کلاسیک اسلامی،

۶ : ۱۲۹ - ۱۳۶ حوت ۱۳۵۱

تاریخ:

امین، حمیدالله (مترجم) سلطنت افغانها در هند

۱و۲: ۵۰ - ۷۸ ، حمل سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۷۳ ۸۳ حوت ۱۳۵۱

۱ : ۳۶ - ۵۶ ثور ۱۳۵۲

۲ : ۸۸ - ۹۳ سرطان ۱۳۵۲

۳ : ۸۶ - ۱۰۱ عقرب ۱۳۵۲

۱ : ۸۶ - ۹۹ جوزای ۱۳۵۳

زهیر، عبدالرزاق، تذکره نگاری در ادب دری

۱ : ۶۳ - ۷۹ - ثور ۱۳۵۲

صدیقی، جلال الدین. چگونه باید تاریخ نگاشت

۲ : ۳۳ - ۶۱ سرطان ۱۳۵۲

صدیقی، ظریف. روزهای پر هیجان یک قهرمان

۱ : ۱۳۵ - ۱۳۹ جوزای ۱۳۵۳

ضمیر، محمدحسن. افغانستان در بین امپراطوری کورگانیان هند و شیبانیهای ماوراء النهر در

(۱۶و۱۷) ۳ : ۶۷ - ۷۵ قوس ۱۳۵۳

طرز اداره ولایات در دوران حکومت مغولی هند (۱۵۸۵-۱۷۰۷ م)

۲ : ۷۶ - ۹۰ سنبله ۱۳۵۳

وزیر و مقام وزارت در عصر غزنویان

۵ و ۶ - ۶۶ - ۷۶ حوت ۱۳۵۲

علمی، پوهاند سید یوسف (مترجم) خلافت را شده

۲ : ۳۲ - ۴۳ سرطان ۱۳۵۲

نظام مملکت داری مسلمانان - ۱ : ۲۰ - ۳۵ ثور ۱۳۵۲

تعلیم و تربیه:

امین، محمد انحطاط و سقوط قوانین آموزش و تاثیر آن در تدریس

۳ : ۳۷ - ۵۷ ، قوس ۱۳۵۳

امین، محمد. تحقیق مقایسوی سوابق خانوادگی محصلین عقب ماندهٔ ذکی.

۲: ۵۵ - ۶۲ سنبله ۱۳۵۳

تنیوال، محمد ظریف، جنرالیته سور لیسپس اندین، (بزبان فرانسوی)

۱: ۵-۷ ج جوزای ۱۳۵۳

۲: ۱۳-۱۶ ج سنبله ۱۳۵۳

جامعه شناسی

زابر، محمد عظیم سنسر و نظریه شباهت عضوی جامعه، ۱و۲: ۸۶-۱۰۱ حمل-سرطان ۱۳۵۱

سیر انکشاف جامعه شناسی ۲: ۹۱ - ۱۰۰ سنبله ۱۳۵۳

منتسکیو و نظریه جبر محیط ۳: ۲۶ - ۳۵ - قوس ۱۳۵۳

جغرافیه:

تنیوال، محمد ظریف. نظر اجمالی بر هند (بزبان فرانسوی)

۱: ۵ - ۷ ج جوزای ۱۳۵۳

۲: ۱۳ - ۱۶ ج سنبله ۱۳۵۳

حبیب، اسدالله، بیدل شناسی در اتحاد شوروی

۵، ۶: ۲۷ - ۴۱ حوت ۱۳۵۲

مقاله هایی در لغت شناسی زبان دری

۱: ۳۸ - ۴۷ جوزای ۱۳۵۳

دستور زبان:

الهام، محمد رحیم، تاریخ روشهای دستور نویسی زبان دری. ۵و۶: ۱۳۷ حوت ۱۳۵۴

انتظار، محمد احسان، اف کلاسیزان دری (بزبان انگلیسی) ۱و۲: ۱-۷ ج حمل سرطان ۱۳۵۱

کمال، ساجده. دی کوگنتیف کود تیوری فای کرنت ترندان تیچنگ فارن لنگویج (بزبان انگلیسی)

۱: ۱-۴ ج جوزای ۱۳۵۳

داستان کوتاه:

باغبان، حفیظ الله (مترجم) یک روز در صحرا، ۴: ۸۰-۸۵ عقرب ۱۳۵۲

ربانی، برهان الدین (مترجم) روشهای علوم از نظر متفکرین اسلامی

۴ : ۴۶ - ۵۴ عقرب ۱۳۵۲

۵ و ۶ - ۵۴ - ۶۵ حوت ۱۳۵۲

روانشناسی

انصاری، میر امان الدین ، اساسات روانشناسی

۱ : ۱۰۰ - ۱۱۳ جوزای ۱۳۵۳

اقسام و مدارس روانشناسی ۲ : ۶۳ - ۷۵ سنبله ۱۳۵۳

ذهن و دماغ ۳ : ۱۷ - ۲۵ قوس ۱۳۵۳

روان فرهادی، عبدالغفور لامورد ان لی ریسی دو جامی (بزبان فرانسوی)

۲ : ۱ - ۱۱ ج سنبله ۱۳۵۳

لی کتغن پوپولیر دوله رژیون دو کابل (بزبان فرانسوی)

۳ : ۱ - ۱۴ ج قوس ۱۳۵۳

نگاهی بر زندگی وآثار تاگور، ۱ : ۶۶ - ۷۵ جوزای ۱۳۵۳

رهین، داکتر سید مخدوم . جنبه های غنایی در ادبیات ما

۴ : ۶ - ۲۷ عقرب ۱۳۵۲

۵ و ۶ : ۴۲ - ۵۳ حوت ۱۳۵۲

دو نسخه از یك کتاب ۳ : ۳۶ - ۴۵ قوس ۱۳۵۳

شایق وفات یافت ۲ : ۱۱۸ - ۱۲۰ سنبله ۱۳۵۳

رهین، عبدالرسول، آرشیف ملی افغانستان

۶ : ۱۰۲ - ۱۰۶ حوت ۱۳۵۱

بیبلیوگرافی چیست، ۲ : ۱۰۱ - ۱۰۶ سنبله ۱۳۵۳

زایر، محمد عظیم، سپنسر ونظریه شباهت عضوی جامعه

۱ و ۲ : ۸۶ - ۱۰۱ حمل، سرطان ۱۳۵۱

سیر از کشاف جامعه شناسی

۲ : ۹۱ - ۱۰۰ سنبله ۱۳۵۳

مقدمه یی بر بشر شناسی ۶و۵، ۱۲۱-۱۲۸ حوت ۱۳۵۲

منتسکیو ونظریه جبر محیط ۳: ۲۶-۳۵ قوس ۱۳۵۳

زبانشناسی:

حبیب، اسد الله. مقاله یی در لغت شناسی زبان دری ۱: ۳۸-۴۷ جوزای ۱۳۵۳

شاه علی اکبر (مترجم) اصول فونولوژی ۶: ۵۵-۷۳ حوت ۱۳۵۱

زهیر، عبدالرزاق، تذکره افضل واهمیت آن درتاریخ ادبیات افغانستان ۴: ۵۵-۶۱ عقرب ۱۳۵۲

تذکره نگاری در ادب دری ۱-۴-۶-۷۹ ثور ۱۳۵۲ ۲-۵-۷-۸۷ سرطان ۱۳۵۲

سیاست:

آئین، غلام علی. علم، تحقیق علمی وترقی ملی ۱: ۴۸-۶۱ جوزای ۱۳۵۳

۲: ۳۸-۴۸ سنبله ۱۳۵۳

ادب (مجله) بیانیه بناغلی محمد داود رئیس دولت وصدر اعظم منتخب افغانستان در وقت تاسیس نظام جمهوری بتاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که از رادیو افغانستان انتشار یافت.

۲: ۱-۵ سرطان ۱۳۵۲

علی اکبر. تأسیس جمهوری شالودهٔ ترقیات مزید در کشور ما میباشد.

۲: ۸-۱۰ سرطان ۱۳۵۲

شاه میر حسین (مترجم) بحثی در احوال وآثار بیدل ۲، ۱: ۲۲-۳۸ حمل، سرطان ۱۳۵۱

تکامل نقد نثر در ادبیات ع. ب ۶: ۲۷-۳۴. حوت ۱۳۵۱

عنایت الله. لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

او ۲: ۱۰۷-۱۳۲ حمل سرطان ۱۳۵۱

۶: ۱۰۷-۱۲۸ حوت ۱۳۵۲

۱: ۱۱۸-۱۳۳ ثور ۱۳۵۲

۲: ۱۱۶-۱۲۸ سرطان ۱۳۵۲

۴: ۱۰۲-۱۱۲ عقرب ۱۳۵۲

۶و۵: ۹۵-۱۲۰ حوت ۱۳۵۲

شاه علی اکبر. ادب: امیانه دری هزارگی ۳: ۴۵-۶۱ سنبله ۱۳۵۲

ادبیات دری افغانستان در قرون نوزدهم وبیستم ۳: ۱۳۰-۱۴۱ قوس ۱۳۵۳

شاه علی اکبر (مترجم)

اصول فونولوژی ۶: ۵۵- ۷۳- حوت ۱۳۵۱

بقایای بعضی از مختصات لهجه های ترکی در لهجه دری هزارگی ۱: ۱۰۲-۱۱۷ ثور ۱۳۵۲

بیاد صدمین سال مستغنی ۲: ۱۰۶-۱۱۲ سنبله ۱۳۵۳

تأسیس جمهوری شالوده ترقیات مزید در کشور ما میباشد ۲: ۸- ۱۰ سرطان ۱۳۵۲

جامی وبهارستان از نظر هافری ماسه ۶و۵: ۲۶- حوت ۱۳۵۲

سبك ادبی سمبولیزم در فرانسه (۱۸۷۰-۱۹۱۰) ۱۲۵۱-۱۳۴ جوزای ۱۳۵۳

طریق التحقیق (کتاب) ۲: ۱۲۱-۱۳۴ سنبله ۱۳۵۳

مولانای بلخی ۳: ۱-۳ - قوس ۱۳۵۳

حسنات العارفین، ۴: ۱۱۵ - ۱۱۶ عقرب ۱۱۵۲

وجود فاء اعجمی در لهجه بیك ۴: ۱-۵ عقرب ۱۳۵۲

صاحبزاده، سید یوسف. ملاباز محمد ۱-۱۵۶-۱۵۸ - ثور ۱۳۵۲

صدیقی، جلال الدین. چگونه باید تاریخ نگاشت ۲: ۴۴- ۶۱-سرطان ۱۳۵۲

صدیقی، ظریف روز های پرهیجان یك قهرمان ۱: ۱۳۵-۱۳۹- جوزای ۱۳۵۳

ضمیر، محمد حسن، افغانستان در بین امپراطوری گورگانیان هندوشیبانیهای ماوراءالنهر در قرن (۱۶-۱۷)

۳- ۶۷: ۷۵ قوس ۱۳۵۳

طرز ادارهٔ ولایات در دوران حکومت مغولی هند (۱۵۸۵-۱۷۰۷م)

۲: ۷۶ - ۹۰ - سنبله ۱۳۵۳

وزیر ومقام وزارت در عصر غزنویان

۵:و۶: ۶۶ - ۷۶ حوت ۱۳۵۲

علمی، پوهاند سید یوسف (مترجم) خلافت راشده

۲: ۳۲ -۴۳ سرطان ۱۳۵۲

مطالعه هنر قدیم افغانستان

۶: ۴۹ -۵۴ حوت ۱۳۵۱

نظام مملکت دارای مسلمانان ۱: ۲۰-۳۵، ثور ۱۳۵۲

فرمانها :

ادب(مجله) متن فرمان بناغلی محمد داود رئیس دولت وصدر اعظم جمهوری افغانستان که عنوانی شورای عالی و استادان پوهنتون صادر گردیده است .

۲ :۷ ،سرطان ۱۳۵۲

قویم، عبدالقیوم، ادب عامیانه دری تخار

۳: ۱- ۴۳ سنبله ۱۳۵۲

دورهٔ نفوذ طاهریان در سیستان

۳ : ۵۹-۶۶- قوس ۱۳۵۳

کتاب شناسی

ادب (مجله) اژدهای خودی

۴: ۱۱۳ - ۱۱۴ عقرب ۱۳۵۲

دستور زبان گفتاری دری افغانستان (کتاب)

۱ : ۱۴۰ - ۱۴۱- جوزای ۱۳۵۳

الهام ،محمد رحیم .ابربهاری (کتاب)

۶: ۴۳ - ۴۴ - حوت ۱۳۵۱

پورکوی،دو، اصول تحقیق متون قلمی

۲ : ۱۰۲ —۱۰۶ حمل، سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۱۴۷ - ۱۵۲ حوت ۱۳۵۱

۴ : ۱۱۵ - ۱۱۶ عقرب ۱۳۵۲

رهین ، داکتر سید مخدوم .

دونسخه از یك کتاب ۳ : ۳۶ - ۴۵ قوس ۱۳۵۳

رهین ، عبدالرسول . بیلیوگرافی چیست

۲: ۱۰۱ - ۱۰۶ سنبله ۱۳۵۳

شاه علی اکبر

طریق التحقیق (کتاب)

۲ : ۱۲۰ - ۱۱۴ سنبله ۱۳۵۳

حسنات العارفین - ۴ : ۱۱۵ - ۱۱۶، عقرب ۱۳۵۲

نگهت سعیدی ، محمد نسیم . بهارستان وشهرت آن

۲ : ۴۹ - ۵۴ سنبله ۱۳۵۳

معرفی کتاب ۳ : ۷۶ - ۸۰ قوس ۱۳۵۳

نیر ، محمد انور . بحرالمعانی وصفو الا سانی (کتاب)

۳ : ۸۲ - ۹۳ قوس ۱۳۵۳ .

کمال، ساجده . دی کو گنتیف کود تیموری زای کرنت ترندان تیچنسگ فارن لنگو یج ؟

(بزبان انگلسی) ۱ : ۱ - ۴ ج جوز ای ۱۳۵۳

لطیفی ، شاه تواب نما یشنامه تو پاز

۱ : ۱۵۰ - ۱۵۵ ثور ۱۳۵۲ .

لهیب ، علی حیدر . چند سطر شتاب زده برسایه روشن ادب دری در سرزمین جاد و یی هند

۴ : ۶۲ - ۷۷ — عقرب ۱۳۵۲

متفرقه :

ادب ، مجله تصو یب مورخه ۲۸ سرطان ۱۳۵۲ شورای عالی پوهنتون بمناسبت تاسیس

جمهوری در افغا نستا ن ۲ : ۶ سرطان ۱۳۵۲

مجددی ، غلام حسن (مترجم) استد لال شرطی ۶ : ۴ - ۲۶ حوت ۱۳۵۱

استد لا لها ی مشتمل بر متنا و بات ۲ : ۱۵ - ۳۱ سرطان ۱۳۵۲

جداول صحت واستد لالها ی مسلسل ۱ : ۳ - ۱۹ ثور ۱۳۵۲

ساختمان بهتر قضا یا ۴ : ۳۲ - ۴۵ عقرب ۱۳۵۲

قانونیت وصورت ۱ و ۲ : ۳ ۲۱ حمل سرطان ۱۳۵۱

منطق

غلام حسن (مترجم) استدلال شرطی

۶ : ۴ - ۲۶ حوت ۱۳۵۲

استدلال های مشتمل بر متناو بات ۲ : ۱۵ - ۳۱ سرطان ۱۳۵۲

جدول صحت استد لالهای مسلسل

۱ : ۳ - ۱۹ ثور ۱۳۵۲

ساختمان بهتر قضایا

۴ : ۳۲ - ۴۵ عقرب ۱۳۵۲

قانونیت وصورت

۱ و ۲ : ۳ - ۲۱ حمل سرطان ۱۳۵۱

نایل، حسین، توضیحی در باره مسکین شاعر ۴ : ۷۸-۷۹ عقرب ۱۳۵۲

شیخ فرید الدین محمد عطار نیشاپوری

۱ : ۸۰ - ۹۳ ثور ۱۳۵۲

۲ : ۹۵ - ۱۰۸ سرطان ۱۳۵۲

نصر، عین الدین. اندیشه های مردمی در اشعار مهجور چاه آبی

۱ : ۱۱۴ - ۱۲۴ جوزای ۱۳۵۳

نگهت سعیدی محمد نسیم، بهارستان و شهرت آن

۲ : ۴۹ - ۵۴ سنبله ۱۳۵۳

معرفی کتاب ۳ : ۷۶ - ۸۰ قوس ۱۳۵۳

ناظم هراتی ۱ : ۷۶ — ۸۵ جوزای ۱۳۵۳

نهال، فیض الله. خط اور خون و آثار مکتوبه دیگر در زبان ترکی ۵ و ۶ : ۱۲۹ - ۱۳۶ حوت ۱۳۵۲.

نیر، محمد انور. بحر المعانی وصفو الامانی (کتاب) ۳ : ۸۲ - ۹۳ قوس ۱۳۵۳

هنر:

بنووال، داکتر محمد افضل. بررسی مکتب مینیاتور در عصر تیموریان هرات از نظر ادبیات

۲ : ۳۹ - ۴۹ حمل سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۸۵ - ۹۰ حوت ۱۳۵۱

صنعت جلد سازی و تذهیب ۱ : ۵۷ - ۶۳ — ثور ۱۳۵۲

علمی، داکتر سید محمد یوسف. مطالعه هنر قدیم افغانستان ۶ : ۴۹ - ۵۴ حوت ۱۳۵۱

لطیفی، شاه تواب، نمایش نامه توپاز ۱ : ۱۵۰ - ۱۵۵ ثور ۱۳۵۲

یمین، حسین سیر و تحول خمریات در ادبیات دری. ۲ : ۲ - ۶ سرطان ۱۳۵۲.

مظهر وحدت

چیست این زیباتر از رنگین کمان آسمان
روشنا یی بخش چشم وخرمی افزای جان

پایه‌اش در استواری همسرفیروز کوه
قبه اش درسر فرازی همردیف کهکشان

دیده را رنگ سیاهش سرمهٔ بینش فزای
رنگ سر خش سرخ رویی‌بخش هرپیرو جوان

گنبد خضرا به پیش رنگ سبزش نیمرنگ
وزسه رنگش وحدت ویکرنگی ملت عیان

مرد مارا گرامی بیرق ملی‌است این
کز نظام راستین مردمی دارد نشان

بیرق جمهوری است این مظهروحدت که هست
سایه اش آزادگان را مهد و ماوای امان

گو بیا با چشم سر بنگر همان فروشکوه
ایکه خواندی داستانها از درفش کاویان

تا رو پود پرده اش را از رگ دل رشته ایم
لاجرم از بهر حفظش بسته ایم از دل میان

همچو عهد رادمردان باد دایم استوار
همچو نام نیکمردان باد یارب جاودان

«علی اصغر بشیر»

از شماره ۲۲۷ سال دوم روز نامهٔ جمهوریت مورخه ۲۰ ثور ۱۳۵۴

مترجم- پوهنمل شاه علی اکبر

منار جام

کشف: آندره ماریك

از چندین سال نام((منار جام)) بکابل رسیده بود ،گفته می شد که مناری است خیلی بزرگ و در ناحیه غور وجود دارد،مگر هیچکس آنجا نرفته بود وآن را ندیده بود.

در مذاکراتیکه بار ها با باغلی احمدعلی کهزاد رئیس انجمن تاریخ افغان بعمل آمد سوالی نزد ما پدید آمده بود که چطور این آوازه را بر کرسی حقیقت بنشانیم،و در باره اینکه شاید آن محل جایگاه وپای تخت خاندان غوری باشد بیندیشیم.یعنی همان خاندانیکه امپراطوری بزرگ وباشکوهی را بنیاد نهادند وتخیلات ملوك کوچك طوایف آن سامان را جامه حقیقت پوشانیدند وتا دهلی را در قلمرو خود در آوردند.

هیچ نظری مشابه و قانع کننده تا آندم در آن باره ابراز نگردیده بود. مدت اقامتم در افغانستان روز های آخر خود را می پیمود وهماندم بود که امید کشف ،رمزمنار جام در دلم پدید آمد ولی که میدانست که نتیجه چه می شود؟شاید حل این معما برای مورخ راز پایتخت شاهان غور را می کشود.

از من خواسته بودند که پیش از ترك کشور افغانستان نقل و مهر تازه یی از سنگ نبشتهٔ تنگی ازو Tangi Azao را بردارم که در حدود دوصد کیلومتری خط مستقیم مشرق هرات واقع است.(۱)

۱- این سنگ نبشته طوریکه محقق شده است از زمان پارتها به زبان عبری-فرس است یعنی بزبان فرس نوشته ورسم الخط عبری است و شایداین قدیمترین اثر مکتوب از زبان فرس باشد(۷۵۲-۳م) در باره اثر W. B. Henning. زیر عنوان

The Inscriptions of Tangi—Azao, Bulletjn of the School of Oriental and African Studies, 20 (1957), P. 335 — 342.

این سفر مراو امیداشت که‌در خط‌السیر خود تحقیقات‌مزید بنمایم. درحالیکه وسیله شخصی برای مسافرت نداشتم، از آن روتصمیم گرفتم که‌تا هرات ذریعه طیاره سفر کنم‌وا زآنجا باو سایل دست داشته به تنگی ازو بروم. و می ترسیدم که اثراتی دلپذیر را در آن جا یگاه بسیار دور با چنان شرایطی بتوانم یافت. (چنانکه پیش آمد هرگز نمی اندیشیدم که منا رجام را در یك دره سهل العبور که همه‌آن را می دیدند خواهم یافت). اما چنانکه در زبان لاتین آمده است deus ex machina (۱) هماندم دکتور Knut Zindberg بسروقتم رسیدواو در موتر خود برایم جای داد که از کابل تا هرات از راه مرکزی افغانستان عبورو سیر کنیم.

بتاریخ ۱۵ اگست ۱۹۵۷ در حوزه هری رود فرود آمدیم و باعبور از کوتل ((در بندسفید)) به دولتیار رسیدیم وشب همانجا درنگ کردیم. وهمانشب در قریه همجوار ((شنیه)) اتفاقی خوب برایم دست داد که خیلی دلچسپ بود.

مهماندار ما که مردی کهن سال بود ومولا داد بیگ نام داشت وبه ((وکیل)) مشهور بود درباره ((مناره‌جام)) معرفت‌ومعلومات داشت. منار درکنار هری رودچهل کیلومتر دورتر از جاده عام افتاده است. مولا داد بیگ از ((گذر پام)) (پهن) آنجا رفته بود. و ازآن دقیقه بعدآوازهٔ مبهم به حقیقت آشکار بدل شده بودو من‌عزم جزم کرده بودم که آن برج عالی را ببینم (۲).

فردای آن از پل سنگی شنیه که‌با برجك های سنگی مربع محاط بود، گذشتیم و آن پل به‌چراغدان موسوم و در دامنه تپه‌یی بر پای است‌و دور تر ازآن تنگی وکیل یعقوب ازموج هری رود سرشار بود، سپس از کنار برج پوزهٔ لوچ که ازآغاز منطقه چقچران گفتگو داشت، گذشتیم و از همانجا معلوم شد که جام نیز همچون تنگی ازو از توابع « شهرك » است. پس‌از دخول در تگاوتر بولاق و تگاو شهرك و تگاو ایشلان، هری رود بسمت راست‌میماند. بتاریخ ۱۷ اگست به‌شهرك رسیدیم. حاکم (ولسوال) آن‌منطقه پس‌ازاستجازه از نایب الحکومهٔ هرات(۳) امکانات‌سفر را بسوی‌جام برایم آماده کرد. قبل‌ازسفر به‌جام از

---

(۱) مفهوم آن اینست که: خدا کار ساز است.

۲- بناغلی ماریك توضیحاتی داده است که ترجمه آن کاملا برای خوانندگان‌مادلچسپ نبود صرف نظر شد. مترجم.

۳- حاکم شهرك درآنوقت‌بناغلی‌محمد یوسف و نائب‌الحکومه هرات‌بناغلی محمد اسماعیل مایار بوده‌است.

تنگی از و بازدید کرده نقل سنگ‌نبشته هارا که دردهانه یك‌درهٔ تنگ موقعیت‌دارد گرفتم. (۱)

کوتاه ترین راه بین‌شهرك (۲) وجام دوازده کرور معادل چهل کیلو متر فا صله دا رد. وکرور مساوی به‌دو میل انگر یزی است. بعدازآنکه از چشمه‌و خاك شتر وآوشا را گذشتیم به پای کوتل غوك رسید یم. بعد ازکوتل به شور غلك، وادی کوچك نمکسار و اصل گر دیده واز آنجا به «یکه سنگ» و بسوی‌شمال به استقامت، کمنج رهسپار گشته پس از عبور از یك کوتل بنام «گرماو» وطی مسافتی از یك کوتل دیگر بنام «گزك» گذ شته بسوی منا ر فرود آمدیم و به تکاو گمبذ «گنبد» ر سیدیم و بعد از آنجا به‌محل ایلاق‌جام‌واصل‌گرد یدیم، و بر فراز خانه های‌ایلاق انواع مختلف‌زردالو را که‌اشتق گشته واز دور سرخ نما یان بود مشاهده کردیم. و بعد از اندکی به‌منار جام رسیدیم. وقتیکه‌بکنارمنا رجام رسیدیم سا عت یك‌و سی دقیقه را نمایش میداد و بساعت ۵/ ۲ بعدازظهر روز ۱۷ اگست بدانسو راهی شده بودیم و بسا عت ۳۰ - ۱ روز ۱۸ اگست بدانجارسید یم.

دیدن‌منار جام مرا آنقدر به‌وجد و هیجان آورده بود وهمان حالتی را احساس کر د م که چند هفته قبل ازآن حین کشف یك نبشته دوره کنیشکا درمن پدید آمده بود، این نبشته اولین نبشته اثر زبا ن باختری د و ره کوشا نی است که به (étéo—tokharien)معر و فاست.

معلو ماتیرا که پیش ازآن مردمان نابلد بر ایم داده بودند آنقد رگنگ و مبهم بو د، که من گمان‌می‌بر دم که‌شاید خرابه‌یی از منار جام باقی مانده با شد و بس‌تصور نمیکردم که‌بنا یی بدین‌زیبایی‌واستواری هنو ز بر پای‌باشد. مگراند کی وار یخته ودستبرد بادو باران دیده.

---

۱ - سنگ‌نبشته ها میان سنگ‌های‌بزرگ در بغل کوه درد هانه دره بسمت جنوب تنگی ا زو افتاده‌اند. مترجم

۲ - مرکزچغچران «کاسی» است وآن‌را کوسی‌تلفظ کنندودرنقشه انگریزان بنا م قلعه کانسی ثبت گردیده وجوزجانی (به ترجمهٔ راورتی) کاشی نوشته‌است. مگرراورتی تذکر میدهد که درنسخ مختلف خطی بنام «کاسی» درج است..

شهرك رامردم‌محل «سرتخت» میگو یند یعنی«میدان واقع د رسطح مرتفع» زیرا آنجا هر برود خیلی‌بلند است و شارك هم گویند. وآن از جهتی است که در لهجه های‌دری‌افغانستان هاء وسط کلمه گنگ ساخته و صدادار ماقبل آن‌دراز میگرد د. چنا نچه «پهن» را «پام» شهررا «شار» تلفظ کنند.

و نشرده وخلاصه آثاری راهم که در روز های آخر مطالعه کرده بود م در با ره کشف « بنایی » آنقدر مفید نیفتاده بو د .

منظره‌یی دلکشا بود : وآبی اندك باهر یر وددر کنار منار یك جامیشود . ودرهمان نقطه ئیکه آب قریه جام باهر یر و د می پیوندد میان محیطی از کوههای تیره رنگ شبحی ز رین یك برج مطعطن قد بر افراشته بود ودر قسمت علیا ی آن کمتر بندهایی از کاشی نیلگو ن نظر راجلب می نمود. دقت ودرستی تناسب سه طبقه آن در وقت ساختما ن سنگینی برج را تحمل پذیر ساخته است . دور نمای برج بلادر نگ نمای قطب منار دهلی ر ا بیادمی آورد که چندماه قبل مشاهده کرده بودم . جدار طبقه نخستین تماماً ازرو یه های تزئینی پوشیده است که دردور آن نو شته‌یی برسم الخط کو فی پیچیده است .آن آذین ها طوری مرتب گردیده است که آن را سا د ه بنظر می آرد . و چها ر کمر بندبزرگ خط کو فی جهش عمو د ی منار را شکسته و بنا را بیش تر مجلل جلوه مید هد . (۱)

توصیف وتشریح واقعی آن بنا از نگاه ساختمان که بر اساس آن بتوان به کشف اصو لی حول وحوش و دور نمای شهر((فیروز کوه))فایق آمد جزباوسایل لازمه و معمار آگاه که از وضع ساختمانی زمان معلومات کافی داشته باشد،والبته من مد عی آن شده نمیتوانم،امکان پذیرنیست. قبل برین کاملا متیقن نبودم که همسفرانم درین ناحیه اتراق نمایند و من بتو انم بخاطر آرام عکس هایی از آنجا بر دارم .

قاعده برج هشت گوشه بوده وحامل سه قنداق برروی همدیگر قرار گرفته به شکل مخروطی است که سرش مقطوع باشد.برراس دوقنداق نخستین برند ه (رواق)هایی حا کم بوده است که اکنون ویران گردیده است وقنداق سوم با فانوسی متوج گشته بود که پوش ند اشته باشد.

همینقدر باید بگوییم که اندازهٔ یك سوی قاعده هشت گوشه تقریباً سه ونیم متر میباشد. باغلی م،جی، کریستوف چنین محاسبه کرد که از نمای سر در قطر قنداق اول در حصه قاعده بایست تقریباً هشت متر باشد وارتفاع همه منار نزدیك به شصت متر است.

امروز بداخل منار از دریچه کوچکی میتوان رفت که بسمت شمال افتا ده است.برروی پله‌ها از یك زینه طوری فرودمی آییم که به دور یك ستون مرکزی دور می خورد.چنان بنظرمی رسد

---

۱ ـ بعد از دیدار منار جام و قتیکه به چشت رسیدم بمن گفتند که د ر آ ن سوی د ر یامنگی بزرگ پوشیده از نوشته بز بان عر بی وجود دارد .

چشت در واقع نقطه حر کت جهت باز دید از جام وتنگی از و بوده میتواند .

که همین زینه تا پایین راه می یافت که اکنون ریختگی های مصالح ها وغیره آن را مسدود کرده است.

همین خصوصیت است که هیچ دروازه دیده نمی شود، گویا برسنتی که بوده است راهی از زیرزمین ازتحت دریاناداخل قصرامتداد داشته‌است که خرابه های آن تاحال هم آنطرف دریانمایان است.

برای رسیدن به رواقك نخستین بایست بیش از یکصدو پنجاه پله زینه را پیمود. وبر واقك دوم باپنج تا زینه کوچك که‌در یکطرف واقع است وهر پلکده پله دارد میتوان رسید و تا به پنج گنبد که هر کدام بزوایای قند اقهاوصل گردیده ومدور اند، بوسیله چهار تاپوشش گچکاری‌شده میتوان رسید. و از آنسو تروسیله فرارفتن وجود ندارد. (۱)

تزئینات (۲) :

توصیف وتشریح کامل این منار را ازنگاه تخصص در خواندن وطرز ساختمان‌نوشته هاوغیره آن ((ماکس فان برخمن)) برای‌ما نگاشته است. ((طرز استوانه بشکل بین النهر ین وفارس‌وایجاد خطوط منحنی که از آجر ها پدید آورده‌شده است. ومتون‌مرکزی درازو باریك بشکل دودرو ماشین خانه واندکی مخروطی یك نواخت‌باکرنیز هاویك دهلیزبا پایه های ارسی‌دار)) (۳)

بیست وپنج سال می شود که باستا نشنا سان سعی بلیغ کرده اند تا آثار و ثیق و متقن در باره منار های استوانوی فارس بنویسند که تاکنون (زمان‌نشر کتاب منار جام ۱۹۵۹م) آثار آتی را نوشته اند :

Diez Persien (1923), P. 166—169.
Cres well, the Evolution of the minaret.
ضمیمه نشریه Burlington Magazine سال ۱۹۲۶ ص ۱۱ — ۱۳.
دایرة المعارف اسلام (۱۹۲۹) جلد سوم ص ۲۴۵، Diez
Myron Bement Smith, the Manars of Isfahan.
اثر ایران (۱۹۳۶) ج اول ص ۳۱۳ - ۳۵۸.

۱ـ مترجم نیز در ماه سنبله ۱۳۴۰ بدان دیار سفر و آن‌برج‌باشکوه را نیك‌مشاهده کردم و در آخر مشاهدات خود و روایات راخواهم نوشت. ان شاءالله‌تعالی.

۲ ـ این قسمت راگاستون وی یت نوشته است.

۳ـ طرز ساختمان بناو عمارت در کشور های اسلامی فارس، ضمیمه نشریهٔ journal des Savants فروری ۱۹۱۱ ص ۱۱-۱۲.

وهمچنان‌مطالعات‌دقیقانه‌سوردل‌ـتهومین بنام (دومینار)سوریه، دیده‌شودشماره. ۳ ص ۱۰۸-۱۰۹.

Wiet Soieries Persanes, (۱۹۳۸) ص ۲۰۵ - ۲۰۶

Sourdel—Thomine, Deux Minarets, Syria.

سال ۱۹۵۳ ج ۳۰ ص ۱۳۱ — ۱۳۶.

ازجمله این آثار دوتای آن قابل دقت وتبصره میباشد که در بین این منار ه هادوتای آن ازمینار جام سرتفع تراند ، که یکی قطب منار دهلی است که ۷۳ متر بلندی دارد. دد یگرمنار بخارا است که ۶۵ متر ارتفاع دارد. (۱)

یکی ازمنار های بلند که بامنار جام قریب بوده واکنون معدوم شده است منار «سیرو ان» بو ده است ودرهمان منطقه درجوار هری رود در مسافه ده کلیو متری «اوبه» بجانب غرب بر پای گردیده بود .

بروی عکاسی ها وضع گر ان ووز ین این منار را بخوبی اندازه میتوان کرد که بصورت بسیار مستحکم آبادگردیده . ساختمان جالب آن است که باتز ئیناتیکه قسمت پایینش را پیچانده وآن را زیبایی وجالبیت خاص بخشیده منار را به نظر کو چك جلوه میدهد .

دیده اندوزی ونظر فریبی این برج بزرگ که کاملا تزئین گردیده است چنانست که هیچ نقطه آن زائد بنظر نمی آید ودرافق خود خیلی جالب است .

تزئینات آن مجموعاً خیلی عالی وسطنطن است وبه معمار آن افتخاری بزرگ دست داده است که چنین شاهکار را درجایی چنان مناسب بوجود آورده است . زیر بنای عمارت در حالت فعلیه به تناسب بلندی آن بطور کلی متناسب بنظر می آید .

«چنانکه فان برخمن نوشته است در فارس ، تزئینات تمام سطح بنارا پوشانیده وبدرجه علیای غنی و صفا می رسد . »

بخش پایین برج تا آنجا یکه کمربند کتیبه کاشی آغاز می یابد، از تز ئینات قالینی پوشیده شده ودور ازحشو وزوائد است ولباس مرتب رانمایش میدهد ودار ای اهمیت اساسی وخاص می باشد . نفاست کاروساختمان آن زیور زیبا که ازپارچه های کوچك آجرساخته شده وبروی گچ وضع گردیده است خیلی جالب توجه وگیرااست .

این ورق شانی به هشت قسمت افقی تقسیم گردیده که سقف هاوصفحات مدور باشکال وفواصل مختلفه تعبیه گردیده است . نظم ونسق خاص آن هویدا است . طوریکه تنوع آن حیرت آوراست وباتزئینات مکرر دردو سلسله چهار تایی مرتب گردیده است که مجموعاً بچشم می خورد مگراین ،

---

۱ ـ مجموعه، تاریخی از کتیبه شناسی عرب ، ج هشتم ، شماره ۲۹۹۳ ، دایرة المعارف اسلام ج ۲ ص ۱۲۳۵ .

تا اخر دوام ندارد ومشاهده دقیق اختلافات مطالعه شده را آشکار می‌سازد که‌مهمترین آن‌رویهم قرار گرفتن کمر بند نوشته بر روی کار کتیبه های ۳ تا ۵ میباشد که‌بر روی کتیبه های ۷، ۸ ویك وجود ندارد که‌باآنها متناظر قرار دارند . ازطرف دیگرطرز توزیع داخلی کتیبه ۴ کاملا از کتیبه ۸ متفاوت است که دران امضا خوانده میشود .

قسمت های رویه متنوع است وباچهره های‌متوالی ومخطط ومستطیل دیده می‌شوند ومسدس های منظم درکنار مسدس های دراز بنظر می‌آید. این قسمت ها بامهندسی بسیا رمرتب ومنظم و متعادل بایك کمر بند طویل نوشته قطع گردیده وبه همانصورت کج ومعوج انکشاف یافته وهمچون شبکه بایك دیگر مربوط گردید، ودر نگاه‌دوم یك کمر بند بروی کمربند دیگر بشکل مربع نشسته بنظرمی‌آید، گویاـ قه‌نباتی زاحف بیچان به‌یك‌نقطه اتکاء متوجه گردیده باشد .

این ترکیب به‌قسمت ها و خانه‌گك های رویهم قرار گرفته، مرتب‌گشته وادامه‌می‌یا بند زیرا اینچنین تجهیز منقطع نمیگردد وبه‌نظر بیننده چنان‌می‌آید وآنقدر رفیع جلوه میکند که‌درواقع آنقدر رفیع نبوده است .

ترکیب خطوط هندسی‌خیلی متنوع وهمیشه‌خواناست ودلالت به‌خوبی وقوت‌تزئین می‌نماید. وهرگاه که‌روشنی برروی آنها می‌تابد آن رابسیار دلربا وجالب می‌سازد . ورسم ها بشکل بافت خورده وغربالی است‌واین سنخ تزئین که‌خیلی هماهنگ‌است‌در دیگر عمارات‌اسلامی‌نیزهست(۱)

نوشته ها (۲)

برهشت روی‌قسمت‌سفلای‌منارنوشته‌طویلی‌ثبت‌گردیده‌است: متن نوشته‌بلافاصله‌ازبرخ زیرین وجه‌هموار بشکل‌مدور باکاشی آغاز می‌یابد . ودر وجه‌نمبر ۳ وه متن به‌شکل شروع ،بنظرمی‌آید: این متن ازجزءنزدهم‌قرآن کریم‌وازسوره‌حضرت‌مریم انتخاب گردیده و مجموعا ۹۷۶ کلمه میباشد . (۳)

---

۱ ـ اکثر قسمت‌های‌آن که‌بصورت فنی‌ازنگاه‌معماری تشریح گردیده چون‌ترجمه‌آن تخصص ومهارة دراصطلاحات فنی را ایجاب می نمود ازان رو مختصر ساخته شد . مترجم .

۲ ـ این قسمت را هم Gaston Wiet نوشته است .

۳ـ شروع آن‌برروی ۱ و ۲ بوضاحت‌تشخیص نمی‌گردد وروی های‌دیگر همه بروی‌برجستگی های‌نوشته‌تدقیق گردید وترتیب‌آن‌چنین است : روی۳ آیهٔ سی‌ویکم،روی۴ آیه۴۳ ،روی پنجم‌آیه ۵۴ وروی ۶ آیهٔ ۶۴ وروی ۷ آیه هفتاد وهفتم و روی هشتم آیه ۹۲ میباشد .

این کتیبه دینی نتیجه چنان نظم ونسقی است که انگیزه آن معلوم بوده وبرمنظور خاص تثبیت گردیده است . حك وثبت آیات قرآن کریم برروی ابنیه ، کاری تصادفی و تقدیری نیست بلکه با هدف ساختمانها وتسمیه آن را بطه داشته است وباآن زیبایی دنیاوحسن آخرت وافتخار میخواستند(۱)

غیاث الدین محمدبن سام بانی این مناره علاقه داشت که نسخه های قرآن کریم استنساخ گردد وآنهارا درمدارسیکه خودش بنیاد نهاده بود به وقف میگذاشت .(۲)

تناظر نیمه علیا خیلی متباین است ومفهوم عمومی رادربردارد، یعنی عموم را نمایش میدهد: طرز تزئین وآرایش قاعده را از نگاه تنوع وقشنگی که باتمام جز و باتش بررسی شده میتواند وبالاتر ازهمه قسمت زبرین باروشهای دیگری بایست وضع میگردید .

ازفانوس آن درراس باارسیهایش که بارواقهای شکسته و هلالی است همچنانکه درصنایع قدیم هندی بنظر میرسد تانبشته ضخیم آن که با کاشی است(کمربند۳) در زیر کرنیز یك کتیبه بخط کوفی باخطوط برجسته عریض بنظر میرسد که بشکل هندسی خامك دوزی شده میباشد.(نمره ۱) زیر کرنیز دوم میان کمربند مزین، نمای مروارید نشان دو کمربند از کتیبه ثبتشدهٔ کوفی با برجستگی بیشتر جلب نظر میکند (نمره ۲و۳) که ازینگونه نظم و روش در تزئین از زمان ساسانیان وجود داشته است. کتیبه زبرین برروی یك کمربند ازشبکه های هندسی قرارگرفته وبالای آن برگ وگل های نوك تیز باسلوب نائینی (۳) دیده می شود .

برندهٔ سوم بسیار مهم وجالب است ودرآن کتله هایی اززیر کرنیز وجود دارد. که شکل دسته را اختیار کرده است .وبالای آن یك کمربند پهن ازگل وبرگ در داخل سه طبقه قرارگرفته که بریك شکل سه برگه استوارمی باشد. وبادو حاشیه مروارید بندی بشکل قدیم آراسته است. و کتیبه مجلل وزیبا ومستحکم کاشی برفراز یك کمربند اعمار شده که درمیانه بادریچه ها وصل می شود وپیچیدگی های هندسی بااشکال سه برگه ومرتسم های خطوط چهاربرگه وگل هایی باسه گلبرگ دردورا دور ودرشبکه های آن دیده می شود .

۱ـ گاستون وی یت، چراغهاوبوتل های مینا کارشده ، ص ۲۶ CIA مصر ۲ ج، ص ۳۳ ونمره ۵۶۳ ، CIA بیت المقدس ج ۱ ، نمره ۵۹ ، ج ۲ نمره های ۱۵۳ ، ۱۶۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۶ ، ۲۴۲ ، ۳۰۰ وص ۴۵۰ .

۲ ـ ابن ساعی، جامع مختصر، ص ۱۰۵ ، قزوینی ، اطهرالبلاد ص ۲۸۸ ، طبقات ناصری ص ۳۸۵ نمره ۹

۳ـ فلوری ، مسجدی در سوریه ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ ، (بقیه در ص ۹۷).

۱ـ متن کتیبه نخستین از بالا بپایین با کلمه طیبه شهادت آغاز می یابد :

«اشهد الا اله الا الله محمد رسول الله»

«گواهی میدهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خدای است» .

۲ـ نبشته دوم این آیهٔ قرآن کریم است :

«نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین یا ایها الذین امنوا .

«یاری خدای و پیروزی که می رسد نزدیك است و مومنان را مژده رسان. ای کسانیکه گرویده اید.»

بدنبال این آیه قران کریم (آیه ۱۳ سوره ۶۱) سه کلمه از آیه سبا ر که دیگر آمده است: (ای کسانیکه گرویده اید !) که همین سبک را در کتیبه های ابنیه زمان فاطمیان هم میتوان دید و این روش از آن هم فراتر می رود .(۱)

۳ـ نوار نبشته کوفی که در قسمت نیمه علیای آن ثبت گردیده است ساده میباشد: السلطان المعظم غیاث الدنیا والدین ابوالفتح محمد بن سام .

۴ـ نبشته مرکزی از کاشی است . در آن فقط همان القاب و عناوینی حك و ثبت گردیده است که رسما بآن مخاطب بوده است وشش کلمه آخر که بالای سطر جا داده شده با خط ریز میباشد.

(الف)ـ السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم، غیاث الدنیا والدین، معز الاسلام والمسلمین، ابوالفتح محمد بن سام .

(ب) ـ قسیم امیر المؤمنین خلد الله ملکه .

استعمال خشت های کاشی شده آبی در آن عصر و آن تاریخ یك تجدد نیست . در جریان سالهای

(بقیه از ص ۹۶) شکل ۶ و پلان XLV ، فلوری مسجد نائین سوریه ج یازدهم ص ۴۴ شکل ۱ و پلان ۱۱. ونیز دیده شود : منار دولت آباد (در نشریه موسسه امریکایی معرفی هنر ایرانی ج ۴ جون ۱۹۳۶ ، ص ۱۳۴ . سوردل توسین ، دو منار سوریه ، ج ۳۰ پلان ۱۹-۲۰ وص ۱۲۵-۱۲۶ . بررسی هنر فارس ج ۲ ، ص ۱۳۵۳-۱۳۵۵ .

۱ـ دیده شود . Répertoire ج ۱ نمره ۲۹ .

علاوه بر ماخذ فوق ج ۴ نمره های ۱۶۲۲-۱۸۱۱-۱۸۴۱ ج ۶ نمره ۳۲۱۰ - ج ۷ نمره ۲۷۱۶ . اخذ زیر دیده شود : قلقشندی ج سوم ص ۴۷۴ ـ زکی محمد حسن ، کنوز الفاطمیین ص ۴۰ Reinaud زیر عنوان ابنیهٔ عرب ، فارس و ترك از دفتر M. le duc de Blacas ج دوم ص ۲۹۸-۲۹۹ ـ ابن تغریبردی ، نجوم ، طبع قاهره ج چهار ص ۸۵ .

بین قرن ششم وهفتم این عمل شایع ورائج گردیده بود، واین اززمان ثبت خطوط در برج رد کن Rad kan ومنار «سن Sin» رواج یافته بود یعنی از ۴۱۱ هـ (۱۰۲۰-۱۰۲۱م) تا ۵۲۶ هـ (۱۱۳۲ع).(۱)

۵- برفراز دومین متن در از رخ بعدازنبشته پیشینه درزیرآغاز سطر دوم دو سطر بخط نسخ کنده شده است. سه کلمه نخستین خوب خوانا نیستندو بمشکل خوانده می شود. وآن دسخط (امضا) کسی است که آن تزئین رابخشیده وجالب تر آن که امضای معمارآن،

عمل علی بن... کار علی پسر...

تذکر باید داد که عصر برا که ما مطالعه می نماییم، در آن خط نسخ وکوفی همدوش هم برروی بنایی ثبت گردیده است.(۲)

۶- نبشته زیر بنابحدی افتادگی دارد که تنها دو کلمهٔ آن خوانا میباشد.

آن نوشته با سبک زیبای کوفی هنری بافت خورده و از نوع خط برجسته است،(۳) به چهار

---

(۱) دیده شود: سمیث، اسلام معماری Ars islamica

ج ششم ص ۶، ویلبر موزائیک وکاشی کاری Répertoire ج ششم ص ۱۶ Sq دایرة المعارف ج دوم ص ۸۳۶ وضمیمه آن ص، ۴۹.

Répertoire ج ششم نمرهای ۲۹۱۲-۲۹۱۳ ج نهم، نمره های ۳۲۷۸-۳۴۱۲-۳۴۹۹.

۲- مناره ساوه(Répertoire ج هشتم نمره ۲۹۴۳، دیده شود ج: یاز دهم ص ۲۶۵) نیزسوردل توسین: دومینار، سوریه، ج ۳۰، ص ۱۲۲ sq، Ars Orientalis ج دوم، ص ۵۵۱-۵۵۲.

(۳) دیده شود شود: Répertoire ج ششم نمره، ۲۳۱۲، ج هفتم نمره های ۲۷۹۲، ۲۷۹۹، ج هشتم، نمره های ۲۹۱۱، ۲۹۲۸ (که تاریخ آن باید جدا و تبدیل شده باشد survey، ح دوم ص ۱۷۴۹)، ج نهم نمره ۳۴۷۱، فلوری Islamische schriftbänder ص ۴۷، ۴۹ و pl. ج هژدهم و بیستم، Survey ج دوم ص ۱۲۹۷، ۱۷۲۳، ج چهارم ص ۳۱۳-۳۱۵ نشریه هنر فارسی موسسه امریکایی، ج چهارم جون ۱۹۳۶، ص ۱۴۰-۱۴۱، Sauvaget کوزه گری، سوریه وبین النهرین pl ۱۸۰.

شکل حک گردیده که سه از آن مختلف است وبسمت راست و چپ بر روی هر رویه طوری گره خورده که قلبی(دل) را بوجود آورده است.(۱)خوانده می شود: ابوالفتح، که عبارت ما بعد آن همان غیاث الدین محمد خواهد بود.این کلمات بروی ۸ حسک گردیده است.

این نبشته ها خیلی ظریف کار گردیده و تمام دقایق نوشته ابنیه که در فارس بنظر می‌خورد، درآن رعایت شده‌است.چنان احساس می شود که نوشته ها بشکلیکه انسجام‌یافته‌بذات خود زینت عمارت را تشکیل داده است.علی الاکثر نبشته هایی ازین‌سنخ برای ارائه تاریخ بنایی ثبت می شود:مگر ما درینجا بایست قناعت کنیم که استنتاج بچنین روش بخطا خواهد بود زیرا حک وثبت آن قدامت وسابقه بی را نشان میدهد که منظور بانی آن بوده است.

ارتباط وبستگی حروف باقوسهای، کوچکی بعمل‌آمده که در زیرنبشته‌ثبت است(۲) طوریکه ساموئیل فلوری یاد داشت کرده است در آنجانوعی انسجام واتساق وانتظام در نظر بوده است و لازم بوده است تا رعایت گردد، مثلا((م))در زیر همین نبشته از آن تجاوز نمیکند.در حقیقت‌در نبشته های بسیار کهن میم ها برروی سطر، میان دو سطر بر نگ پلی قرار دارد و این قوسها بی‌فایده‌میباشد. (۳)

اینگونه میم که برقاعده بصورت‌خوابیده درسطر قرار گرفته‌درنبشته های کوفی فارس‌درقرن های

---

(۱) دیده‌شود: انکشافها، فلوری(نوارهای‌مزین، سوریه، ج‌دوم‌ص ۶۰-۶۱)وسوردل نومین، خطوط کوفی انساج ابریشمین mel ماسینیون، ج‌سوم، ص۳۱۴-۳۱۵.

۲- چند نمونه بسنده خواهد بود: Répertoire ج۶ نمره ۲۳۷۸، ج هفتم نمره ۲۷۷۵، ج هشتم نمره های ۲۹۱۱، ۲۹۹۱، ۳۰۳۴، ج دهم نمره ۳۸۵۱، survey، ج پنجم ص ۵۱۹-۵۲۱ نشریه موسسه امریکایی، ج چهار مجون ۱۹۳۶ ص ۱۳۰-۱۳۱.

۳- این سخن‌مطلق ویقینی‌نیست(سوردل -نومین، نبشته کوفی‌انساج، Mel ماسینیون، ج‌سوم ص ۳۰۵ و Pl پنجم Roy و Poinssot خطوط عربی ابنیه قیروان pl ، ۲۰-۳۷، ۴۵، ۴۷ اختلاط‌تاریخ وباستانشناسی مسلمانان مغرب ج اول‌ص ۲۰۷ شکل ۲)

پنجم تا یازدهم وششم ودوازدهم بروج بوده است. (۱)
درمقابل «راء» دنباله «نون» آخر دایم بسوی بالا راست گردیده است. و همچنان شکل «ع» میان که بازاست ودسته چپ بسیار بلند است، نیز قابل تذکر است واین سبکی است که درافغانستان در کتیبه های مزار امواات از زمان نخستین امیرآل ناصر غزنوی یعنی سبکتگین (۲) به بعد پدید آمده است. وطرز ترتیب گل و برگ آن نازکخیالی زیبا را نشان وتبارز میدهد واز عدم توازن وبی تناسبی که پدیدمی آمده مانع گردیده است. اینهانوک دسته های شکسته انعطاف زاویه قایمه است، گاهی مجموعی از دسته ها توامبا انعطاف متقابل یاسکی است، علی الخصوص تزئینات متعادل ومتناسب گل وبرگ ها، که درکنارراس دسته ها قرار دارند وشکل پرچم های نوک نیزه را اختیار کرده وبه اسلوب و همانند کتیبه های «خرگرد» میباشد که به شعبه یاشاخه کتیبه های قرون پنجم ویازدهم می پیوندد (۳) وجاهای خالی آن باتزئیناتی بشکل متوازی ها پر شده است (۴)

---

(۱) بعد ازردکن Radkan درسال ۴۱۱ھ (۱۰۲۰)-۱۰۲۱م) (ریپرتوار» ج ۶ نمره ۲۳۱۲) نیز دیده شود: ریپرتوار، ج ۶ نمره ۲۳۷۸ که بحوالهٔ ج ۱۰ ص ۲۵۸ سوردل توسین، دومنا ره، سوریه ج ۳۰، ص ۱۱۶، ۲۳۷۹، ۲۳۸۰ ج هفتم نمره های ۲۵۸۲ (دیده شود ج هشتم، نمر های ۲۸۷۲، ۲۹۳۱، ۲۹۹۱، ۳۰۳۴، ۳۰۵۷، ۳۱۳۵، ۳۱۵۴، ج نهم نمره های ۳۲۷۸، ۳۴۹۹، فلوری Islam. Schriftbänder ص ۴۹، شکل ۱۶، Survey ج پنجم، ص ۵۱۹-۵۲۱. همچنان باید یک کتیبه زنزیبا ر را افزود، ریپرتوار، ج هشتم نمره ۲۹۱۱) و متن Saladin درمیافارقین (ریپر توار، ج ۹ نمره ۳۴۷۱) ۲-ریپر توار ج ششم نمره ۲۰۵۹، ج هفتم نمره ۲۷۹۹.
۳-ریپرتوار، ج هفتم نمره ۲۷۹۹، نیزدیده شود: ریپر توارج هشتم نمره ۲۹۲۸، ج نهم نمره ۳۵۸۱، سروی ج دوم ص ۱۷۲۸، ۱۷۳۶ نشریه موسسه امریکا بی ماه دسامبر ۱۹۳۶ ص ۹۱ شکل ۱۶ Ars islamica ج دهم ص ۱۶ sq شکل ۳۵ sq، سوردل-تومین، دومنار، سوریه ج ۳۰ ص ۱۲۱، ۱۲۸.

(۴) ریپر توار، ج ششم نمره ۲۳۷۸ ج هفتم نمره ۲۷۷۵، ج هشتم نمره های ۲۸۷۲، ۲۸۷۳، ۲۶۹۱ فلورن، تزئین کتیبه، سوریه، ج ششم، ص ۷۳ شکل ۷۹۵ وشکل ۸ وپلان سیزدهم، سوردل-تومین خطوط زینتی کوفی Mel ماسینیون ج سوم ص ۳۱۴.

درینجا بی مورد نخواهد بود اگر از سمیزات چندی از هنر اسلامی یاد کنیم که تا کنون بدان برخورده ایم. خیلی شگفت انگیز است و آن دیگ سوزه ارمیتاژ است که بتاریخ ۵۵۹ ه (۱۱۵۳ م) ساخته شده است، زیرا ما از روی کتیبه یی میدانیم که تراشنده (حکاک) آن بالیاقت ومهارت خارق العاده در هرات کار نموده است. ما نمیخواهیم این امر را پوشیده بگذاریم که «نبشته هرات» مطلقا استثنایی ومنحصر بآن یک نبوده است مگر باید ملتفت بود که بعد از آن «قزوینی» که شهر قزوین باصنایع «ظروف مسین خاتم کاری شده» شهرت یافته بود از آن یاد کرده است. (۱)

مابر خطوط کوفی بافت خورده که درآنجا دیده میشود بیش ازین اصرار ودقت نمی نمایم زیرا شاهد ظاهر زیبایی زیر کر نیزهاست که برخ مدور آن را احاطه کرده اند. (۲) باید واضح ساخت که دران هنگام ازسلطنت سلطان غیاث الدین محمد بن سام چند ماهی گذشته بود.

تفسیر تاریخی (۳)

بانی منار جام سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری است که سلسله غوریان از سال ۴۹۳ ه (۱۱۰۰ م) تا ۶۱۲ ه (۱۲۱۵ م) فرمان راندند. وسلطان غیاث الدین از سال ۵۵۸ ه (۱۱۵۳ م) تا ۵۹۹ ه (۱۲۰۳ م) یعنی چهل سال سلطنت کرد وتمام دوران غوریان ۱۱۰ سال بود. جملاتی چند از تاریخ ابن خلدون را که از اندوه او نمایندگی میکند درینجا نقل میکنیم: بیگانگان از هرسو ـ ایالات مربوط خلافت را تصرف کردند. وبرای دربار خلافت جز «بغداد» را نگذاشتند سپس دیلمان آل بویه این شهر را هم در زیر ادارهٔ خود گرفتند وخلفا را تحت ارادهٔ خود قرار دادند. این تسلط نابجا بردوام نبود، سلجوقیان قدرت را از آنان گرفتند و آنان را بالاخره از میان بر داشتند (۴)

---

(۱) قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۲۳.

(۲) ریپر توارج نهم، نمره ۳۲۶. ـ نیز دیده شود. D.S. Rice

The wode Cup ص ۲۴ ـ ۳۰ پلان نزدهم وبیستم،

The wode cup, Ethinghausen ars orientalis.

ج دوم ص ۳۳۳.

Ethinghausen et schroe der, oriental Art,

Iranian and Islamic Art, pl. 482.

(۳) این قسمت را هم گاستون وی یت نوشته است.

(۴) ابن خلدون، مقدمه، ج اول ص. ۳۲ ونیز دیده شود: صنایع ابریشم در فارس ص ۴. ۱ ـ ۱۲۱.

ازدیر زمان ساحه بزرگی ازآسیا را که میان خوارزم تا هند وپاردریا وطبرستان را احتوا میکرد، تاآرامی فراگرفته بود .وسلاله های محلی وبومی بعضاً ازان میان برسراقتدار آمد ند .صفار یان ، سامانیان ،غزنویان وسلجوقیان بدنبال همدیگر اقتداررابدست آوردندوبالاخره درآغا زقرن هفتم هجری دستخوش یو رش تاتار گردید .

درین گوشه آسیاقدرت ازدستی بدستی میگذشت. غزنویان درخلال سنوات ۳۴۹ھ (۹۶۰م) و ۵۳۹ھ (۱۰۰۰م) سامانیان را بر داشتند وجنگ دند انقان بسال ۴۳۲ھ (۱۰۴۰م) سبب شد تا تهداب سلاله سلجوقی گذاشته شود .

سالهای بین قرن ششم تادوازدهم هجری در تاریخ خراسان خیلی دلچسب است: درهمین آوان غزنویان وبدنبال آن سلاجقه منقرض میگردندوبعوض آنان غوریان (شنسبانیان) وخوارزمشاهان عرض اندام می نما یند (دنباله دارد)

سجزی

ابو سعید احمدبن عبدالجلیل السجزی، منجم وریاضی دان قرن چهارم و معا صر عضد الد و لهٔ دیلمی است ودرنجوم ریاضی آثاری دارد که چند تای آن اینهایند:

۱- خو اص الشکل المجسم الحادث من ادارة القطع الزایدوالمکا فی .

۲ - تحصیل القوانین الهند سیة المحدودة والجا مع الشا هی .

۳ - المد خل «در نجوم».

وی که از سیستان بود بسال ۳۱۳ھ دنیا را پد رو د گفته است .(فر هنگ ادبیات دری - د کتر زهرا خا نلری کیا) .

پوهاند میرامان الدین

ساختمان ذهن، شعور، غیر شعوری وما تحت الشعور

بمجرد یکه لفظ ساختمان درذهن ما خطور میکند از کدام تعمیر یا ساختمان دیگر مادی یاد آور میشویم، شفاخانه، پل، یا کشتی این بالکل یك امر طبیعی است زیرا لفظ ساختمان بااشیای جامد ومحسوس متداعی گردیده وزمانیکه حرف از ساختمان اجتماعی زده میشود معمولا طبقه عالی، متوسط وطبقه پائین بخاطر ما می گذرد وفکر میکنیم که چگونه یك طبقه برطبقه دیگر بلندی میکند ویا همدیگر بنقاطی که تفاوت کمترین بین انها است متلاقی میشوند. درین جا فقط ساختمان را ازدنیای مادی جهت ایضاح یك واقعیت اجتماعی آغاز کردیم وبهمین منوال کدام دلیلی وجود ندارد که عین کار را در مورد ایضاح یك کیفیت روانی انجام دهیم. اینکه ذهن دارای ساختمانی است هیچ کس انکار ورزیده نمی تواند. این حقیقت که خاطره های ما با هم جمع شده وجائی در ذهن ذخیره گردیده و هنگام ضرورت ازان جا بخاطر آورده میشود ثابت میسازد که درذهن چنین جائی بایستی وجود داشته باشد وطوری که بعداً شرح داده خواهد شد این جا ما ورای حدود شعور است.

طوریکه درشماره های گذشته ذکر شد روانشناسان ملکه وی تصور کردند که ساختمان ذهن که البته آن را معادل دماغ تلقی کردند مشتمل ازیك عده ملکه های ذهنی است مثلا ملکه تفکر، ملکه اراده، ملکه تخیل، ملکه حافظه وغیره. اما این تصور یا مفهوم ذهن غیرقناعت بخش است زیرا فرضیه ئیکه بران متکی بوده است ازبسیار مدت است که غلط ثابت شده است. عده دیگر ساختمان ذهن را باساس آگاهی وحافظه تصور کرده اند. برای مثال من آگاهم که مکتوب مینویسم وهکذا میتوانم راجع بوقایع وحادثات گذشته که میخواهم در مکتوب درباره آنها بنویسم فکر کنم بنابران ساختمان ذهن مشتمل از دو قسمت است: یك قسمت که خودم ازان آگاهم، قسمت شعور وقسمت دیگر

جائیکه صرف خاطرات گذشته دران ذخیره شده قسمت غیر شعوری لفظ(صرف). رابخا طر بگیریم که بعداً ازان باز تذکری خواهد رفت. همچنان کرداریون ازساختمان ذهن باساس احساسات جمع شده که تماماً ثبت گردیده اثرات خاطرهٔ آن‌ها دردماغ بصورت بسیا رشا یسته ذ خیره گرد ید ه است ضرور نیست که راجع به ناتمامی یاعدم قطعیت فرضیه کرداریون که قبلا تذکری رفته است تکرارا سخن زده شود. اما ازان جا که بایستی در باره اینکه د ماغ ذهن نیست وذهن دماغ نمی باشد کدام توضیح دیگری در باره ساختمان ذهن پید ا کنیم.

سه سویه (سویه سه گانه) حیات روحی یا ذهنی:

شاید تاحال فهمیده باشید که ذهن کدام چیزی نیست که آن‌ر اگرفته باچا قو ببریم، وزن نمائیم ویااینکه به آزمایشات یاتجارب کیمیاوی معروض سازیم. ذهن خارج دنیای فیزیکی است امااین معنی آن رانمید هد که در باره طبیعت وساختمان آن واینکه بصورت عموم چطور فعالیت میکند بنزد خود کدام فکری پیدا نکنیم. در گذ شته د ید یم نیروهای ذهن ازغریزه ها اشتقاق یافته وهم ازآنچه تا کنون درباره حیات روحی یاذهنی ماازلحاظ کردار انسانی وازطریق مشاهده باطنی وا ضح شده است سه سویه را برای ذ هن فرض کرده می توانیم: سویه شعوری غیر شعو ری، وساتحت الشعور. سو یه شعو ری عبارت ازآ گاهی ووقوف است. هرگاه بکدام چیزی توجه می نماییم آگا هیم یاواقف هستیم از ینکه چه میکنیم، به همین لحظه فکر میکنیم که برای توضیح این مفکوره چه مثالی آورده میتوانیم. چندین مثال بخاطرم میگذ ر داما کدام آن بهتر و سنا سبتر است.

که موضوع را صاف و واضح ساخته بتواند. اینک یک مثال: من آگا هم که قلم بدست دارم وچیزی را که مینویسم هان دیده میروم که بغلط نروم و هکذا هدف و منظور خود را از نوشتن این فصل می دانم. امایک سویه شعوری واگاهی دوساحه وجو د دا رد، یکی ساحه کانونی یامرکزی و دیگری ساحه حاشیوی. ساحه مرکزی متعلق به آن قسمت شعورم میباشد که بر کدام چیز مشخص متمرکز شده است وقسمت حا شیوی بچیزها یی تعلق میگیرد که خارج آن باشد. بر ای مثال اکنون که این منظور را مینویسم بربستر نیمه غلتیده درازکشیده ام. شعور مرکز یم متوجه الفاظ و کلماتی است که برای افاده مطلب ومشخص این فصل ازفکرم تراوش میکندوذریعه قلم بروی صفحه ثبت میشود. امادر خارج این ساحه یعنی بقسمت حاشیوی صدای خو اننده یی را از رادیو که روشن است، میشنوم واز اطاق مجاورصدای برادرم را میشنوم که بنفر خدمت خود میگوید دستر خوان را بردار وبشقاب هارا جمع کن. صدای بازشدن وپیش شدن درو ازهٔ آن اطاق بگوشم میرسد، صد ای چق چق گنجشک ازحولی هم بگوشم میرسد. چون آواز خواننده جالب است بقسمت شعوری ذهنم

رسیده،و بساحه مرکزی داخل گردیده تمرکز فکرم را برهم زده وافکارم را بخود جلب میکند. برای اینکه این انگیزه‌های حاشیه وی بقسمت‌مرکزی راه نیابند وا فکارم مختل نشود برمیخیزم دروازه اطاق را می بندم و رادیو را خاموش می سازم. طبقه یا قسمت تحت الشعوری ذهن جائی است که دران خاطرات گذشته ذخیره شده ومی توانیم بخواهش خود آن ها رابه خاطر بیاوریم‌علی‌العموم این خاطرات ازتجارب تازه بوده که‌درظرف‌همین چند روز،چندهفته یاچند ماه برسرما گذشته است. برای مثال‌هیچ مشکل نیست‌اگر بخاطربیاری که دیروز وقت فراغت‌را بچه چیز بصرف رساندی‌ویا بغرض گزراندن روزهای تعطیل چندهفته‌قبل یاچند ماه قبل کجارفته بودی. تجارب‌وخاطرات تازه اگربنابر کدام علتی بصورت خود بخود پس زده نشده باشند همیشه‌بسهولت بخاطر آورده می‌شود. همچنان‌خاطرات بسیار گذشته هرگاه هنگام وقوع انطباع قوی‌برذهن گذاشته باشند به‌آسانی بیاد می آیند. البته بعضی‌تجارب اند که هنگام طفولیت یا در آوان بلوغ برماواقع شده‌و بر ذهن ما انطباع قوی وارد ساخت وبرای مدتی به بسیار آسانی بخاطر آورده شده می توانست اما اکنون پس از گذشت چندین سال‌به‌آسانی بیادنمی آید الا درصورتیکه برحافظه فشار آوریم و یا کدام تدبیری را بکار ببریم اما بغرض سهولت میتوانیم بگوئیم که ساحه تحت‌الشعورآن‌سویه‌ذهنی‌است که‌بزیر سویه شعور وقوع دارد وجای ذخیره خاطرات‌ویا دگار هایی است که حسب اراده باز بساحه شعور آورده شده میتوانند.

حال می‌آئیم بسویه غیر شعوری- نبایستی‌بصورت‌مطلق از ماتحت‌الشعور کاملا جدا تصور شود، بلکه در کدام نقطه مجهول یکی بدیگری ممزوج میگردد. فی الواقع بسیار مشکل است بگوئیم که در کجایکی‌ختم ودیگری آغازمی یابداما‌بمنظورآسانی ووضاحت وجهت‌فهمیدن سویه های مختلف حیات ذهنی یکی‌را از دیگری جدا تصور میکنیم. حال باید دانست که سویه غیر شعوری عبارت از ذخیره خانه خاطراتی است که درآن تجارب وخاطرات‌گذشته ذخیره گردیده و حسب‌الاراده بیاد آورده شده نمی توانند. اگر بخواهیم بسیار دقیق شویم‌هیچ تجربه وجود ندارد که‌ماورای‌یادآوری‌باشد، مشروط باینکه هنگام‌وقوع انطباعی‌برذهن‌مانموده بود اکنون‌معلوم شده است که‌حتی‌خاطرات‌انطباعی ایام کودکی هم‌درزمان کلان‌سالی‌توسط‌خواب‌مقناطیسی بیادآورده شده‌می‌تواند، حالانکه‌خاطرات‌ایام‌بچه‌گی‌بدون معاونت‌خواب‌مقناطیسی‌بیاد آورده شده می تواند.

اما پارهٔ حقایق‌دیگر بطرفداری‌نظریه غیرشعوری ذهن بایستی موردتوجه قرارگیرد. بعضاً واقع میشود که‌نامی ازخاطر فراموش میگردد. وهرقدر سعی و کوشش بعمل‌میآید‌بیادنمی‌آید ولی‌معهذا بدون اینکه‌سعی گردد‌خودبخود بیاد میآیدو چون‌برحسب اراده‌و کوشش‌بیاد آورده‌شده‌نتوانست

حتما خارج ساحه تحت الشعور قرار داشت یعنی بساحه غیرشعوری. وهمچنان بعضی اوقات پارهٔ مسائل نمیتوانیم که بصورت شعوری بسعی و مجاهده حل کنیم اما واقع میشود که بصورت خود بخود حل گردد. براکثر محصلین ریاضی این تجربه رخ داده است هنگام شب کوشش زیاد کردند که یک مساله ریاضی راحل کنند وحل نگردیده ودرنهایت خودرا خسته حس کرده ازحل کردن آن صرف نظر کرده وبه استراحت می پردازند. بعضی اوقات امکان دارد طرف های نیم شب بیدار شوند وصورت حل مساله درساحه شعوری ذهن شان تظاهر کند.

بالاخره شواهدی وجود دارد که دا کتر دریور Drever در اثر خود بنام «روانشناسی زندگانی روزمره» آنها را بنام «تظاهرات روحی» یادمیکند. این ها قرار ذیل اند:

(الف)- حوادث مربوط بخواب مقناطیسی (هیپنوتیک):-

جوانی بخواب مقناطیسی در رفته بود. شعری مشتمل بر(۳۲) بیت برایش خوانده شدواین خواندن شش مرتبه تکرار شدوچون ازخواب مقناطیسی بیدار گردید قطعا خواندن شعر را بخاطر نداشت اماچند هفته بعد یکمرتبه اشتیاق دروی پیدا شد که شعری را از بر بخواندوشعری راکه از بر خواند همان شعری بود که هنگام خواب مقناطیسی برایش خوانده شده بود. اماحال هیچ نمی فهمید که این شعر از کجاو چطور بخاطرش آمده است وچطور آن را ادا نسته است.

(ب) نوشتن اتوماتیک یا خود بخود:

دلالت بران میکند که شخص ذخیره گاه یامخزنی برای افکارخود دارد که خارج احاطه شعوری است زمانیکه شخص به چنین نوشته مصروف است ازین آگاهست که چه میکند، احساس مینماید که دست حرکت میکند ودرحال نوشتن است امانمیداند و آگاه نیست که چه مینویسد وبصورت شعوری باکدام نفردیگری درکدام موضوع بالکل مختلف مصروف صحبت است، بنا بران درین وقت افکار خارج ازساحه شعور عینا مانندنفر فوق الذکر که پس ازخواب مقناطیسی شعر را ازحافظه شروع بخواندن کرد - بخاطرش میآید.

(ج)- چشم دوختن بر شیشه بلورین:

این کیفیت ازقرن ها باینطرف بمعرض اجرا گذارده شده کسی که بر بلور چشم دوخته است تصاویری بنظرش میرسد اماگر بیاد بیاوریم که آن را که می بیند ازتجارب سابقه یاازخاطرات سابقه اش تشکیل یافته قسمت اعظم اسرار آمیزی کیفیت مذکور ازبین میرود. تصویری را که می بیند می توان بعناصر خاطره وی که تماما خارج ساحه شعور است تعبیر و تحلیل نمود، عینا بهمان نوعی که خواب را تعبیر میتوان کرد.

(د) آخرین کیفیت روحی عبارت است از «شخصیت دوگانه» یا «شخصیت متعدد» زنی راحکایت

میکنند که دارای شخصیت دوگانه بود. شوهرش جائی میرفت وی جهت خداحافظی به ایستگاه قطار رفت و باوی خدا حافظی کرد. چیزدیگری که بعداً دانست عبارت ازین بود که خود رابحالت طبیعی در شهر دیگری یافت که آن شهر را بلدنبودوچند رو زبود که در ان شهرخود را مجرد (بی شوهر) و ساکن میدانست. هیچیك ازین شخصیت ها ازشخصیت دیگروقوفی نداشت واین میرساند که در موقعیکه یکی ازین شخصیت هافعال است شخصیت دیگر بحالت غیرفعال میماند. موضوع تعدد شخصیت ازین هم دلچسپتر است. داکترسارجنت حکایت میکند که با ری یکنفر رابنام مستر (الف) بخواب مقناطیسی انداخت، شخصیت وی بالکل تغییر کرد که بغرض تشخیص ویرا بنام مستر(ب) یادمیکند ومستر (ب) مستر الف را بکلی نمی شناسدوقتیکه ازخوات بیدارمیشود بشخصیت دیگری بنام مستر(ج) تبدیل میشود، که مستر(الف) و(ب) راقطعانمی شناسدویا ازاومعلوماتی نداشت. این نوع تجربه یاشکستن شخصیت ازخطرهای بزرگ خواب مقناطیسی است که نبایستی توسط اشخاص بی تجربه وغیر ماهر مشق گردد یاعملی شود. این واقعیت که کیفیتی بنام «شخصیت متعدد» وجوددارد شاهد سویه ذهنی است بغیر از سویه شعور که درآن اجزای مرکب شخصیت های مختلفه ربط میگیرد.

حال به نکته دیگری که بایستی راجع بسویه غیر شعوری ذهن متوجه شویم این است که سویه غیر شعوری نه تنها مخزن خاطره هاوتجاربی است که ظاهراً فراموش شده معلوم میشود بلکه حالات ذهنی را ذخیره مینماید که مقصودی وفعال اند. فروید که بیش از همه با ذهن غیر شعوری بحیث مخزن یا ذخیره گاه علل واسباب روحی (ذهنی) حالات عصبی دلچسپی داشت عقیده دارد که مجاهدت هابسویه غیرشعوری جریان دارد وعین قوانین ذهنی یاروحي که در این جا فعال اند درسویه شعوری هم فعال می باشند. کسانیکه بر وانشناسی مقصودی عقیده دارند ازاین استنتاج ناگزیر اند. زیرا جداازفعالیت ... غرایزیکه راه خودرابسویه شعوری پیدا میکنند تجارب روحی ظاهراً فراموش شده هم فعال هستند. فرض کنیم که یکنفر محصل کدام سوالی یا معضله بی دارد که بنابر خستگی و یابنابرنداشتن فرصت بحل آن پرداخته نتوانسته ومسأله رارها میکند. پس ازیك مدت بدون اینکه بفعالیت شعوری درمورد حل مسأله خودرامشغول سازد جواب سوال بصورت خود بخودی بذهنش پیدامیشود، تنها ایضاحی که درین مورد داده شده میتواند این است که درطول همین مدت ماورای آستانه شعوریك سلسله فعالیت های ذهنی غیرشعوری در جریان بوده است.

فروید دراثر خود بعنوان «روانشناسی روزمره» مثال های زیادی ازفعالیت های ذهنی

غیرشعوری ذکر میکند فراموش‌شدن‌نام‌ها، تاریخ هاوغیر چیز هابعضا در روشنائی همین کیفیت ایضاح میگردد .شخصی راحکایت‌میکنند که بیك عدهٔ راهبان‌وعده‌داد که بفلان روز در جلسه ایشان اشتراك ورزیده و در حقیقت جلسه ایشان‌را افتتاح‌خواهد کرد .و با ایشان به‌مذاکره خواهد پرداخت . اما بروز معین وبوقت‌معین بجای‌سوعودنرفت. وقتیکه از غیاب وی شکایت کردند بسیار مضطرب گردیده وبعدها بیکی ازدوستان‌خود اعتراف‌وچنین توضیحات‌داد که‌وقتی که‌باآن جمعیت وعده دادم درباره حالت ذهنی خود تفکر کردم‌با خود میگفتم که ایکاش بتوانم ازوعده دادن‌برای انجام چنین مطالبی خود داری کرده‌بتوانم، پس‌چنین‌معلوم میشود که این خواهش فراموش‌شده برای‌غیر شعوری‌بوده که‌نتوانست‌به جلسه‌معهوداشتراك‌ورزد .هرگاه نام کسی رافراموش میکنیم شاهدمرتبهٔ اون که‌باوی‌معرفی میشویم توجه درست نمینمائیم‌ونامش از یادما میرود ویااینکه نامش شبیه نام کسی است که ماازوی‌نفرت‌داریم وبصورت غیرشعوری نامش‌را بانام‌آن‌نفرارتباط میدهیم ویامتداعی‌میسازیم .

بعض اوقات بمجردی که‌بایك نفر معرفی‌می شویم‌از وی نفرت میکنیم و هرگاه معلوماتی از روانشناسی داشته‌باشیم علت‌آن رافهمیده نمی‌توانیم . البته هرگاه بگوئیم طوریکه بعضی ها میگویند که‌نفرت‌یاغریزه وی‌است‌و باین افتخارنمائیم که‌میتوانیم یك شخص را بمجرد دیدن چرمش رادر چرم‌گری می‌شناسم ویابیك‌لحظه میدانیم که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم، امکان دارد بعضی اوقات ادعا درست باشد اماعلی الاکثردرست نیست،توضیح واقعی نفرت از بعضی کسان که‌بصورت معمول‌آن‌را انزجار یانفرت«غریزه وی»میگویند—با ساس فعالیت ذهنی غیرشعوری‌امکان پذیر است.برای‌مثال‌یك‌نفر روان شناس از سرگذشت خود چنین حکایت‌میکند که‌شخصی ازمن وقت‌گرفت که‌برای مشوره‌ورفع کدام‌مشکل روانی که‌داشت‌بنزدم خواهد آمد بوقت‌معین بدفترم‌آمد دیری‌نگذشت که‌گفت :«ازتوخوشم نمی‌آید »اگرمن روانشناس نمی بودم سخن اوشاید مرا بسیار رنج‌میداد .اما من برایش گفتم اجازه بدهد که به تحلیل روحیه اش بپردازم وبه بینم بکدام علت وباین فوریت‌ازمن بدش آمد دیری نگذشت که‌معنوم گردید که بصورت غیرشعوری خیال کردم‌شخصی‌هستم که‌در زمان کودکیش او را بسیار زیاد آزار داده ومایه بدبختیش گردیده بودم .حال‌باید تسلیم شویم که انطباع کدام‌شخص یااز کدام چیز بسویه شعوری‌حیات روحی ماامکان‌دارد. که بصورت خودبخود با کدام خاطره یاتجربه یا حادثه که درساحه غیر شعوری ذهن ما قرار دارد ارتباط بگیرد واین‌صرف‌در صورتی‌امکان پذیر است که کدام‌فعالیت ذهنی‌وجود دارد که‌ماازان آگاه نیستیم .

تمام فرضیه روحیاتی خواب هایارویاها متکی برفرضیه فعا لیت های غیر شعو ری است زیرا طوری که خواهیم دید تمام طرح یا شکل خو اب مقصودی است وبنابران نتیجه ذهنی است که بحالت فعالیت میباشد.فعلا موضوع رویار اکنارگذاشته وپاره‌یی‌از کوائف روحی را که در بالا ذکر کردیم‌مزیداً از نظر بگذرانیم .

یکنفر روانشناس راپور میدهد که دختری رابخواب‌مقناطیسی انداختند وبرایش د ستو ر داده شد که مکتو بی بنو یسد و متن مکتو ب را بوی نو شته د اد د رحالی که بخواب مقناطیس بود وبرایش گفته شد که ۱۴ روز بعد آن مکتوب‌را بیکنفر از رفقای‌روانشنا س بفرستد .نام وآدرس نفرهم برایش نوشته داده‌شده بود . وقتیکه ازخواب بیدار شدهیچ‌نمیدانست که هنگام خواب برایش چه اوامری داده شده بود وپس ا ز سپری‌شدن ۱۴ روز بتحریك آمد که آنچه بوی دستور داده شده بود بمعرض اجرا بگذارد.مکتوب نوشته‌نز دش بود . چرا نمیدانست .

فقط اینقدر میدانست که بایستی برای کسی ارسال شود که‌نام واد رسش ر اهم‌نمیفهمید.

پس گفته میتوانیم که هنگام نوشتن مکتوب که‌بخو اب مقناطیسی بود کر د ا رش خود بخود انجام می‌شد ما نند ماشین کارمیکرد امانه‌مانندماشینی که کردار یون بآن معتقداند.با هم‌آنچه بوی گفته‌شده بود بروز چاردهم درقسمت غیرشعوری فعالیت آغاز وطبق‌او امری که داده شده بود عمل کر د .

بهتراست اگر بوضاحت گفته شود که هیچ کس‌ولو بخواب مقناطیسی غر ق و یا بیدر باشد اوامروتجاویزی را که بوی داده‌شده است‌اجرانخواهد کرد. اگر اوامرمذکو ر بار وحیه ا خلا قی ویابه اصول واندیشه های‌وی مغایر با شد سیمنار و کتب ناول‌واقعیت هاراتحریف نموده شخص می تواند تخیلات خود راخارج ساحه‌واقعیت‌ها بکار اندازداما محصولات آن همیشه‌تخیلی است نه واقعی وازهمین لحاظ بایدمورد قبول واقع نگردد . تا جائیکه‌معلوم است اشخاصی که بخواب مقناطیسی فر ورفته اندو تجاویزی بایشان‌عرضه شده ـ هرگاه‌آن تجاویز مخا لف معتقد ات و شعایر ا خلاقی او باشد در اجرای آن‌هاسعی نخواهد کرد . یکنفر که بخوا ب مقناطیسی فرو رفته بود خاطره‌یی رابیاد آورد که پدرش اورالت وکوب کرده بودوقتی که از خواب مقنا طیسی‌بیدا رشد آن رویا را که‌هنگام خواب مقناطیسی دیده‌بود بحیث یك‌حادثه‌و اقعی حیات گذشته خود بخاطر داشت . موقعیکه باردیگر بخواب مقناطیسی انداخته شددرباره آن حادثه بر ایش یاددهانی‌گردید قطعا آن را بخا طر آورده نتوانست و مو قعیکه مجدداً ازخو اب بیدارگردیده وموضوع برایش گفته شد .وی گفت اگرآن واقعه رابیاد میاورد بمقابل پدرش نافر مانی رامرتکب میشد . فی الو اقع

میتوان گفت هنگام خواب مقناطیسی اراده اخلاقی مشخص بنوعی تقویه می‌یابد که شخص فی الواقع بمقابل خلاف رفتاری های اخلاقی متوجه است. که مبادا مرتکب آن گردد.

ازاین روطوریکه فروید عقیده داشت شواهد نشان میدهد که همان قوانین ومقرراتیکه درحالت شعوری فعال اند بحالت غیر شعوری هم فعال اند. اینکه آن دختراین تحریك راکه مکتوبی را که املا میشد بنویسد احساس کرد. تجویزمیدارد که درخارج ساحهٔ حیات شعوری وی یك مجاهده روحی یاذهنی وجودداشته واینکه بروزچاردهم آن تجویز رامعرض اجراگذارد نشان میدهد که علاوه برسعی وسجاهده یك استعداد غیرشعوری برای تخمین وقت عیناً مانند استعداد استدلال غیرشعوری - باارقام واعداد جهت حل مسایل ریاضی که وجوددارد. بنا برآن جادارد اگر استنتاج بنمائیم که درخارج ساحه شعوری یك ذخیره گاه یامخزن بزرگی وجود دارد که تمام خاطره های گذشته دران ذخیره میگردد ودربین آن قوانین ومقررات روحی یاذهنی وجود دارد که مانند سویه شعوری فعالیت می نماید. این مخزن بزرگ رابنام «ذهن یاروح غیرشعوری» تسمیه میکنیم زیرا ماازفعالیت های که دربین آن جریان دارداگاه نیستم و تنها نتایج نهائی آن رامشاهده کرده میتوانیم.

فرضیه فعالیت های غیرشعوری یك تعداد زیادفعالیت هاو کردارهای شگفت آوررا ایضاح مینماید مخصوصاً جنبه های این کردارها را. زنی راحکایت کنند که برای نخستین مرتبه بامردی معرفی شده بوی دست دادعلی الفوریس از دست دادن دست مرد راتکان داده بعقب زدوبمقابل او بصورت شفگت آوری عکس العمل نشان داد که بیچاره مرد بعقب رفته مبهوت وآشفته گردید. یکی از رفقا بصورت فوری اززن سوال کرد که چرا؟ خیر است؟ چرا چنین عکس العمل نشان دادی؟ برای لحظاتی چند اضافه ازاینکه دست بیگانه او را بنابر دلایل مجهول ونامعلومی بقهرانداخت - دیگر چیزی گفته نتوانست. بعدها بخاطرآورد که درگذشته یکنفر زن با وی دست داده و دستش را بقدری فشرده که آن را افگار ساخته بود. دست دادن این مرد مانند دست فشردن آن زن بود ودر روی آن تجربه دردناك را احیا کرد که درگذشته بنا بر اینکه نمیخواست آن را آشکار سازد پس زده شده بود.

قبلا ضرورت تصعید مناسب قوای غریزه وی را ذکر کردیم. بعضی اوقات تصعید غیر مطلوب بوده وآن ازرهگذر کدام تجربه فراموش شده ایست، که درساحه غیر شعوری فعال مانده است. دختر جوانی را حکایت کنند که از یك مغازه بزرگ درحالیکه میخواست دزدی کند گرفتار آمده بمحکمه سپرده شد. محکمه او را بدارالتادیب دختران ارسال کرد. درآن جا روان شناسی وضع او را زیر مطالعه گرفت وباین نتیجه رسید که وی بجنون دزدی Kleptomania

مبتلا است و آن عبارت از این است که شخصی بدون اراده و کنترول بدزدی می پردازد. و این قبیل اشخاص از کسانیکه بخواهش و ارادهٔ خود بجنایت اقدام میکنند فرق دارند.

هیچ مجازاتی از قبیل حبس یا جزای جسمی به حال ایشان مفید واقع نمیگردد. یگانه وسیله اصلاح آن ها این است که بمعالجه روحی معروض گردند. و روانشناس ماهر سعی کند که نیروهای غریزه وی پس زده او را از هدف های غلط وغیر مطلوب مجزا سازد.

دختر فوق الذکر را بهمین تدبیر معالجه کردند. وی در خانواده بی تربیه شده بود که پدر ومادر بمقابل هوسها قیدوقیود فوق العاده زیاد و طرزتلقی شان بمقابل هوس وهوی فرونشانی وپس زنی بود. بسوالات جنسی یا سوالاتیکه کوچکترین تماس با مسایل جنسی میداشت بانزجار و نفرت معامله میشد، هنگامیکه پس از مکتب آن دختر برای کار میرفت همکار دختری بود که از حکایت کردن وقایع وهوسرانی حظ می برد وآنچنان قصه ها حس استعجاب وتجسس آن دختر در مسایل جنسی توسط همین دختر دیگر تحریك میشد اما بصورت فوری از ترس و خوف والدین این هیجانات خودرا مکتوم می داشت. دختر دیگر علاوه براحساسات منحرفش درباره مسایل جنسی ـ بدزدی هم علاقه داشت، بعضی اوقات حکایه میکرد ولاف میزد که چسان ازنزد آمر خود پنجصد افغانی را دزدید، بدون اینکه آمر بفهمد، از لحاظ تاثیر این قسم پیش آمد ها درذهن دختری که بدزدی متهم شده بود ـ دزدی ومسایل جنسی باهم مخلوط ومغشوش گردیده وپسان ها موقعیکه هیجانهای او پس زده شد ـ کوشید که برای خود مجرایی پیدا کند. دختر بیچاره جبراً بدزدی سوق یافت.

اکنون بصورت قاطع میتوان گفت که تمام مشکلات روانی و شخصیت بچیزهایی تعلق میگیرد که بحیث طرح های روانی غیر شعوری یاد میشوند. البته پارهٔ بی مشکلات دیگر هم وجود دارد که ناشی از نقایص یا مشکلات غده وی، ارثی یا مادرزاد باشد. اما مشکلات روانی نوع فوق نتیجه توافق های نامناسبی است که هنگام طفولیت رخ داده وبمیان آمده است. مطلب این است که دیر یا زود طفل با شرایطی دوچار یا مقابل میشود که نمی تواندبصورت طبیعی ومناسب بآن توافق حاصل کند. برای یك طفل کوچك مشکل است که مداخله های خواهر یا برادر کوچکتر خود را قبول کند، شاید درین مرحله توجه و محبت کامل مادر یا پرستار خودرا هم نداشته باشد و برای بدست آوردن شی طرف علاقه خود از طریق آزمایش وخطا بنوعی از خود کردار نشان خواهد داد که او را بهدف مطلوبه اش برساند. فرض کنید که فریاد کردن را میگزیند.

هر زمانیکه شی طرف مطلوبش برایش نمی رسد باین کردار متوسل میشود. وچون کلان تر میشود باز هم عین کردار را برای رسیدن بمطلوب های مماثل بکار می برد وچون خوب کلان میشود و در اثر مداخله دیگران مطالب خود را بدست آورده نمی تواند خشمگین و غضبناك می شود.

آیا اگر هنگام طفولت دریابد که گریه و قال مقال و چیق زدنش را کسی وقعی نمیگذارد امکان دارد به بیماری مبتلی گردد. میگویند بچه در مواقعیکه میخواست توجه مادرش راجلب کند از درد کمر شکایت میکرد وقتی که کلان شد هر وقت که میخواست توجه وعلاقه اشخاص دور وپیش خود را بخود جلب کند به همان درد کمر تظاهر میکرد. هر گاه بر سبیل تصادف باخانم خود بقیل وقال وگفتگو می پرداخت باثر ظاهر شدن همان بیماری مناز عه شان ختم وباز باهم بصلح وصلاح میرسیدند. بیك نکته باید ملتفت شد که بیماری مذکور بتازگی مثل ایام طفولیتش طرح نشده بود. یك عکس العمل غیر شعوری بوضع یازمینه بود که شخصیت او را دوچار مشکلات ساخته بود و لازم نیست که او را از رهگذر پیش آمدی که بحیث یك میکانیزم روانی تظاهر کرده است سلامت بنمائیم ،از این میکانیزم تنها از راه تحلیل روانی نجات یافته میتواند زیرا توسط تحلیل روانی طریقه یا روشی که هنگام طفولیت جهت رسیدن بهدفی مورد استعمال در یافته بود آشکار میگردد.

اما نظیر این میکانزم ـ میکانیزم ها زیاداند ودرین جا برای تأییدو تقویه این واقعیت دو تای دیگر راهم ذکر مینمائیم. یکی از آن ها تعلل یاتعقل ودیگری طرح ریزی نام دارد. تعقل یك عملیه ذهنی دماغی است که به اساس آن سعی میشود که علت یك عمل حرکت یانظریه را باساساتی نسبت دهد که امکان دارد صحیح باشد اما نه اصل حقیقت. یك مثال آن عبارت از این مقوله است که (دستم به آلو نمیرسد آلو ترش است» واین مقوله متکی بحکایت روباهی است که برای خوردن انگور از یك چیله هرقدر جست وخیززد فایده نکرد و در نهایت سعی خود را ترك کرده باخود گفت: گمش کن ؟ انگور ترش است. همچنان کسیکه درگلف بازی توپ رادرست برده نتواند سلامتی رابردنده اندازد که هان! این بیصاحب دنده خراب است. از یك لحاظ ذهن شعوری فریب داده میشود که بچیزی عقیده کند یاباورنماید که در حقیقت یك بهانه است که حرکت غلط یاقابل لوم راپوشاند. ،عملیه فریب درین حالات غیرشعوری است. و ازهمین جهت است که نفر متعلل یا علت تراش از مدافعه خود آگاهی ندارد. جوانی میخواهد بشق طبابت بتحصیل بپردازد میگوید یاادعامیکند که آرزو دارد بشریت را در رفع بدبختی ها بش معاونت کند. اما هدف واقعی اواین است که شغل طبابت در جامعه بوی یك امتیاز ارزانی می دارد

ومردم داکتر صاحب، داکتر صاحب گفته بوی احترام مینمایند. پس درین صورت آرزوی وی تعلل یاتعقل است برای دلیل واقعی وغیر شعوریش. امانباید بگوئیم که تمام دلایل وموجبات شعوری مابرای اعمال وحرکات و برای داشتن افکار ونظریات ماشامل تعلل یاتعقل است. بعضی از این دلایل شاید بالکل راست و واقعی باشد. برای مثال بعضی اشخاص اعتراف نموده ودلیل آرزوی آمرشدن خودرا به زبان خود می‌گوید که: نام رستم به ازرستم» کلید مهم با اینکه آیا دلیل وعلت واقعی وحقیقی است درجه تاکیدی است که برآن شخص وارد میسازد، هرگاه یک نفر یک وضع ویاحالت را مغایر حقیقت باواقعیت است جدآمد افعد میکند ومدافعه وی با هیجان واحساسات شدید توام است ـ غالبا آن را تعقل یاتعلل تلقی کرده می توانیم.

یکی از امثله بسیار بارز درین مورد عبارت از قضیه جوانی است که نمی توانست لباس نو بپوشد و اگر می پوشید فوراً پوستش را خارش میگرفت، حال اگر بیش تر از یك لباس نو می پوشید خارش صرف بایکی از آن ها توام بود و از این گذشته در اوقاتیکه بکدام نفر ویا کدام چیزی میل و علاقه شدید احساس میکرد وتخریش از رهگذر لباس بکلی از بین میرفت دفاع وی یاتعلل (تعقل) وی این بود که کدام چیزی درلباس وجود دارد که پوست او را به خارش می‌آورد اما اصل گپ درین بود که سعی میکرد میل و آرزوی خود را هنگامی که جوان بود ـ بپوشیدن لباس مستعمل برکرسی بنشاند و یا دلیل وعلتی برای آن بتراشد وی بسیار خورد بود که پدرش نوت کرد و مادرش تنها لباس مستعمل برایش تهیه کرده میتوانست اما خواهرانش لباس نو می‌پوشیدند. در ایام کودکی خود از این حالت غریبی بسیار احساس اهانت میکرد. درین همبازان وهم سنان خود میکوشید که باایشان برابری بنماید. هرگاه کسی اشاره میکرد میگفت اوبچه تو همیشه لباس مستعمل می پوشی. وی درمقابل میگفت: بلی چون پوستم بلباس نو بسیار حساسیت دارد بناچار از لباس دستگردان استفاده میکنم. موقعیکه کلان شد و می توانست لباس نو برای خود بخرد موضوع همان تعلل بمیان آمده ومانع آن میشد که در خریدن لباس نو پول خود را بدون ضرورت بصرف برساند. این نوع میکانیزم بیش یا کم به اذهان تمام ما صدق میکند هرگاه بصورت تصادفی خود ما بآن متوجه شویم ویا اینکه کسی بآن اشاره کند امکان دارد که بآن موفقانه پنجه داده بتوانیم. درین باره بعداً در یکی از بحث های آینده مرتباً بحث بعمل خواهدآمد.

طرح ریزی: هم یك نظم معمول است و این نظم نمیگذارد که اشیا را طوری که هستند ببینیم. وقتیکه طرح ریزی میکنیم. احساسات آرزوها ونظریات خود را در ذهن کسان دیگر میخوانیم.

البته از آنچه میکنیم مستشعر نیستم زیرا این نظم مانند تعلل فی الواقع یك عملیه غیر شعوری است اینك یك مثال: مایکنفر انگلیس حکایت میکند که شبی هنگام جنگ دوم جهانی بعد از آنکه زنگ خطر بمباردان بر شهر لندن بصدا درآمد دختری ۷ ساله از طبقه دوم خانه نزد پدر خود پائین آمد وگفت که درشکم خود درد احساس میکند. پدر سعی کرد برایش شرح دهد که درد شکم اصلا ناشی از ترس این است که طیاره های آلمان میآیند وبر شهر بمباردمان میکنند. از این بیشتر چیزی گفته نشد. چند هفته بعد باز پس از شنیدن اعلامیه خطر دخترك پائین آمد وقتیکه پدرش از بیرون نیامد وصدای توپ ها وتفنگ ها وصفیر و صوت طیاره ها خاموش نگردید در باره درد شکم چیزی نگفت. اما بعد از آن بپدر خطاب کرده گفت: ((پدر انشاءالله خوب هستی)) پدر جواب داد که بلی خوب هستم. اما دختر بپدر گفت: ((پدر جان معلوم میشود غالباً شکم درد باشی)) این بصورت واضح یك طرح ریزی بود از طرف دخترك. اما درست نبود اگر پدران وقت میگفت از طرح ریزی بس کن. چه خود دخترك از آنچه در ذهن واقع شده بود آگاهی نداشت بار گناه ناکامی های شخصی را مردم علی العموم بر دیگران طرح میکنند یا می اندازند. علی العموم اطفال هدف طرح ریزی های پدران خود قرار میگیرند. حکایت کنند که زنی با دختر جوان خود در پارکی برای قدم زدن وتفریح رفته بود، در آن جا با یکدسته آشنایان که به خانواده های سر بر آورده اجتماعی تعلق داشتند بر خورد، برای چند دقیقه ایستاده شده باهمدیگر باختلاط پرداختند اما وقتی که زن مذکور با دختر خود بخانه برگشت پیش روی دیگر افراد خانواده بر دختر خود قهر وغضب نشان داده وگفت: ((تو مقابل آن مردم مضطرب ودست پاچه معلوم میشدی)) حالانکه بیچاره دختر هیچ اختلالی از خود نشان نداد اصلا خود ماد راحساس اضطراب و دست پاچه گی نموده بود اما میخواست باین واقعیت اعتراف کند. بنابران گناه را بر دختر خود بار کرد.

بصورت خلاصه می توان گفت که اگر چه معلومات یا علمیت واقعی از ساختمان ذهن نداریم اما شواهدی وجود دارد: که ما را معتقد میسازد که بصورت عموم سه سویه ذهنی وجود دارد که در یك نقطه باهمدیگر مزج میشوند این ها عبارت اند از:

(۱) سویه شعوری که واقع میشود ما از آن آگاهیم که چطور فعال می باشد ومشتمل از دو ساحه است

(۱) ساحه مرکزی یا کانونی و (ب) سویه حاشیوی که بصورت سطحی با انگیزه خارجی همراه می باشد.

(۲ ما تحت الشعور که مخزن یا جای ذخیره خاطراتی است که حسب احتیاج طبق خواهش خود شخص بیاد آمده می تواند.

(۳) سویه شعوری ـ مخزن یا ذخیره گاه خاطراتی است. که ماورا یا خارج ساحه اراده است و بیاد آوردن آن ها مشکل و صرف تحت پاره شرایط امکان پذیر می باشد.

درین جا تجاربی که هنگام وقوع بر شعور نفسی انطباع وارد کرده نه تنها حفظ شده اند بلکه باین معنی که بر کردار شعوری تاثیر می اندازد فعال می باشند. شواهد و براهینی برای این حراست و نگهبانی غیر شعوری و فعال بودن آن در ساحه کردار انسانی هم بصورت طبیعی و هم بصورت غیر طبیعی بسیار زیاد است.

ثمر ذوق

ذوق باید تا دهد طاعات بر — مغز باید تا دهد دانه شجر

دانهٔ بی مغز کی گردد نهال — صورت بیجان نباشد جز خیال

(مولینای بلخی)

نوشتهٔ : بوسورث
ترجمهٔ پوهنمل عبدالقیوم قویم

قدرت خلفای عباسی در سیستان و قیام یعقوب بن لیث

۱- منابع تحقیق درین عصر :

با ایجاد نفوذ صالح بن النضر سرکرده عیاران در بست یعقوب بن لیث وبرادرانش نخستین بار به‌صحنه ظاهرشدند .ابراهیم بن الحضین القومی به اثبات رسانید که آخرین والی در سیستان میباشد .وی مدعی بود که نمایندهٔ قدرت امرای طاهری وعباسیان است . مدو جز رنیروی قیام عیاران درسیستان وبست اوو پسرش احمدرا درمیان بگرفت وآنانرا درهمانجا از وظایف رسمی شان برکنار ساخت .وقایع نشان میداد که صالح درسیستان از حمایت کافی برخوردار نبود تاخویشتن رابیش ازهفت سال پایدار نگاهدارد .پس از اقتدار سه‌ساله درهم بن النضر، یعقوب قدرت دودمان خود رادرسیستان استحکام بخشیدو تمام مظاهر عملی تسلط خلفای عباسی راازمیان برد.تاسیس دولت صفاری درسیستان، نخستین شکست بزرگ درتمامیت قلمرو خلافت عباسی بغداد بود .حکمروایان طاهری برای مدتی به‌تأیید خلیفه درخراسان حکومت کردند. بنابر قدرتی که یعقوب و عمروبن لیث داشتند خلفای عباسی مجبور شدند که باروی کارآمدن آنها نظرموافق نشان بدهند .تنها برای مدت کوتاهی دراوایل قرن دهم از ۳۰۱/۹۱۴ تا ۳۰۴/۹۱۷ هنگامیکه صفاریان موقتاً بشکست مواجه شدند وسامانیان بر سیستان دست یافتند وبه واسطه اغتشاشهای خانوادگی این ناحیه دچارپریشانی گردید وعباسیان توانستندوالیان خود را باردیگر درسیستان بگمارند. کمی بعدازین برای فرستادن والیان سعی بیشتر بعمل آمد . لیکن در واقع سلطه مستقیم خلفای عباسی پس ازسال ۳۰۴ /۹۱۷ درسیستان هرگز کارگرنیفتاد. (۱)

۱- تاریخ سیستان ص ص ۳۰۶-۳۰۶، ابن الاثیر ج ۸ ص ص ۱۶۴-۱۶۵ . رجوع شود به بوسورث فصل طاهریان وصفاریان درتاریخ ایران، کمبریج (Combrigde History of Iran) ج ۴،

بار تولد که در مطالعهٔ کلاسیك خود «یعقوب صفار و دودمانش» (۱) خاطر نشان ساخت که مآخذ تاریخی درخصوص نژاد و مشاغل اولی یعقوب و عمرو تا کدام حد متناقض بوده اند. با ایراد وی به Noldeke—Festchrift (۲)، بار تولد با ذکاوت همیشگی خود تحقیق و بازجویی انتقادی منابع را به عهده گرفت و سعی کرد تا محتویات آنها را توضیح نماید.

مطالعات بار تولد در این زمینه اورا برای تفکیك منابع به دو دسته راهنمایی کرد. نخست دسته «غربی» بود که معاصران یعقوب و عمرو را در سرزمین های غربی سیستان و خراسان احتوا میکند. بقول بار تولد روایت غربی بعلت معاصرت آن با حوادثی که در شرق بوقوع پیوسته است حاوی شرح کرونولوژیکی مقرون به صحت میباشد. باآنکه این روایت عاری از عیب و نقص غیرقابل اجتناب مورخان در مرکز سیستان نتواند بود. وآن معلومات نادرستی است که درخصوص وضع سیاسی وجغرافیایی سیستان برای شان داده شده بود. شرح دهندگان وقایع تاریخی بشمول یعقوبی درین امر دخیل اند. لیکن بارتولد وقبل از او اگست میولر ازاین حقیقت اظهار تأسف نمودند که در حالیکه یعقوبی خودش از شرق به سرزمینهای مرکزی خلافت ۲۶۰ر۸۷۴ آمده بود به استثنای یك مقدار مطالب مختصر تازه درخصوص عملیات جنگی یعقوب در کرمان وفارس (۳) که نمیتوان آنرا از سایر مآخذ جمع آوری کرد، معلومات بسیار کم باخود آورد. همین امر به طبری نیز راجع میگردد. او برای این حوادث یك شاهد عینی نقل میکند (۴). ابن خلکان یك مقالهٔ طولانی غیرعادی را درباره یعقوب ابن لیث اختصاص میدهد. او برای نوشتن این مقالت معلومات خویش را از مراجع متعدد اخذ کرده است. (۵) در زمرهٔ انان ابوالحسین عبیدالله بن احمد بن ابی طاهر پسر احمد ابن ابی طیفور مورخ بغداد و دنبال کنندهٔ کارپدرش نیز شامل میشود. ابوالحسین عبیدالله، عضوی از دودمان طاهری بود و بنابران درباره حوادث مصیبت آمیزی

۱- در طرحهایی از تاریخ شرقی (Sketches from eastern history) ترجمه انگلیسی توسط s. Black زاد نبره، ۱۸۹۲ ص ص ۱۷۶-۲۰۶ و دیده شود ص ۱۷۸ پاورقی شمارهٔ ۲

2— Zur Geschichte der Saffariden, Orientalistsche Studien zu theodor Noldeke gewidmet, Giessen. 1906. I, PP. 171—91.

۳- تاریخ ج ۲ ص ص ۶۰۵-۶۱۶ (تمایلاتی) یعقوبی را بران داشته است تا شجاعت و مقاومت یعقوب دربرابر خوارج را باتحسین واضح تر شرح کند.

۴- سالنامه ج سوم ص ص ۱۶۹۸-۱۷۰۶.

۵- ترجمهٔ de slane ج ۴ ص ص ۳۰۱-۳۵.

که در مشرق و بر این خاندان روی داد حتما بخوبی اطلاع داشت. منابع ابن خلکان همچنان مهمترین تمام منابع غربی یعنی ابوعبدالله محمدبن الاظهر الاخباری را احتوا می کند. ابوعبدالله محمد درباره منشا واصل صفاریان معلومات خویش را از شخصی بنام علی بن محمد فرارحدس بارتولد علی بن محمد ملقب به بسام شاعر ونویسنده معروف گرفته است.

دسته شرقی ماخذ دقیقا بسیار همزمان صفاریان نخستین نیست چنانکه یعقوبی از آنجمله بشمار میرود. لیکن این ماخذ از عصر سامانیان که جانشینان صفاریان درخراسان بودند بوجود می آید این آثار با آنکه ازنگاه کرونولوژی کمتر دقیق است لیکن درعوض تفصیلات اضافی بی نظیر را دربردارد علاوه بردو اثر فوق الذکر ابن خلکان از یک مرجع دیگر یعنی سلامی (۱) که معلومات او درباره ازسنه اطلاعات سایر منابع رانکذیب می نماید. استشهاد می کند ابن الاثیر از ابن الاظهر وسلامی استفاده می نماید. علاوه آ گردیزی مورخ دوره غزنوی نیز تاریخ ولات خراسان سلامی را مورد استفاده قرار میدهد. این اثر که ازآن بسیار نقل واستشهاد شده است لیکن اکنون موجود نمی باشد (۱) ابوعلی الحسین بن احمد السلامی درمیان حلقه های اداری سامانی درنصف اول قرن دهم میلادی مشغول کار بود اودر موردصفاریان نخستین اطلاع داشت. بارتولد گمان می کند که او وزیر سامانی بودوتا کمی قبل ازآخرین شکست عمروبن لیث بدست امیراسماعیل بن احمد درسال ۲۸۷ر۹۰۰ درخدمت آن امیر صفاری قرار داشت. (۳)

چنین می نماید که بخش مربوط به صفاریان در طبقات ناصری مولفهٔ مورخ قرن سیزدهم غوریان منهاج بن سراج جوزجانی، بالاخره به سلامی می پیوندد منبع واسطه شاید قصص الثانی تالیف ابن هیصم بوده باشد. گرچه راجع به این اثر اخیرالذکر اطلاعی بیشتر دردست نیست (۴) همین طور حکایات متعدد درباره صفاریان نخستین درجوامع الحکایات سدیدالدین محمد عوفی (نظام الدین سی وشش حکایت را که بزرگترین آن درقسم اول، باب سیزدهم، راجع به حیله ها وفنون سوق الجیشی درسیاست مداری،

---

۱ - بارتولد همان اثر ص ص ۱۷۱ - ۳ . ۳ - ترجمه ج ۴ ص ص ۳۲۰ - ۳۲۲ و همه جا.

۲ - زتن الاخبار چاپ نفیسی ص ص ۱۱۲ - ۱۹، چاپ ناظم ص ص ۱۱۰ - ۱۹ درمورد قطعات سلامی به اثر O.B. Frolova که توسط M. Canard درعربیکا (Arabica) ج ۷ سال ۱۹۶۰ ص ص ۱۰۵ - ۶ نقل شده است.

۳ - رجوع شود به بارتولد همان اثر ص ص ۱۷۴ - ۵ ورجوع شود
Id, Turkestan down to themongol invasion, pp. 10-11.

۴ - طبقات ناصری، چاپ حبیبی ج ۱ ص ۱۹۷، ترجمه راورتی ج ۱ ص ۱۹.

است، معین می سازد.) نیز عنعنه شرقی قرن سیزدهم را به آخرین شکل آن نشان میدهد. عوفی، اخبار یعقوب لیث واخبار آل لیث را بحیث مآخذ خود برای بسیاری ازین حکایات یاد آور میشود. بنظر نظام الدین اینها باید عناوین مربوط به قسمت هایی از تاریخ ولات خراسان باشد(۱) بالاخره معلومات در بارهٔ یعقوب و عمرو در آثار جغرافیه نگاران از قبیل اصطخری وابن حوقل و مروج الذهب مسعودی، درزمینه کرونولوژیکی، باید ازمآخذی آمده باشد که تاریخ نگارش آن ازاثر سلامی پیشتر است. ازتوصیف وشرح مفصلی که دربارهٔ زرنج، مرکز سیستان، در اصطخری آمده است، برمی آید که این مولف (یا سلف او بلخی) شخصاً به سیستان سفر کرده اند.(۲)

بارتولد کمبود یك تاریخ مخصوص دودمان صفاری رایاد آور میشود. لیکن این خلا تااندازه یی توسط تاریخ سیستان که وجود آن، البته در سال ۱۹۰۶ به بارتولد معلوم نبود، پر شده است. (۳)تقریباً یك ثلث این کتاب به تاریخ سیستان وامرای صفاری آن درمدت ۱۴۰ سال یا بیشتر از آن، از تحکیم قدرت و تصرف یعقوب تاتسلط سال ۱۰۰۳/۳۹۳ غزنوی، اختصاص دارد. تمایل نویسندهٔ نامعلوم تاریخ سیستان راجع به صفاریان نشان دهندهٔ اینست که وی دربارهٔ آنها نسبت به تقریباً تمام مآخذ دیگر به نحو بهتری صحبت می کند. مآخذ متأخر که دربارهٔ رادورسم دودمانهای سامانی وغزنوی وسلجوقی صحبت میدارند، ازصفاریان نیز به نحوی یاد آوری می کنند.

از طرف دیگر تاریخ سیستان صفاریان را نموداری از غرور محلی ووطن پرستی مورد توجه قرار میدهد. اینان سرکردگانی بودند که برای مدتی کوتاه سیستان را مرکز یك امپراتوری پهناور

---

۱ ـ ببینید، م نظام الدین، مقدمه جوامع الحکایات ص ص ۴۵-۷، ۲۶۶.

۲ ـ اصطخری، ص ص ۲۳۹-۴۱، ۲۴۵-۷، ابن حوقل چاپ دوم ج ۲ ص ص ۴۱۴-۱۵، ۴۱۹-۲۰ ترجمه کریمرز وویت ج ۲ ص ص ۴۰۲-۴، ۴۰۷-۸. مروج الذهب ج ۸ ص ص ۴۱-۵۶، بارتولد Zur Geshichte der Saffariden ص ۱۷۳-۶. مسعودی بیان می دارد که وی اوایل زندگی و شغل یعقوب را در magum opus اخبار الزمان، خود که مروج الذهب صرف خلاصه یی ازآن است، مورد بحث قرار داده بود.

۳ ـ یك متن ناقص وغیر انتقادی تاریخ سیستان در واقع درچندین قسمت دریك مجلهٔ هفتگی درتهران بین سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۲/۱۸۸۱-۱۸۸۵ چاپ شده بود.

لیکن این اثر به شکل تا قرن بیستم به دانشمندان غربی معرفی گردید. دیده شود:

Scarcia, "Anillusory problem: The text of Ta'rikh —Sistan" EW, n.s. XV, 3—4, 1965 PP. 277—8.

نظامی ساختند که در شرق از کابل و در غرب تا سرحدات عراق را در بر می گرفت. چنین می نماید که عنوان قسمتی از تاریخ سیستان با زندگی پیرو زمندانهٔ یعقوب ارتباط می یابد. اخبار ملك الدنیا صاحب القران، ابی یوسف یعقوب بن اللیث ونسبت او ویاد کردن بزرگی که اورا بود (۱) تاریخ سیستان معمولا در زبان و طرز بیان بسیار با احتیاط است. مگر درورای این مبالغه، ماغروریك مرد محلی را که وی با تلاش های خستگی ناپذیر خودش بدون کمك نجیب زاده یی در انجام امور بخوبی توفیق یافت، مشاهده می کنیم.

۱- اویل دورهٔ زندگی یعقوب بن لیث و امارت صالح بن النضر:

معلوماتیکه از تاریخ سیستان در باره منشا صفاریان بدست آمده با مواد منابعی که قبلا شناخته شده بود، توسط بارتولد تلفیق گردید.

تاریخ سیستان یعقوب را در جریان وقایع از طریق ارتباط او با حملهٔ صالح بن النضر سرکردهٔ عیاران به بست، شامل میسازد. لیکن از روی تعجب در بارهٔ زندگی قبلی او حرفی بزبان نمی آورد و برای واضح شدن این امر ما باید به مراجع دیگر رجوع کنیم. یعقوب در خانواده فقیری در دیه کوچك قرنین چشم بجهان کشود.

این دیه بطرف شمال راهی که از زرنج به بست میرود، قرار دارد. مطابق روایت گردیزی وی بحیث رویگر (صفار) در زرنج به مزد ماهانه مبلغ پانزده درهم کار می کرد (۱). معلومات ابن هیثم، درجوزجانی، که پدر لیث مهتر رویگران در سیستان بود، بطور آشکار غرور بعدی وضع عوامانهٔ این دودمان است وحکایت تعهد فطری زمام حکمروایی یعقوب جوان، در مرحلهٔ بازی های اطفال، بزرگی مستقبل او را نمودار می سازد، بطور واضح یك داستان عامیانه است به یك سبك آشنا. بطور مثال در حماسه ملی دری و در ادبیات قدیمی یونان. معذا یك امر مهم در نشان دادن درجه غرور محلی در کار های بزرگ صفاریان میباشد. (۳) مطابق روایات اصطخری وابن حوقل

۱- تاریخ سیستان ص ۲۰۰ (به تصحیح ملك الشعرا بهار)

۲- مسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۴۲، گردیزی چاپ نفیسی، ص ۱۱۲، چاپ ناظم ص ۱۰-۱۱

۳- طبقات ناصری، ج ۱ ص ص ۱۹۷-۱۹۸ ترجمه ج ۱ ص ص ۱۹-۲۰ ورجوع شود به بارتولد ((در سایه تاریخ حماسه فارسی)) ZDMG, L XVII ۱۹۴۴ ص ۱۵۷.

عمرو زندگی خویش را بحیث مکاری (اجاره دار حیوانات) شروع کرد و قراریك اطلاع دیگر باری بنا بود (۱). هر چند چنین معلوم میشود که شغل ((رویگری)) در اوایل نیز با عمر وتوسعه یافته بود (۲) راجع به مشاغل واوایل زندگی دو برادر دیگر یعنی طاهر وعلی چیزی ثبت نشده است (۳).

۱ـ اصطخری، ص ۲۴۶، ابن حوقل ج ۲ ص ۴۱۹ ترجمه ج ۲ ص ۴۰۷

۲ـ بار تولد، در بارهٔ تاریخ صفاری، ص ۱۷۶، همینطور در ابن الاظهر، در ابن خلکان، ترجمه ج ۴ ص ۳۰۱ و در ابن الاثیر ج ۷ ص ۱۲۴.

۳ـ در جوز جانی، ج ۱ ص ۱۹۷ ترجمه ج ۱ ص ۱۹ نام این دو برادر را علی ومعدل می یابیم ولی اظهار صریح تاریخ سیستان، ص ۱۹۹ در بارهٔ مرگ طاهر در جنگ تایید می کند که وی یکی از برادران اصلی دود مان صفاری بوده است.

در واقع معدل یکی از پسران علی بود که بعد تر در تاریخ سیستان چند بن بار ذکر شده است، بطور مثال ص ۲۵۱ و همه جا.

نقش زلف

نقش زلف بر رخ ونقش رخت در چشم
بوستان از ابروا بر از بوستان انگیخته

آب وسنگم داده ای بربادومن پیچان چوآب
سنگ در بر می روم وزدل فغان انگیخته

آه «خاقانی» شنوباز لف دودافگن بگوی
کاین چه دوداست آخر ازجان فلان انگیخته

(خاقانی)

پوهنوال محمد امین

افهام و تفهیم مفاهیم

هر شاگردیکه جدیدابرای مقاصد آموزش داخل صنفی می‌شود متوقع است که در اثر شمول در آن صنف تغیری درخود بیابدو حقیقت امر هم اینست که هدف وغایهٔ یک مضمون به‌وجود آوردن تغیر مطلوب است در افکار، احساس واعمال یک شاگرد. مثلا اگر شاگردی در حل یک سلسله سوالات ریاضی قادر نباشد وبعد ازانقضای مدتی دریک صنف ریاضی بتواند سوالات متذکره راحل نماید گفته می‌شود که شاگرد مذکور تغیر نموده است. این چنین تغییر را می‌توان تغییر فکری نامید. همچنین اگر شاگردی برای یادگیری ادبیات دری شامل صنف ادبیات دری می‌شود وبعد ازمرورچندماه در برابر شعر وادبیات دری علاقه ودلچسپی زیادنشان میدهد میگویند درطرز و کیفیت احساس شاگرد تغییررخ داده است. بالاخره شاگردیکه داخل یک صنف کارهای عملی مثلا مجسمه سازی میگردد و بعد از انقضای مدت معینی تغیری در وی بوجود می‌آید این تغیر وارده را درشاگرد صنف مجسمه سازی تغیر هنری ویا عملی میگویند. بنابر ین هدف هردستگاه یا مؤسسهٔ تربیتی تولید تغیر مطلوب است در آموزنده.

درحالیکه هدف وغایهٔ هرمضمون آوردن تغیر مطلوب درسلوک شاگردان میباشدولی اکثر معلمین فرق بین هدف یک مضمون ووسائطی را که برای توسل به آن هدف بکار میرود ازهم تفریق وتفکیک کرده نمی‌توانند. جهت کمک به معلمین و کسانیکه متصدی ترتیب و تشکیل نصاب تعلیمی میباشند معیارومو ازین ذیل راتقدیم می‌نماییم.

۱ ـ هرمعلم باید اهداف تربیتی کشورش را به تمام معنی بداند تاهدف ووسایط رسیدن به هدف را از هم تشخیص داده بتواند.

۲ـ معلم باید اهداف وغایه های تربیتی را بدرستی توضیح وتوجیه نموده بتواند زیرا بیان وتوضیح اهداف تربیتی بهترین وسائل وموازین برای انتخاب و ترتیب فعالیت های آموزنده بشمار رفته در تشکیل وترتیب آزمایش هاودراخذ تصامیم جهت ترتیب وتنظیم نصاب تعلیمی معلمین ومتصدیان نصاب تعلیمی راکمک ومعاونت می‌نماید.

مثلا یکی از اهداف فرهنگی وتربیتی معارف ماعبارت از «انکشاف سجا یای اخلا قی از قبیل تقوی، صداقت، ایثار وفدا کاری، وطندوستی وبشرخواهی به اساس معیار هاوارز ش عای افغانی واسلامی میباشد. برمعلمین مافرض است تااین مفاهیم ارزنده راهم توضیح وتو جیه نموده بتوانند وهم راه ها وطرقیراجستجو نمایند تااین اهداف بحیث ار زشهای قبو ل شده جهت تغیر مطلوب درسلو ک شاگردان تفهیم گرد د.

مسلم است که هداعظم رفتار وسلو ک بشراز راه آمو ز ش صورت میگیرد ووظیفه هرمربی اینست که زمینه راجهت آموزش صحیح آماده ساخته وشاگردان رابرای نیل به اهداف تر بیتی رهنمائی کند از جملهٔ لازمه های تربیتی که باید دراوائل دورهٔ زندگی طفل بصورت عموم بوی تفهیم شو د ساحه های ذیل قابل تذکر است. (۱) معلومات راجع به خودطفل درد نیای ماحواش (۲) تشکیل مفا هیم مشخص ومجرد. (۳) کفایت و درایت، ومهارتهای اجتماعی وطرز پیش آمد بدیگران، (۴) کسب ارزش ها وذ هنیت های مثبت. موضوعات بالا همه بوسیله آموزش کسب میشودو به نمووانکشاف آموزنده بستگی دارد. در ذیل راجع به لازمه های (۲) و (۴) نظر به اهمیت شان معلومات عرضه میگردد. وقتیکه انسان به آموزش وتدریس که لازم ملزوم یکد یگراند مینگرد می یابد که مقصدوهدف معلم خوب کمک به شاگردان است تامفاهیم لازمه را انکشا ف دهند. همچنین دیده می شود که موادومحتویات تما م علوم عبار ت از مفاهیم وطرح مفاهیم علمی می باشد یا بعباره دیگر تشکیل مفاهیم هد ف علو م بو ده ومفاهیم متشکله مواد آن ا ست.

معنای «مفهوم»:

«مفهوم» تصویر ذهنی مجرد است که بوسیله عمل استقرائی نظر به تجارب متعدد تشکیل می شود ودرتطبیقات خودعمومی و عالم شمول بوده به طبقه و کلاس مخصو ص نسبت داده نمی شود اطفال مفاهیم مختلفه را بوسیله یافتن روابط مکرر درتجاربیکه به آن برخوردمیکنند تشکیل میدهند

زمانیکه شاگردی سلفر رافلز می نامدویاوقتیکه یک سر کت مسلسل راموازی تشخیص میدهد امکان دارد یکی ازدوچیز غلطی رابمیان آورده باشدشاگردی راجع به سلفروسر کت مسلسل مفهوم می تواند غلطی را کسب کرده باشدویا شایدمفهوم درست آنرابدماغ آورده نتواند. بهرصورت تدریس خوب مفا هیم صحیح ودرست رابه شاگردان تفهیم نمایدوهم مفا هیم نامکمل ایشان راتکمیل نمایدواین وضع وقتی بصور ت درست تفهیم شده می تواند که معلم شاگردان را باتجارب ذهنی وحسی لا زم مجهز سازد وزمینه را طوری آماده سازد که شاگردان بتوانند چیزهای مرتبط وغیر مرتبط را از هم تفریق وتفکیک نما یند.

مفهوم بحیث نمو نه:

هر کس متمایل است که چیزهای جزئی وبی اهمیت راناد یده بگیرد وحتی ازانهاصرفنظر کند

انسان وتنهابه چیزهایی متوجه می‌شود که برایش اهمیت داشته باشدونیزهر کس میلان دارد که مناظر را ازنگاه ارتباط شان بطور کل یابحیث یک نمونه مشاهده کند . همین سا ده‌ترین مودلیکه ما را در تنظیم و اقعات اطراف ما کمک می نماید بنام مفهوم یادمیشود . ازنگاهی مفاهیم عبارت ازتحویل واقعات به‌شکلی است که‌قابل شناخت باشد . مثلا اقسام و انواع مختلف حیوانات رابنام پستانداران یادمیکنیم ویاوقتیکه مفهوم تیزاب را استعمال می کنیم منظور ماتمام انواع واقسام تیزابها میباشد.

معنی تعمیمات :

تعمیمات بحیث متاع اساسی تجارب ذهنی ماعبارت از بیانیه کلی است که‌ارتباط وقرابت را میرساند بنا برین تمام قوانین ساینس د ما تیر لسان ، قضایا ی ریاضیات و حصهٔ زیاد تمام چیزهایکه تدریس می‌شود همه‌تعمیمات محسوب میگردندزیراهمه‌آنها روابطی راافاده‌میکنند که طور عالمشمولی در ساحه های مختلفه تطبیق می شود .

زمانیکه‌میگوییم «باید هرجملهٔ بیانی یاالزامی با یک نقطه ختم شود »مادر حقیقت تعمیمی را راجع به اصول تنقیط در لسان دری یاپښتو اظهار نموده‌ایم ویاوقتیکه میگوییم«مربع وتر مساوی به‌مجموعه مربعات دوضلع دیگر است »درینجا تعمیمی را در حصه‌یک مثلث قائم الزاویه بیان نموده ایم . این نوع تعمیمات از زمانهای متمادی به‌این طرف سرمایه و ذخیره تعلیم وتربیه رسمی بوده وخواهد بود ،تعمیمات نیز مانندمفاهیم بوسیله‌تجارب آموزنده اندوخته می شود .

تفهیم‌مفاهیم

بامفاهیم بدون‌آنکه در تدریس آنها اقدامی بعمل آمده باشد انکشاف می نماید زمانیکه مفهومی بوسیله‌تجارب متعدد شخصاً توسط آموزنده‌بصورت‌تدریجی آموخته‌میشود ما این نوع تشکل مفاهیم را بنام آموزش‌ضمنی می نامیم .تدریس می‌تواند تشکیل و ساختمان این‌نوع مفاهیم راتکمیل نماید مشروط براینکه مربی زمینه را طوری آماده سازد که‌آموزنده تجارب‌ذهنی‌وحسی لازمه را برای درک مفاهیم‌متعلقه به قبضه‌داشته‌باشد . چیز دیگر یکه موضوع تدریس مفاهیم را مشکل میسازد اینست که‌آموزنده‌میتواند مفاهیم را ازطریق حفظ نمودن‌و تکرار عادی نیز اقتباس‌نماید.ولی این نوع مفاهیم چون درتجارب طفل (آموزنده) کدام ریشهٔ نداردلذانزدش بی معنی و نا مانوس‌خواهدبود.

مزیداً تاکید می‌شود که‌در تدریس مفاهیم معلم باید جلوگیری از آموزش‌نامکمل و بی‌مفهوم مخصوصاً به‌نکات ذیل متوجه گردد .

۱ ـ از تقدیم وتشکیل مفاهیم وتعمیمات زیادجلوگیری بعمل آید .

۲ ـ به شاگردان موقع داده شودتا درتشکل مفاهیم و تعمیمات واضح ومفید مستقیماً حصه داشته

وازتجارب سابقه خویش کار بگیرند .

۳ - فرقهای فردی از قبیل تفاوتهای ذهنی ، ذکائی، محیطی احساساتی وغیره که در بین شاگردان موجود است در وقت تفهیم وتدریس مفاهیم درنظرگرفته شود .

۴ - فضای درست روحیاتی و فیزیکی جهت آموزش بهتر روی کار آورده شود .

هرگاه نکات بالا در وقت تدریس مراعات شود یقین است که مفاهیم و تعمیمات به بهترین وجه و به آسانی آموخته میشود .

یکی از نکات بالا تاکید می نماید که باید از تقدیم و تشکیل مفاهیم زیاد جلوگیری بعمل آید . در اینجا سؤالی پیدا می شود که چه نوع مفاهیم باید در مکتب به شاگردان تفهیم شود؟ بسیاری از اهل فن و متخصصان راعقیده براین است که چون مفاهیم به تعداد نامتناهی موجود است پس نمی توان تمام آنهارا در مضامین مکتب گنجانید، و بالاخره نمی توان تمام آنهارا به شاگردان تفهیم وتدریس نمود. همچنین بعضی ازمفاهیم درخارج مکتب بهتر آموخته می شود و بعضی هم بی اهمیت بوده بدرد شاگرد نمی خورد . پس لازم است که مفاهیم مفیده را دریافت نموده به تدریس و تفهیم آنها همت گماریم .

محتویات درسی ما به پهلوی مقاصد دیگر خویش باید دو هدف عمده را بر آورده سازد . این دو هدف عبارت از اعطاء معلومات ودانش به شاگردان و تاسیس حس تقدیر و تمجید در آنان می باشد مثلا انسانی برای این منظور آموخته می شود که هم مردمان منسوب به آن شناخته شود وهم ثقافت و کلتور آنها تقدیر و ارزیابی گردد. مطالعه علوم ما را قادر خواهد ساخت تا معضلات مربوطه را بوجه بهتری حل و فصل نمایم . به همین قسم دانش روانشناسی اناتومی (علم تشریح) بشر شناسی و تاریخ میتواند نقش مهمی رادرطرز تلقی وذهنیت های ما بمقابل مردمان ونژادهای مختلفهٔ جهان بازی کند .

مسلم است که طرزتلقی یاذهنیت ارزشها وایدآل هااست که سمت و جهت سعی و تلاش انسان ونتیجه عملش را تعین می نماید . و همچنین سرنوشت و چگونگی حرکات وسکنات انسان نیز تحت کنترول وحمایه آنها است . چگونگی و کیفیت حس تعاون و یا عدم آن شکیبائی یا بی صبری اعتماد به نفس یابی اعتمادی بزرگ منشی یاخست بیشتر به حالتی مربوط است که چطور راجع به خودو دیگران و دنیای ما حول خویش احساس می نمائیم .این خواص وصفات علاوه برطرز تلقی وذهنیت مادر حصهٔ اهمیت وارزش چیزهاییکه به آن برخورد میکنیم مربوط است. فلهذا

در هر جامعه تفهیم وتدریس ذهنیت هاوارزش‌ها ازجمله مهمترین اهداف است که مکاتب بایدبشاگردان ذهن نشین سازند .

حصه زیاد فعالیت های مکتب بایدمستقیماً درانکشاف ذهنیت ها وارزش‌های مطلوب بکار انداخته شود یابعبارت دیگر مکتب بایدزمینه ها یی را برای شاگردان آماده سازد تا ایشان وضع مناسبی را بارفقا وهمسالان بروزداده احترام به‌قوانین راشعار خود ساخته‌و حس تقدیر و تمجید از کتب وامثال آن را بعمل آورند .

روانشناسان ومتخصصین اجتماعی ذهنیت ها وارزش‌ها رادر حیات روانی اجتماعی وفردی بشر خیلی مهم پنداشته‌اند. فلهذا یکی از مسؤولیت های بسیارمهم معلمین ومکتب انکشاف ذهنیت‌هاو ارزشهای مثبت درشاگردان می باشدتاایشان بوجه بهتری درمحیط های مالوف خویش مصدرخدمتی شوند.

ذهنیت و یاطرز تلقی عبارت از تمایلی است که فرد تحت شرائط معین بمقابل انگیزهٔ بروز میدهد . برای اینکه به‌مفهوم ذهنیت یاطرز تلقی خوبتر آشنا شویم لازم است تا مفهوم دیگر برا نیز بدانیم. آن‌مفهوم عبارت است از «مرجع» . مرجع یک ذهنیت عبارت‌از چیزی است که ذهنیت بطرف آن متوجه شده باشد . شده‌میتواند که‌مرجع ذهنیت مفکورهٔ باشد و یایک‌شی ویایك شخص و یا یك عمل. پس اولین سوالیکه راجع به‌ذهنیت پرسیده‌میشود اینست که‌آیامرجع آن چیست ؟از همین‌جهت‌است که‌انسان بمقابل مفکوره‌هاو یااشیای مختلف یاذهنیت‌مثبت دارد و یاذهنیت منفی . ومعلمان ورزیده‌می‌توانندشاگردان شانرا در تشکیل ذهنیت های‌مثبت وارزشهاییکه‌حیات فردی‌و اجتماعی مرفه را نوید میدهد کمک ومعاونت نمایندو طرق ذیل جهت نیل به این هدف تجویز می‌شود .

۱ـ معلمان باید حتی الوسع کوشش نمایند تا شاگران را در تشخیص‌وشناخت ذهنیت ها وعقاید یکه بهبودی و ارتقای‌فکری و حیاتی راحما یه میکند کمک و رهنمائی کنند . شمهٔ‌از این عقاید وذهنیت هارا ارزشها بی‌ازقبیل تقوی ، امانت‌داری ،قبول‌مسؤولیت ، تشریك‌مساعی، ایثار وفداکاری ،وطندوستی‌و کمک به همنوعان تشکیل‌میدهد.

۲ـ معلمان باید خودسرمشق ومثال خوبی‌برای شگوان باشندتاشاگردان درآموزش ذهنیت ها وارزشها از ایشان پیروی نمایند .

۳ـ معلمان‌بایدزمینه های تجارب پسندیدهٔ هیجانی‌واحساساتی رانیز برای‌شاگردان شان‌جهت اختیارذهنیت هاوعقاید مطلوب‌فراهم نمایند . و چنین امری بوسیلهٔ‌ابراز علاقه و تمایل به

ذهنیت های معقول وتقویهٔ مثبت یا اعطای پاداش نیک بمقابل این گونه اعمال میسر خواهد گشت.

۴ـ معلمان باید زمینهٔ مشق وتمرین و ازقوه به فعل درآوردن ذهنیت ها وعقاید مطلوب را در صنف ومکتب آماده سازند تا شاگردان بتوانند ذهنیت وارزشهای مطلوب را در مکتب و خارج آن ادامه و توسعه دهند. هرگاه معلمین ما از نکاتیکه در بالا ذکر شد، به خلوص نیت پیروی نمایند یقین است که اهداف تربیتی ما برآورده خواهد گشت ووطن ما مقامیرا که شایستهٔ آن است به کمک اولاد وطن دوست و صاحب ذهنیت های مثبت احراز خواهند کرد.

مآخذ

امین ، محمد ، فن تربیت ، مطبعه پوهنتون کابل ، کابل ۱۳۵۱

رایف ،مارون(مترجم محمدفاضل) ، روانشناسی تربیتی موسسه تعلیم و تربیه ، کابل ۱۳۵۲

Morse, W.C. & G.M. Wingo, Psychology & Teaching Scott Foresman & Company Chicago 1955.

Foshay, A.W. & K.D. Wann, Children's Social Values, T.C. Columbia university New York, 1954.

Budd, James F, "The Zattice Systems Approoch: Systemes Technology Engle wood Cliffs, New Jersey, Feb. 1972.

دکتور سید مخدوم رهین

داستان های سامی در ادبیات دری

-۲-

داستان عاشقانهٔ دیگری که اصل آن عربی بوده و به ادبیات داستانی دری راه کشوده داستان ورقه و گلشاه است. دربارهٔ منشأ این سرگذشت عاشقانه گفته اند که از باب حرمان وناکامی که در این عشق روی داده و خصایص دیگر آن به داستان لیلی ومجنون شبیه است ولی شباهت واقعی آن با داستان عروه بن حزام العذری و دختر عمش عفرا بنت عقال است و این داستان عربی الاصل میان دری زبانان کم و بیش دگرگون و به ورقه وگلشاه مشهور شده است (۱) این داستان چندبار در زبان دری بنظم آمده و چند بار هم بصورت منثور تدوین شده و از طریق زبان دری به ترکی وکردی نیز راه یافته است و رد پای آن را در ادبیات قرون وسطای اسپانیا و فرانسه هم می توان یافت (۲). داستان عشق ورقه وگلشاه را در زبان دری باراول شاعری بنام عیوقی که در روزگار سلطان بزرگ خراسان محمود غزنوی می زیست به نظم آورد ومنظومهٔ خویش را به آن شاهنشاه تقدیم داشت. این منظومه به بحر متقارب سروده شده و اثرات اصالت و کهنگی زبان در آن مشهود است.

این منظومه در شرح عشق جانسوز دو اودر زادهٔ عرب از بنی شیبه است که از کودکی همدیگر را دوست داشتند ودلی به هم آویخته بودند.

دختر زیبا روی عشاق بیشمار دارد که یکی از آنان رئیس یکی ازعشایر است. وی چند بار از دختر خواستگاری می کند ولی پاسخ می شنود که گلشاه نامزد پسر او در خویش است. درشبی که سور عروسی ورقه وگلشاه برگزار می شود، ناگهان همان عاشق لجباز شبیخون می آورد وگلشاه را از چنگ ورقه میربایند. از ینجا ببعد همه شرح رنج و تیره روزی است. گلشاه اگرچه

---

(۱) مقدمهٔ ورقه وگلشاه ـ دکتور صفا

(۲) مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ـ سال اول ـ شمارهٔ ۴ ـ احمد آتش ـ یک مثنوی گمشده از دورهٔ غزنویان.

به‌نیروی بازوی ورقه از چنگ مرد غاصب رهائی می‌یابد اما پس از مدتی اورا بزور به مردی ثروتمند شوی می‌دهد. عاشق بیچاره که برای پیدا کردن هزینهٔ ازدواج به مسافرت رفته بود در بازگشت خانه را از دلدار خالی می‌بیند. به او می‌گویند گلشاه مرد وقبری را به او می‌نمایند که از آن گلشاه است. ورقه پس از مدتی درمی‌یابد که حقیقت ماجرا چه بوده. راهی شام می‌شود و در آن جا معشوقش را ملاقات می‌کند و در پایان از درد حرمان در رهگذاری می‌میرد. معشوقهٔ وفادار چون از خبر مرگ عاشق ستمدیده آگاه می‌شود می‌آید و در کنار وی به زندگی غم انگیز خود پایان می‌دهد. یکسال پس از این واقعه خبر آن به سمع پیغمبر اکرم (ص) می‌رسد و آنحضرت با جمعی از یاران به شام می‌آید و بر آرامگاه آن دو شهید عشق دست دعا می‌گشاید. به حرمت دعای آن سوز دلداده و دلدار جان دوباره می‌یابند و به وصل هم می‌رسند و بیست سال تمام در کنار هم در این سرای سپنج بسر می‌برند.

همانطور که گفته آمد موضوع داستان واماکن واشخاص وآداب وعادات مذکور در این کتاب بتمامی و بی کم و کاست مربوط به عربستان وقوم عرب است واز شواهدی که ازلا بلای این منظومه نقل می‌کنیم این مطلب روشن تر خواهد شد.

نام‌های قهرمانان همه به عربی است:

ربیع بن عدنان امیر عرب نهفته تن اندر سلیح و سلب

ص ۱۸

•••

مران هردو سالار را بودنام یکی را هلیل و یکی را همام

ص ۵

•••

بگفتش که من نصر بن احمدم به حی خزاعه درون بخردم

ص ۹۰

عاشق ومعشوق در یکی از عشایر عرب بنام بنی‌شیبه زندگی می‌کردند:

به حی بنی شیبه در کس نماند که او نامهٔ عشق گلشاه نخواند

ص ۸

بنی شیبه یکسر بیاراستند کجا سور کردن همی‌خواستند

ص ۹

رقیب رئیس قبیله یی بنام بنی ضبه است :

که من برنخواهم همی تافت روي ز حی بنی ضبه وقوم اوی

ص ۱۶

گفتن شعر ونوحهٔ موزون سردادن به هنگام ماتم و سوگ نیز از عادات عرب است ودراین منظومه اشخاص داستان ده بار درمواقع مصیبت وسختی شعر گفته اند . مثلا همینکه افراد ربیع بن عدنان بر قبیلهٔ بنی شیبه شبیخون می آرند و پس از کشتار وغارت گلشاه را می ربایند ، ورقه چون جای گلشاه را خالی می بیند به شعر خواندن می پردازد :

ایاماه گلچهر داخواه من دراز از تو شدعمر کوتاه من ... ص ۱۳

معلوم است که اشعاری که درسوگ و ماتم می خوانده اند دراصل بتازی بوده است و شاعر این نکته را تصریح میکند :

همی گفت باخویشتن آن نگار یکی شعر تازی به زاری زار ص ۱۱۲

اشخاص داستان به همدیگر عرب خطاب می کنند :

چنین گفت کای پادشاه عرب بلند اختر ورادو عالی نسب ص ۱۴

•••

بگفت ای کهن گشته پیر نژند یلان عرب نیز چونین زنند ؟ ص ۲۶

گاهی تصریح می شود که جامهٔ قهرمانان داستان بشیوهٔ پوشاک عرب است .

ببسته برسم عرب روی خویش بدستار پوشیده گیسوی خویش

استعمال بعضی کلمات که معلوم است در اصل عربی داستان بوده و بخاطر کثرت تداول آن میان عرب گوینده نخواسته آن را تغییر دهد ، مانند کلمهٔ سید و سیدی :

تودانی که بی صبر و بی طاقتم توده سیدی زین بلا راحتم ص ۵۶

زندگی چادرنشینی که مخصوص بادیه نشینان است :

ز خیمه تن خویش بیرون فگند پراشید برسرو ، مشکین کمند ص ۵۵

•••

ز ناگاه گلشاه بی هوش و صبر برون آمداز خیمه چون مه زابر ص ۶۹

قهرمانان بتازی سخن می گویند :

همی گفت ورقه به لفظ عرب که من دستبردی نمایم عجب ص ۶۴

گلشاه به شیرو خرما علاقه منداست ، زیرا :

که خورد عرب شیر وخرما بود از این دو عرب ناشکیبا بود ص ۹۴

ومهمتراز همه اینکه شاعر به‌صراحت‌میگوید که مأخذ او در نظم این داستان کتب عرب بوده‌است. در این منظومه شعر های که هنگام مصیبت و غم ناگهانی از طرف قهرمانان داستان ایراد شده بصورت غزل در بحرتقارب است ، بخلاف مثنوی که‌قافیه‌در هر بیت‌آن‌تغییرمی کندابیات‌مذکور درقافیه‌اشتراك دارند و چنین‌وضعی‌شاید منحصر به‌منظومه ورقه وگلشاه عیوقی باشد ومن‌تا حال در سایر منظومه های‌داستانی به‌آن بر نخورده‌ام . این غزل ها ساده و لطیف ودل‌انگیزوشیوالست ودر عین حال دردآلود وحاکی‌از سوز درون و رنج بیکران‌عاشقان. بخش دوم‌داستان هاوقصص غیر دینی که‌از آثار عربی به‌ادب‌دری‌راه‌یافته‌است‌در بارهٔ زندگی و کارنامهٔ رجال‌و فرمان‌روایان وسرداران عرب است ، مانند حکایاتی که‌در بارهٔ خلفای بنی امیه و عباسیان و فرماندهانی

چون حجاج‌بن یوسف (۱). وزنان معروف مانند زبیده (۲) بانوی هارون الرشید و عباسه

---

(۱) حجاج بن یوسف ثقفی (متوفی ۹۵ ه) سالار سپاه‌عبدالملك بن‌مروان بود . او بود که‌عبدالله‌بن زبیر راهنگامی که به‌خانهٔ خداپناهنده‌شده بود - بقتل رسانید, و سر او را به‌شام‌فرستاد ودر حق صحابهٔ رسول واهل مکه ومدینه بدی‌ها کرد. وی‌برحجاز وعراق تانواحی هند و مغلستان‌حکومت کردو در مدت‌حکومت ۲۰ ساله‌اش‌ستم های‌بسیار کرد و مظالم بیشمار روا داشت وافراد کثیری را کشت تا در سن‌پنجاه و چهار سالگی‌بر اثر بیماری‌وحشت انگیزی‌درگذشت. حجاج بن یوسف در ادب‌عربی و ادب‌دری‌مثل‌بیدادگری‌وخونخواری است .

رجوع کنید : عیون‌الاخبار ابن قتبهٔ دینوری، ۱۴۹

تاریخ گزیده ص ۲۷۹ و ۲۸۰ ، ابوالعباس مبرد نقل از مجانی‌الحدیث - اب‌شیخو-۴-۱۲۸ و ۱۲۹.

(۲) زبیده‌دختر جعفر منصور همسر هارون الرشید خلیفه معروف عباسی بودوامین از بطن او بدنیاآمد . زبیده زنی نیکوکار و خیر بود و آثارخیر بسیاری ازو باز ماند . از جمله کانالی به طول ۱۶ کیلومتر برای‌آبیاری مکه کشید دژ بدخشان راترمیم نمودودر راه حج آبادی‌هائی کردودرثغور اسلامی، مخارج غازیان را پرداخت وباره‌هائی ساخت. وی‌در سال ۲۱۶ هبرابر با میلادی‌درگذشت . رکاالاعلام، ذیل زبیده، سیاستنامه ص ۸۷

(۱) خواهر او وزرائی چون سلیمان‌بن‌وهب وز یر مهتدی بالله و معتمد بالله‌وفصحای بز رگ مانند سحبان وائلی‌سخنران‌نا می‌عر ب که اورا «درفصاحت‌بی‌نظیر نهاده‌اندبحکم‌آنکه برسر جمعی سا لی سخن گفتی لفظی مکر رنکر دی‌وگر همان ا تفاق افتادی به‌عبار تی دیگر بگفتی.» (۲) و فلا سفه چون یعقوب کندی(۳)وقصص‌مربوط به‌جحی (۴) که د در زبان‌عرب مثل حماقت وابلهی است چنانکه ملانصرالدین‌در زبان‌دری وروایاتی که‌دربارهٔاعراب بادیه نشین نقل شده (چنانکه در آثار عبید زا کانی واطا ئف‌الطوائف مولانا فخرالدین علی صفی آمده.)

این حکایات گاه کمی به‌تفصیل وگاه‌بسیار کوتاه است‌ودر دوسه سطر گنجانیده شده مانند: «درویش مستجاب‌الدعوه‌در بغداد پدید آ مد حجاج یو سف‌را خبر کرد ند. بخواند ش و گفت. دعا ی خیری‌برمن بکن . گفت .خدایا جانش بستان . گفت .ازبهرخدای این چه‌د عا ست ؟ گفت این د عای خیر ا ست‌تراوجمله‌مسلمانان را .»(۵)

درین جمله قصص وحکایات مر بوط به‌ر جال خراسانی وآریائی که د ر در بار خلفا سمت وزارت ودبیری یا سپهسالاری ویا مرتبتی علمی ومذهبی داشتند ویادر دیار عرب‌می‌ز یستند وبه نحوی کسب شهرت نمو ده ا ند نیز شا مل ا ست ما نند حکا یا تی کـه د ر با ره امام

---

(۱) عباسه خواهر زیبا روی هارون‌الرشید بود . سورخان‌گویند که‌ها رون هم جعفر بر مکی راسخت دوست میداشت وهم عباسه‌را ومی‌خواست هردورا درمحافل خصوصی در حضو ر خود د اشته باشد. پس‌آن دورا بهم عقد بست تا آزادانه در مجا لس بنشینند و لی د ستو ر داد که از وظایف زناشوئی احتراز کنند . جعفر مرد زیبا روی بودوعباسه دل بدو آو یخت وبا ا و آ میخت ودو کودك ا زو بدنیا آورد .هارون‌چون بد انست برجعفرخشم گرفت واین یکی از عوا مل سقوط برمکیان شد.

ر ك.تا ریخ آل برمك،تاریخ گز یده ص. ۳۵ ،زین‌الاخبار ۶۹، طبقات ناصر ی-۱ -۱۱۲

(۲) گلستان سعدی -خطیب‌رهبر -۱ ۳۲ -صفی علیشاه .

(۳) ابویوسف یعقوب‌الکندی فیلسوف نامدار عرب‌است . د ر کوفه بد نیاآ مد و د ربصره وبغداد درس خواند . درعلوم طب، فلسفه ،حساب،منطق ،آهنگ‌سازی(مو سیقی)،هند سه‌وستاره شناسی استادبود .کندی تعدادی از آثار یونانی را به عربی تر جمه کرده آنها را شرح و تفسیر وتلخیص‌نمود . کتاب آداب النفس ورسالات الکندی الفلسفیه ازآثار اوست .سال درگذ شت این فیلسوف نامبردار حدود ۲۵۵ هجری است . در باره او رك .طبقات‌الاطباوالحکماـابن جلجل اندلسی ص۱۳۸ ،الفهرست‌ابن ندیم۲۵۵-۲۶۱ ،تاریخ حکماء الاسلام ۴۱ (بقیه در ص۱۳۳)

اعظم ابو حنیفه - رضی الله عنه -(۱) و دود مان برمکی وطاهر ذوالیمینین وصاحب بن عباد

(بقیهٔ ص ۱۳۲)

(۴) دجین بن ثابت مکنی به ابوالفض ومشهور به جحی از قبیله فزاره در اوائل قرن دوم هجری در کوفه می زیست . مسخرگی ها ولودگی ها و حکایات خنده آوری از و نقل کرده اند. گویند شبی نزد کنیز پدرخود رفته اظهار محبت وسیل معاشقه نمود . کنیز بیدار شده گفت. تو کیستی که درین وقت شب نزدمن آمده ای ؟ گفت . نترس من پدرم هستم پس به جهت اخفا و کتمان این گناه خودرا به ابلهی زد تا آنکه ضرب المثل گردید . احمق من جحی. نیز گفته اند که جحی مردی افسانه یی است که حماقت و کودنی ونوادر وفکاهیات وگاهی مکاری هایی را به او نسبت داده اند جحی در زبان عرب مانند ملانصرالدین در زبان دری است . در ادب دری بار اول منوچهری شاعر دوره غزنوی - که از ادب عرب بسیار متاثر است - در شعر خود از جحی نام برده است .

اندرین ایام ما بازار هزل است و فسوس　　کار بوبکر ربابی دارد وطنز جحی

دیوان منوچهری - دبیر سیاقی - ص ۱۱۳

درباره جحی رك. ریحانه الادب - ۴ - ۳ . ۲، مجمع الامثال - ۱ - ۱۵۰ (۵) گلستان سعدی ص ۸۰

(۱) امام اعظم ابوحنیفه (نعمان بن ثابت بن زوطا بن ماه) اصلا خراسانی وازمردم کابل است درسال ۸۰ هجری بدنیا آمد ودر ۱۵۰ هجری در بغداد در گذشت. اما ابوحنیفه یکی از بزرگترین فقهای اسلامی وپیشوای مذهب حنفی است . بنای اجتهاد این امام خراسانی پس از قرآن و حدیث برای وقیاس می باشد . امام ابوحنیفه به ملاقات گروهی از یاران پیامبر نایل شد . از آثار اوست فقه الاکبر ، الرساله الی البستی ، کتاب العالم والمعلم . فقه و مذهب بوحنیفه در ادب عرب و ادبیات دری معروف است ومورد تمثل :

مأمون یا ذا المنن الشریفه　　و العلم و المنزلة الحنیفه

هل لك فی ارجوزة ظریفه　　اظرف من فقه ابی حنیفه

ثمار القلوب - ثعالبی ۱۳۴

وگفته اند چهار کس درچهار فن بیش از خود وپس از خود نظیر نداشته اند: ابوحنیفه درفقه ، خلیل درادب جاحظ درتالیف وابو تمام در شعر .

رودکی گوید :

ورتو فقیهی و سوی شرع گرائی　　شافعی اینکت وبوحنیفه ونعمان　　ص ۵۰۷

کز مذهب ما درست وحق نیست　　جز مذهب بوحنیفه نعمان

ناصر خسرو ۳۷۰

(۱) وجز آنان در آثار دری به چشم می خورد .

بخش سوم شامل داستانهای متفرقه می‌شود در موضوعات مختلف وبار اول در آثار عربی اعم ازآثاری که بدست تازیان نوشته شده و یا بقلم خراسانیان ودیگر آریائیان برشته تحریر درآمده است یادگردیده ونویسندگان زبان دری حکایات مذکور را از کتب تازی گرفته اندسانند حکایاتی که عوفی مولف لباب الالباب درباب هفتم ازقسم چهارم کتاب جوامع الحکایات با عنوان « حکایت کسانی که به ورطه محنت درماندند وبه اتفاق حسن خلاص یافتند » از کتاب الفرج بعد الشدة تنوخی ترجمه کرده است وحکایاتی متعدد دیگری که نمونه آن هادر ادب دری کم نیست .

۴- داستان ها وقصصی که اصل ومنشا آن ها خراسانی وآریائی است . اما تاثیر فکر و عرف وعادات عرب در ان ها بچشم می خورد .

در ادب دری ازهمان اوایل رشد ونموی آن درخراسان به داستان های پهلوانی وقصص قهرمانی وملی عطف توجه بعمل آمد. چنانکه در میان آثار اولین دسته شاعران بزرگ خراسان مثنوی متعدد درزمینه ادب حماسی وقهرمانی ایجاد شد ودر نثر نیز کتاب های جداگانه یی بصورت شاهنامه های منثور پدید آمد. انگیزه این اهتمام وتوجه به داستان های ملی یکی علاقه مردم خراسان به کارنامهٔ بزرگان ملی آنان بود که ازقدیم باز مایه تالیف وتدوین خداینامه ها ودا ستان های مختلف قهرمانی گردیده بود وبخشی ازین آثار مانند کتاب الصور، کتاب السکسین (حاوی اخبار پهلوانان نیمروز مخصوصاً رستم)، داستان بهرام چوبین، داستان رستم واسفندیار، کتاب بهرام دخت، کتاب جاماسپ وداستان سکندر وچندین اثر دیگر قهرمانی و ملی افزون بر بقیه آثار

---

(۱) اسماعیل بن عباد وزیر فخرالدوله ومؤیدالدوله از امرای آل بویه واز رجال نامدار ادب عرب است . صاحب، لقب وعنوان او بود وبهمین نام معروف شد. صاحب بن عباد در نظم و نثر تازی دبیری، رتبتی ارجمند داشت . از آثار اوست، الاعیاد وفضائل النوروز، دیوان رسائل و منشات المحیط درلغت ، الابانه عن مذهب اهل الاصول و جز اینها .

صاحب بن عباد درتدبیر و کاردانی و کفایت وسیاست وفضل وادب وجود و همت معروف است وحکایات بسیاری درباب مکارم او در آثار تازی ودری مسطور آمده .

درباره او، نگاه کنید : یتیمة الدهر-۳-۱۶۹ ببعد، وفیات الاعیان-۱-۲۰۶ تا ۲۱۰ معجم الادبا-جلداول -جزششم-۱۶۸ تا ۳۱۷، دیوان ارزقی ۵۲، دیوان مسعودسعد ص ۵۰۵ ۴۷۶، دیوان معزی ۴۳-۱۵۷-۴۴۸-۳۸۷-۵۰۸، دیوان فرخی ص ۱۶۲-۲۴۶-۳۱۸، دیوان قطران ص ۶۴ و ۲۳۲

علمی وادبی وحکمی در قرن دوم وسوم توسط مترجمان مختلف به زبان عربی ترجمه و منتقل گردید ودر آن زبان شهرت ونام یافت .

عامل دیگر مقاومت فکری وفرهنگی خراسانیان در برابر سلطه سیاسی وفرهنگی عرب بود . نفوذ سیاسی وفرهنگی عرب درخراسان عقلای قوم را به ایجادنوعی رنسانس و روشنگری و احیای مفاخر گذشته واداشت تا در برابر نفوذ روز افزون فرهنگ سامی مایهٔ قوام ملیت وفرهنگ خراسانی باشد از نتایج همین تلاش ها بود پیدایش منظومه هاود استان های قهرمانی و نیمه تاریخی و تدوین اساطیر کهن وسائرواخبار پهلوانانی که درداستان هندوکش والبرزبلخ وآموی وهیرمند زیسته بودند .

در دوره های بعد یک سلسله داستان ها و قصص دیگر که از ادوار پیشین سینه به سینه به نسل های بعدی منتقل شده بود ازقول قصه گویان ونقالان وراویان برشته تحریر در آمد که از مهمترین آنها داستان سمک عیار است .

اگرچه تمام این داستان ها ازنظر موضوع ومحتوی وحوادث ورویدادهائی که بخش های مختلف داستان رابهم میپیوندد کاملا وابسته به عرف وعادات وشئون زندگی خراسانیان ومردم آریانا ست و اسامی رجال واشخاص آن هانیزازنام های آریائی و کهن است وحتی در برخی از ین آثار موارد معدودی نیزمی توان یافت که حوادث داستان که در ادیان کهن روا وجایزشمرده میشده مباین اصول اسلامی است (مانندازدواج) خواهر وبرادردر داستان ویس ورامین ونیایش در برابرآتش) باوجودآن موارد را می توان دید که بهم آورنده یاناظم به سبب اعتقادش به دیانت اسلام وسطالعه درآثار اسلامی و عربی از داستان ها وروایات تازی وسامی تاثیر پذیرفته است و ماداستان های مذکور را ازنگاه تاثیر فرهنگ سامی وعربی به دوبخش تقسیم می کنیم .

اول داستان ها ومنظومه هائی که اتفاقات وحوادث و اسامی قهرمانان واخلاق وعادات آنان سراسر خراسانی وآریائی است وخواننده هوشیار دراولین نگاه به این آثار درمی یابد که حوادث وچهره ها رنگ « عجمی » دارد، باوجود این درپیچ وخم های مطالب وحوادث گاهگاهی سایهٔ کمرنگی از رجال سامی وسنن تازی وداستان ها وروایات آنان بچشم می خورد، مانندبشارت منوچهره بظهور موسی هنگامی که وصایای خویش را بگوش فرزندش نوذر فرو می خواند درشاهنامهٔ فردوسی وحاضر شدن هود علیه السلام برای بستن عقد نکاح گرشاسپ ودخترفرمانروای زابل درگرشاسپنامه یاموارد متعددی که در داستان ویس ورامین فخرالدین اسعد می بینیم . درین داستان که مادهٔ اصلی

آن به‌زمانه های‌بسیار پیش از اسلام‌می‌پیوندد قهرمانان‌داستان‌را می بینیم که‌گاهی خودشان را با قهرمانان ادیان سامی می سنجند:

گنه کرد آدم اندر پاک مینو هر آیینه منم ازگو هر او

• • • ص ۳۱۹ (۱)

اگر جان هزاران نوح دارم یکی جان‌را ازو بیرون نیارم

• • • ص ۲۳۰

دلم کردی زدردهجرقارون رخم کردی زخون‌دیده‌جیحون

• • • ص ۲۷۳

واشاره های دیگر:

گهی رامین‌چویوسف ودبر چاه گهی مانند عیسی‌بود برماه

• • • ص ۱۸۹

بر آمد لشکر گردون ز خاور چنان کامدزتاریکی سکندر

• • • ص۳۶۷

منم درویش بارنج‌وبلاجفت تؤئی‌قارون بی‌بخشایش وزفت

• • • ص ۲۷۱

نشیبش‌را کشیده بن به قارون فرازش‌را کشیده‌سربه گردون

• • • ص ۱۸۹

نه‌او راجان‌بکوهی‌باز بسته‌است و یادرچشمه‌حیوان‌بشسته‌است

• • • ص۱۵۵

زبوی و پس آب زندگانی بخوردو ساند تا مش‌جاودانی

• • • ص۱۱۷

توگفتی سد یاجوج است لشکر هم ایشان‌باز چون‌یأجوج بی‌مر

• • • ص ۱۴۱

ویا تشبیه به معشوقه یی عربی.

زگو هر شاخ هاچون تاج کسری به پیکر باغ هاچون‌روی‌لیلی

ص ۲۱۹

یانام بردن ازرضوان که‌بنابرعقیده‌مسلمانان دربان‌بهشت‌است وهمین‌طورحوض کوثروحورعین

---

(۱) و پس ورامین ـ تصحیح ـ دکتور جعفر محجوب

و درخت طوبی هم ازتاثیرات عقاید اسلامی وقصص غربی برین منظومه است .

اگر رضوان بران بت برگذشتی به چشمش روی حوران خیره گشتی

ص ۷۵

بگوما ها ! نگارا ! حور چشما پری رویا ! بهارا ! تیز خشما ص ۱۰۱

به مینو در چنین حورا نیابی به گیتی در ازین زیبا نیابی

ص ۲۱۷

واعتقاد به پلیدی ونجسی سگ که ازعقاید پس ازاسلام است ودر جامعهٔ باستان چنین عقیده یی در باب سگ وجود نداشت ودر مقدمه کتاب نیز به آن اشارت رفته است، درویس ورامین شاه موبد به محتاله یی گوید :

به هنگام وفا سگ از شما به بود با سگ وفا و باشما نه

به همین گونه در همای وهمایون خواجوی کرمانی که آن هم منظومه یی است برمبنای داستان های کهن خراسانی چنین نکاتی به چشم می خورد ازجملهٔ این موارد یکی آن است که چون فهرشاه در پیشگاه شاهزاده سخن ازرنج دوری همای می زند خود را به یعقوب گمگشته فرزند تشبیه می کند می وگوید:

ازان گه نهادم سر اندر جهان به هر مرز پویان ، به هر سو دوان

چو یعقوب بی پور دلبند خویش بهر گوشه پویان ز فرزند خویش (۱)

ودرجای دیگر در« نهان کردن فغفور همایون را در زیر زمین وآوازه افگندن که بمرد »سخن از چاه کنعان که برادران یوسف را در ان افگنده بودند می اورد و همایون را به یوسفی تشبیه می کند که گرگش درید: دران چاه کنعانش محبوس کرد ندارد که چون یوسفش گرگ خورد (۲)

این قسمت داستان شباهت بسیار به داستان یوسف دارد وعمل فغفور چنین که همایون را دربند می کند وآوازه می افگند که وی مرده است شباهتی می رساند با کار برادران یوسف وحیلهٔ آنان که جامه یوسف را به خون آلودند وبه پدر نمودند که یوسف را گرگ خورده است .

درجای دیگر فرینوس وبهزاد نزد پدر همایون می آیند واورا که از غم فرزند رنجور است وسر به صحرا وکوه وبیابان می زند از زنده بودن فرزند خبر می دهند ومی گویند :

نمرده است آن شمع مجلس فروز توهم همچو پروانه خود را مسوز

عزیزی که او ماه کنعان ماست کنون همچو یوسف به زندان ماست

---

(۱) همای وهمایون ـ خواجو ـ تصحیح کمال الدین عینی ـ بنیاد فرهنگ ـ ص ۶۱

(۲) همای وهمایون ص ۱۷۶

در جای دیگر از همین منظومه گوینده، عرب و اربه و صف شتر می پردازد .

بزرگان گرد نکش سر فراز — روان همچو کشتی ولی با جهاز
همه ژاژ خاگشته اما خموش — برهنه ولی جمله پشمینه پوش
همه راه پیمان ثابت قدم — به گرد نفرازی به عالم علم
همه بردبار ان صاحب سکون — قدم نا نهاده ز جاده برون
همه نای هاشان بکردار چنگ — چو چنگ آمده از بریشم به تنگ
همه کوه کوهان همه کهسرین — همه راه پیما همه راه بین
نهاده سر اندر پی یکدگر — یکی یک به مستی بر آورده سر
بیک رشته با یکدگرشان نزاع — به قول عرب جمله صاحب سماع

در سمک عیار چندین جا در صدر نامه هائی که نقل شده به سبک اعراب عباراتی چون «بسم الله الملك العلام» و «بسم الله الملك الدیان» به همین گونه در صدر برخی از نامه ها در کتاب داراب نامهٔ طرسوسی عباراتی نظیر «بسم الله الملك العلام» و «بسم الله العزیز الجبار المتکبر» و «بسم الله المهیمن والحی الذی لا یموت، الکریم المتعال» دیده میشود. معذلك این دو کتاب یعنی سمک عیار و دارا نامه مانند حماسه های ملی از نوع شاهنامه و گشتاسپنامه و گرشاسپ نامه به پیمانه بسیار نا چیزی از داستانها و فضای قصه پردازی ساسی متأثر است !

بخش دوم منظومه های و داستان هائی است که اصل آن ها برمبنای قصص و روایات اهل آریانا ست ولی چنان با روایات و آرای تازی و سامی آمیخته که امروز تفکیک این دو عنصر در آن ها به آسانی میسر نیست ، مضافاً اینکه رد پای عقاید ملت ها ونژادهای دیگر و روایات و کار نامه رجال آنان نیز در آن ها دیده می شود. ازینگونه داستان هاست داستان اسکندر یا اسکندرنامه ، این اسکندر همان فرزند فلیپ مقدونی است که در قرن چهارم پیش از میلاد در یونان قدرتی بهم رساند و دست به جهانکشائی زد. سوریه و مصر و بین النهرین را ضمیمه یونان ساخت و با پادشاه پارس داراـ داریوش سوم جنگید و او را درهم شکست . نخست نواحی فارس و سپس خراسان را کشود و به هند رفت و در سال ۳۲۴ در راه بازگشت به یونان به اثر خستگی و تحمل شدایدو تبی که از با تلاق های جنوبی بروچیره شده بود در سن ۳۲ سالگی درگذشت. به سبب ستم ها و مظالم وی، در ادبیات پیش از اسلام ما او را گجستك ـ گجسته (ملعون و نفرین شده) نامیده اند. (۱)

داستان اسکندر در قرن ۵ یا ۷ میلادی بزبان پهلوی تدوین گردید و بعداً بنابه عقیده نولد که

(۱) کارنامه اردشیر بابکان ص ۱

(۱) بوسیله نسطوریان به سریانی ترجمه شد و نویسندگان عرب با در دست داشتن متن پهلوی و سریانی روایات و قصه های مربوط اسکندر را به زبان عربی ترجمه کردند. سپس چنین به نظر می آید که روایات دینی اسلامی درباره ذوالقرنین که به خاور و باختر جهان سفر کرد و خضر با او همسفر بود و به طلب آب زندگی شدند و ذوالقرنین سد یأجوج و ماجوج را ساخت و زندگی او در کلام الله مجید مذکور است با روایات قبلی درهم آمیخت (ذوالقرنین قرآن مجید مسلما غیر از اسکندر مقدونی است) و از اسکندر چهره تازه یی به وجود آورد که صاحب حکمت و نبوت و جهانگشائی و کشورشکنی و خداوند کرامات و فضایل بزرگ است. همین اسکندر ترکیبی است که در اقبال نامه از شهریاری به پیامبری می رسد و شدت تأثیر آمیزش روایات مختلف در باب او بحدی است که حماسه سرای بزرگی چون فردوسی دریغ میداند که چنین شخصیت والا و گرامی را از تخمه بیگانگان بشمار آرد. بهمین جهت است که او را از پدر به نژاد و ملیت آریانا پیوند می دهد، نسبت «ارومیک» رومی بودن را که متون بلستانی به خود او داده تنها به مادر او می دهد که در حالتی که نطفه دارای دارایان را در زهدان خویش داشت از شبستان دارا به روم فرستاده شد (۲)

بدینگونه اسکندرنامه موجود در زبان دری و منظومه هائی که در بارهٔ اسکندر و فتوحات و حکمت او سروده شده با وجود داشتن اصل و مبنایی آریائی آمیزه یی است از روایات مختلف تازی و غیر تازی و روایات محلی و شاخ و برگ های شاعرانه و گاهی خرافاتی (چنان که در اسکندر نامه منثور می بینیم) که گویندگان به آن افزوده اند.

---

(۱) اسکندر نامه ـ چاپ تهران ـ مقدمه ـ ایرج افشار

(۲) شاهنامه فردوسی ـ ج ۷ چاپ مسکو ص ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹.

«اگر این چیستان تو بگشایی»
«گوی دانش زمو بدان ببری»

«لبیبی»

چیستانها جملا تیست کوتاه یانظمیست که در آن بعضی از خواص، علایم، اوصاف وسمیزات شیئی را بقسم پوشیده با بعض قراین کنایوی یا استعاری با تشبیهات غیر صریح بیان میدارند وشنونده باید از روی قراین اصل شی را دریابد.

این جملات که اکثر مردم ما آنرا «چیستان» خوانند در علاقهٔ ناور ولایت غزنی «سانی» نامیده میشود، از انواع رایج ادب دری است که از دیرگاهی در میان مردم این مرزو بوم موجود بوده وبدوگونه دیده میشود:

۱- چیستانهای ادبی

۲- چیستانهای عامیانه

چیستانهای ادبی :

چیستانهاییکه در نبشته های دری وجود دارد، عموماً توسط شاعران و گویندگان بنام ادب دری ساخته وپرداخته شده است وبزرگترین شاعران نیز برسم تفنن دست به ایجاد انواع چیستانها زده و کوشیده اند معانی ومطالب را استادانه در لفافهٔ الفاظ بپیچند، تا آنانیکه دارای فهم عالی نباشند به کنه معنای عبارات وجملات شان پی برده نتوانند.

یکی از خصوصیات چیستانهای ادبی اینست که بصورت عموم منظوم و گوینده آن معلوم است. از همین روست که چیستانها بحیث یکی از صنایع بدیعی شناخته شده و در تمام کتابهای فن بدیع ازین صنعت شعری ذکری بمیان آمده است.

این کتابها چیستان را بدوگونه لغز ومعما معرفی میکنند که هر یک خصوصیت های جداگانه ئی دارد.

معمی : معمی در زبان عربی کلامیست که معنایش پوشیده باشد.

واین کلمه مفعول تعمیه است که مأخوذ است از عمی یعنی پنهان بودن معنای چیزی، (۱) و رشید الدین وطواط بلخی (متوفی ۵۷۳ ه) در معتبرترین کتاب فن بدیع «حدایق السحر فی دقایق الشعر» در تعریف معمی گوید: این صفت چنان باشد که شاعر نام معشوق یا نام چیز دیگری را در بیت پوشیده بیارد، اما به تصحیف اما به قلب اما به حساب اما به تشبیه اما به وجهی دیگر و آن چنان باشد که از طبع نیک دور نباشد و از تطویل والفاظ ناخوش خالی بود. واین صفت آنرا شاید که طبعهای نقاد وخاطر های وقادرا باستخراج آن بیازمایند» (۲) نمونه هایی از معمی:

دانه ها بهر نثار افگند و دل برسر نهاد

شمع در بزم تو و دودش ز سر بگذشته بود

ازین معمی اسم مسعود به این ترتیب استخراج میگردد: شمع چون دانه ها بیفشاند «سمع» میشود وچون دل برسر نهد «مسع» میگردد. دودش چون ز سر بگذرد «ود» باقی میماند که از ترکیب هر دو «مسعود» بدست میآید. (۳) وبا این معمی که به طریق دیگری بنام مسعود گفته شده است:

چو نامش بپرسیدم از ناززود بدامن چو برخاست بربط پسود

بتازی بدانستم آن رمز او که نامش زبربط پسودن چه بود؟ (۴)

معمی درزبان فرانسوی که بنام « énigme » یاد میشود در فرهنگ معتبر زبان فرانسوی لاروس چنین تعریف گردیده است: «معمی عبارت از نوعی لعب یا بازی فکریست که عبارتی را بصورت غیر واضح مینویسند ومیگویند تا خواننده یا شنونده در بارهٔ آن بحدس سخن گوید (۵)

لغز: «لغز در اصل لغت تازی برگردانیدن چیزیست از سمت راست و الغاز راه های کژ و مژ است ولغیزا سوراخ موش دشتی است که بر وریب خانه اصل ببر دو چند راه مختلف بیرون برد

۱- الرایدچاپ بیروت (ترجمه استاد محترم شاه علی اکبر شهرستانی)

۲- رشید الدین محمد وطواط بلخی، حدایق السحرفی دقایق الشعر، به تصحیح عباس اقبال تهران، مطبعه مجلس (۱۳۲۷) ص ۷۰.

۳- قویم، عبدالقیوم. بحث هایی در زمینهٔ ادبیات. کابل: فاکولته ادبیات و علوم بشری (۱۳۴۹) ۳۰.

۴- شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، مطبعهٔ مجلس (۱۳۱۴) ص ۳۱۶

لاروس، کتابفروشی هاشیت، پاریس، ۱۹۷۱

ترجمه بکمک استاد محترم شاه علی اکبر شهرستانی.

تا ازمضیق طلب صیادان بسوبی بیرون جهد واین جنس سخن را از بهر آن لغز خوانند که‌صرف معناست از سمت فهم راست.»(۱)

شمس الدین رازی مؤلف «المعجم فی معاییر اشعار العجم»د ر تعریف لغز گوید: «لغز آنست که‌معنایی ازمعانی در کسوت عبارت شکل متشابه بطریق سوال بپرسند وازین جهت آنرا در خراسان«چیست آن»خوانند.واین صنعت چون عذب ومطبوع افتد واو صاف آن از روی معنی با مقصود مناسبتی دارد، به‌حشو الفاظ دراز نگر دیده و از تشبیهات کاذب و استعارات‌بعید دور بود پسندیده‌باشد وتشحیذ خاطر ر ابشاید.»(۲)

و رشید الدین وطواط نیز گوید: «لغز همان معماست الا که اینرا به طریق سوال گویندوعجم آنرا چیستان خوانند.»(۳) مانند این چیستان که دراوصاف کوزه گفته شده:

لعبتی چیست ؟نغزو خاك‌مزاج — که به آبست از جها ن خرسند

د ست‌بـر سر نـهاده پنـد ا ری — بسرخویش میخورد سوگند (۴)

در تعریف چیستان گفته اند که د رحقیقت همان لغز است وچون به طریق سوال وبا کلمهٔ چیست آن؟شروع میشود به همین لفظ یعنی«چیستان»خوانده شده است ما نند این‌شعر عنصری بلخی در لغز شمشیر:

چیست آن آب چو آتش وآهن چون‌پرنیان — بی‌روان‌تن‌پیکری، پاکیزه‌خون‌در تن‌ر وان

ار بجنبا نیش آ بست، ار بلر زانی در فش — ار بیندازیش تیر است‌ار بخما نی کمان (۵)

در آخرین تحلیل چنین نتیجه میتوان گرفت که چیسان و لغز هر دو یک چیز است‌ودرزبان دری به شیوه زبان تازی آنرا لغز گفته اند و درین نوع سخن‌او صاف وعلایم چیزی‌را بصو رت غیر صر یح ذکر می نمایند تا طور یکه قبلا گفته شد شنو نده یا خوانندہ از روی قـر این اصل شیی را به حدس دریابد ولی در معمی اسم کسی یا چیزی به قلب، تصحیف، حساب ابجدویافتی دیگر پوشیده میگردد که‌دریافت آن مشکل‌است‌و جز کسانی که به صنایع‌بدیع آشنا یی دارنـد کسی دیگری‌به استخر ا ج آن موفق شده نمیتو اند .

۱ـشمس‌قیس رازی ۳۱۶ ۰۰

۲ـهمان اثر ۳۱۳-۳۱۴ ۰

۳ـ وطواط بلخی ۷۰-۷۱ ۰

۴ـ ابن قیس رازی ۳۱۶ ۰،

۵ـ دکتو ر زهرا خانلری فرهنگ ادبیات....تهران: بنیاد فرهنگ(ب،ت) ۱۷۲

الف چیستانها :

چیستانها از نگاه ساختمان به چارگونه دیده میشود :

یك ـ چیستانهای تجنیسی : که در آن از کلمات متجانس کار گرفته میشود، قسمیکه دو کلمه طوری باهم ترکیب می یابند که کلمه متجانس آن عامتر از کلمه مرکب میباشد وشنونده در قدم اول فوراً متوجه کلمه عامتری میشود که به ذهنش نزدیکتر است و اگر در الفاظ و معنای چیستان تعمق نکند در جواب باشتباه مواجه میگردد .

این صفت چیستانها مانند تجنیس مرکب در شعر است اما با این تفاوت که در شعر کلمات مرکب ومتجانس هردو ذکر میشود ولی در چیستانها تنها کلمه مرکب ذکر میگردد که شنونده باشنیدن آن کلمه متجانس آنرا حدس میزند . درین نوع چیستانها معنی آن در خود چیستان میباشد ، مانند اینها .

۱ـ (ك،نا)(۱) مرده ده دریا ، شل غم میخورد.

شنونده باشنیدن این چیستان در قدم اول متعجب میشود که مرده چگونه شلغم خورده میتواند، آنهم دربین دریا ! ولی باندکی دقت میتوان دریافت که منظور از شلغم ، شلغم (سبزی) نیست بلکه از دو کلمه جداگانه «شل» و «غم» ترکیب شده است که «شل» به معنی پاهای مفلوج است و معنی چیستان چنین است که شخصی مرده وجسد او دربین آب دریاست وشخصی دیگری که از هر دو پا فلج است جسد را میان آب می بیند چون خود نمیتواند برای بیرون آوردن آن اقدامی نماید لذا غمگین است و به اصطلاح غم میخورد. از همین روست که در ادب شفاهی و عامیانه دری معمی به مفهوم ادبی آن وجود ندارد . تنها چیستانهای عامیانه بکثرت استعمال میشود بحث اصل درین مقاله بر همین چیستانهای عامیانه است که یك جزء مهم ادب شفاهی دری را تشکیل میدهد .

ب . چیستانهای عامیانه :

چیستانهای عامیانه، گویندگان آن برعکس چیستانهای ادبی بصورت مشخص معلوم نیست

۱ـ چون چیستانهای این مقاله از مناطق مختلف کشور عزیز گرد آورده شده برای اینکه خوانندگان عزیز بدانند که در کدام مناطق کدام چیستان بکدام شکل موجود است قبل از هر چیستان محل ثبت آن که مخفف های آن قرار ذیل است معرفی می گردد.

ك ـ کابل	هـ ـ هرات	پ ـ بلخمری
نا ـ ناور	ن ـ نیمروز	چ ـ چاریکار
غ ـ شهرغزنی	ب ـ بدخشان	بگ ـ بگرام

وعموماً توسط عوام بمیان آورده شده است. نسبت به معمی ها و لغزهای ادبی ساده تر است و اغلاق کمتر دارد .

فرق دیگر چیستانهای عامیانه از لغز های ادبی اینست که چیستانهای ادبی اکثر منظوم اند در حالیکه نوع عامیانه بدو شکل منظوم و منثور وجود دارد .

در چیستانهای عامیانه گوینده اوصاف وعلایم چیزی را قسمی ذکر میکند که با اوصاف چیز دیگری شباهت بسیار نزدیك میداشته باشد ودربعضی ازچیستانها چنین نیزاست که شنونده در قدم اول گمان میکند بوی دشنام میدهند ویا اینکه ازهزلیات سخن میرانند حال آنکه مطلب گوینده چیز دیگری می باشد وسخن خودرا بطریقی ماهرانه ابراز داشته است که شنونده کاملا به خطا رفته آنرا دشنام می پندارد .

چیستانهای عامیانه وشفاهی دری را تحت دسته بندی ذیل مطالعه میتوانیم .

- چیستان بمفهوم عام آن.
- چیستان خانگی .
- هوش آزمایی

الف چیستانهای عامیانه :

۲- (ك، چ، ب ه) سبز است وبلنداست خدائی آفریدش . (بگ ن) چیست که خدا (ج) آن را نی آفریده ؟

cis ke xoda ân ra nay âfarida?

شنونده یی که باراول این چیستان را میشنود تکانی میخورد و سخت متحیر میگردد زیرا همه چیز مخلوق خداوند است، این چگونه میتواند ممکن باشد که چیزی رابا وجود سبزی وبلندی خداوند نیافریده باشد ؟ ولی همانطور یکه قبلا گفته شد جواب چیستان در خود چیستان است وگوینده آنرا بار بار تکرار میکند وشنونده آنرا میشنود. وی چون مستمع هوشش پریشان میگردد و معنی متجانس کلمه اخیر درمخیله اش قوت میگیرد و ددرك نمیتواند که کلمه اخیر یك کلمه مرکب است وازیك اسم ویك فعل ترکیب یافته و نفی فعل نمیباشد . یعنی خود گوینده سوالی میکند که در حقیقت سوال نیست بلکه خود جواب نیز تواند بود یعنی، آن چیز سبز است بلند است، خداوند آنرا «نی» آفریده است .

دو- چیستانهای استدلالی :

گرچه تمام چیستانها بااستدلال حل میگردد ولی حل این نوع چیستانها به استدلال بیشتری نیاز دارد ، زیرا چیستانهای مذکور متشکل از چندین جزء است واجزای مذکور ظاهراً باهمدیگر

متضاد واقع میشوند ولی با استدلال این تضاد رفع میگردد چنانچه درین چیستان .

۳-(ك) اشتر بمرد از لاغری از بسکه پی بسیار داشت
نی در زمین نی در هوا نزدیك شام و وقت سحر

-آیا امکان دارد که شتری باوجود بسیار داشتن پی (چربو) ازلاغری بمیرد ؟

-آیا جایی بجز زمین وهوا میتواند وجود داشته باشد ؟

-آیا نزدیک شام میتواند وقت سحر باشد ؟

در چیستان فوق شش عنصر مذکور باهم متضاداند وظاهراً هیچ ربطی با هم ندارند و نی جواب چیستان چنین است که: اشتری که «چون اسپ شاعر» از فرط لاغری مشرف به موت است محتوای بارش پی یا چربوست او بالای پلی قرار دارد که معلق بین زمین وهواست واین پلی که شتر مرد نی در وقت سحر بالای آن تشریف دارد نزدیك شهر قدیمی شام (مملکت سوریه امروز) واقع است .

سه-چیستانهای زنجیری :

درین نوع چیستانها اوصاف یا علایم چندین شی بقسم متوالی و مسلسل گفته میشود که شنونده نخست به خطا میرود وهمه را اوصاف وعلایم یك شی میپندارد و بعداً با تفکر درمی یابد که هرعبارت یاهرجمله ازخود معنای مخصوصی داردو چیستان از عبارات و جملات مستقل ترکیب یافته است مانند چیستانهای ذیل .

۶-ب	چستان:	جواب:
۴- ك	آزل بزلك (۱) یکی	آزل بزلك انگور.
	مازل بزلك (۲) و	مازل بزلك زنبور .
	تیر صدف سه .	تیر صدف نیشکر .
	در کوه رود چار .	در کوه رود آهو.
	در دشت دود پنج .	در دشت دود خرگوش
	در آب رود شش	در آب رود ماهی .
	سرگنبذ کشی (۳) هفت .	سر گنبذ کش انار

•••

۱، ۲ âzolbazalak ، (mâzolbazalak) این هر دو کلمه فاقدمعنی ودر ینجابه حیث سمبول انگور وزنبور بکار رفته است-۳ - گنبد .

۵ - غ ،چ آجلمجلان(۱) یک آجلمجلان تا ک .
ما جلمجلان(۲) دو ما جلمجلان زنبور
در آب رود سه در آب رود ماهی
درر یگ روید چا ر در ریگ روید بته
در کوه گرد د پنج . در کوه گردد آهو
در دشت رو ید، شش. در دشت رو ید سمارق
تیر صد فک هفت . تر صد فک ر واش.

چار - چیستانهای عادی :

در ین چیستانها علایم، اوصاف، خو اص و ممیز ات چیزی را ذکر میکنند و جوا ب آن ا ز قرینه ا ستعارات ،تشبیهات و کنا یات در یافته میشو د .

این نوع چیستانها که مانند سایر انو اع چیستانهای عامیانه منظو م ومنثور میباشد به کثرت وجود دارد ولی ساختمان قسمت اعظم آن بشکلی است که انسان فکر میکند دشنام است ویا اینکه به مسایل جنسی ارتباط دارد امادر حقیقت این چیستا نها معنای دیگری دارد که بشکل استعا ری وتشبیهی ابرا زمیشود.

درینجا قسمتی ا ز چیستا ن هاییکه در طول پنج سال تو سط نگار ند ه از نقا ط مختلف کشور عزیز جمع آوری شده است تقدیم میگردد وازذ کر چیستانهایی که شکل دشنام ووقاحت دارد فعلا صرف نظر میشود .

۶ - ک،ج آذان مینه ملا نیس
تاج داره پا چا نیس
پالوان اس انسان نیس
اذان میدهد، اما ملا نیست ،
تا ج دارد اما پادشاه نیست ،
پهلو ان است اما انسان نیست : (خروس)

۷ -(ک) آسمان پر ستاره
د ینگک، دینگک میباره(۳)

---

۱ - (âjolmajolân) ۲ - (mâjolmajolân) این د و کلمه نیز مانند کلمات او ۲ است.

۳ - (dingak — dingak) آهسته، آهسته باتانی.میباره - میبارد .

-(غ) نه ا بره نې ستاره چلو صاف . غلبیل - غر بال

ډینگک ، ډینگکسو با ره

۸ -(ک) آسیای لم لم (۱)

هم جو سیخوره (۲) هم گند م : (دهن)

۹ - آن چیس (۳) که اول به چار پای، با ز (بعد) به دو پای وبا ز (بعد) به سه پای سیره (۴): (انسان)

ک ، آن چیس که سوب (۵) به چار پای، پیشین به د وپای وشا م به سه پای سیره ؟

۱۰ - ک آن چیس که در آن موی نگنجد در میان آبش خو ر دهر کجا جناوران (۶)

نی جناورانیکه ده هوا با ل ز نن (۷) اسپ و شتر وگاووخر وآدمیان : پستان

ک ۱۱ - آن چیس که گشنه (۸) باشد هیچ چیزی نمیخو ره (۹) که سیر باشد بسیار سیخوره :

بخاری

یا- آن چیس که شکم پرباشد بیسار میخوره که شکم خالی شد هیچ چیز نمیخوره ،

۱۲ - ک - آن چیس که ده گرمی بسیار لباس داره ، ده سردی سیر و اری لچ ا س :

درخت

۱۳ - اجه لنگ ، بجه لنگ (۱۰)

شش پای، دو لنگ:

ترازو

(در آینده)

---

۱ - (lom— lom) جویدن با بیره به کسی که دندان ندارد ونانرا تو سط بیره ها میجو د بگو یند «لم لم کده میخورد» ۲- میخور د ۳ - چیست، ۴- میر ود .

۵ - صبح ۶ - جانوران. ۷ ز نند . ۸ (goçna) گر سنه . ۹ - نمی خورد .

برهنه سیرواری- مانند سیر. عو ام همیشه برهنگی را به سیر تشبیه میکنند ز یراپو ست سیر بسیار نازک است هرگاه بخواهند برهنگی کسی یا چیز یرا ابر از کنند میگویند «سیروا ری لچ اس» .

۱۰- کلمات «اجه» و «بجه» مهمل به نظر میر سد (leng) پای از انگشتان تا آخرین قسمت ران.

درمحفل فعالیت هنری پالندویـان در روز بزر گداشت مادر قرا ء ت گردید

مادر!!

حاضران بز گوار و محترم!

میخواهم در این محفل عظیم وشکوهمند که از برای تجلیل مقام وبز رگدا شت شخصیت ما در از طرف ا ستا دا ن و محصلا ن پو هنتو نهای افغانستان برگزار شده است.

احترامات عمیق ومبارکی صمیمانه خود را به حضو رمادر مهربان تقدیم نمایم.

شخصیت مادر به قدری منزه و مقامش به حدی مبارك واین امر به اندازه‌یی بدیهی ومسلم است که به تفصیل و اثبات آن حاجت نیست.

مادر نه تنها حامی وحافظ و واسطه دوام‌و جود جسمانی نسل بنی آدم ا ست بلکه وظیفه و مسؤولیت تربیت روحی وثقافی واخلاقی فرز ندان آدم را نیز برذمه دارد.

مادر عالیتر ین‌مظهر مهربی‌ریا ومنزه‌وآسمانی‌وخالی از خشو نت حسادت وخود خواهیست. اگر آدمیزاده بهشت اینجهانی بخواهد.آن بهشت را د ر دامان مادر یافته ا ست که هر چند در کود کی بوده وشاید قدر آنرا ندانسته ولی یاد گا ر ها ی سعاد ت بخش آن تـا انکه‌ماه بـه دور زمین وزمین به دور خورشید بگردد در خاطر نسل بشر جاویدانه‌میماند.

به همین‌جهت‌در ثقافت‌باستانی‌وپرازغنا ی ما از مراحل تمد نهای‌اوستایی وویدایی وگریکو-باختری‌و کوشانی تا تمدن فرهمند وباشکوه اسلامی‌تمام‌متو ن ادبی وتا ریخی ونصوص‌مقدس‌دینی ما مقام مادر را محترم دانسته وفرزندان این سر زمین نیز د ر نظر وعمل مادر را تجلیل‌واحترام کر ده‌است.

در ثقافت افغانی علاوه بر اینکه مادر سمبول همه فضا یل انسانیت،حماسه پرافتخاری را از سجایای شجاعت و ایثار و آز ادی دوستی و وطن پرستی نیز بیادگار گذاشته است.

مادر افغان‌در طو ل دوره تاریخ پر افتخار وپرماجرای مر دم‌ما چنان پسران‌ودختران‌پرورده

است که یادگار های ذهنی، فکری، ذوقی، ادبی وعلمی و کارنامه های قهرمانی آنان در قلمرو اداره وسیاست وجانبازی در راه حفظ آزادی واعتلای سرزمین مافر اموش ماو شما و تاریخ وآینده نخواهدشد .

هیچ فرزندی قادر نیست که مادر را چنانکه شایسته مقام مبارك اوست خدمت کندیاازادای حقوق او بدر شود.

ومن نیز اینك با اعتراف به چنین عجزو قصور گلبرگی ازحدیقه شعر خود را هر چندرنگین هم نباشد به حیث هدیه اینروز به قدوم مادر مهربان خود نثار میکنم:

من ارچند ره سوی پیری سپارم
بسر جز هوای جوانی ندارم
بکوه سرم برف پیری نشسته
ولی کوهوش ثابت واستوارم
اگر ناتوانی تنم خسته سازد
نگویم که من نا تنومند و زارم
وگر دیو پیری کند حمله برمن
چو رستم دمار از نهادش برآرم
مرا عمراکنون فزون گشته از چل
ولی طفلم ونیست زین گفته عارم
جوانم جوانم ببینید برمن
که فرخنده فر مادر پیردارم
چنان نشه خیز است طبعم زلطفش
که‌شاد ابتر از گل کو کنارم
طربز است از وی بهار خیالم
فدایش کنم غنچهٔ بو بهارم
چو من هیچکس نیست خرم بگیتی
که ازفره مادرم شاد خوارم
گر این چرخ گردان شود آسیایی
بساید تنم چستتر سر برآرم

فتد کوه اندوه اگر بردل من
گرانیش را هم طرب میشمارم
گرافتم بگردابهای خروشان
به امواجش آمیزم وگوهرآرم
به پرخاش اگر جغد محنت زچشمم
بمنقار مردم کشد، پایدارم
شکوفان بود گلشن آرزویم
بسی غنچه میخندد ازشاخسارم
ازیرا که ای مادر مهربانم
بگیتی تویی یاور وغمگسارم
من این مست و بیباك و ساعی که هستم
نترسم که حر ز دعای تودارم
زیادم نرفتست ایام خردی
که میساختی هر دم امیدوارم
که میدادیم شیر ازشیره جان
زهررنج میداشتی برکنارم
نمیخفت چشمت به شب تاسحر که
چومیدیدی از نازهم اشکبارم
کنون نیزای مادر مهست روشن
زفانوس مهر تو شبهای تارم
تو بی ابر رحمت که در وسایه تو
سرخود زفردوس برتر بدارم
زبون است درپیش من کهکشانها
که همت بلند آوریدی ببارم
غبی کودکی زار وبیچاره بودم
تو سیپاره بگذاشتی درکنارم

تواندر دلم عشق کشور فکندی
توآزاده گی را بکردی‌شعارم
تویم درس خدمت بمردم بدادی
کزان درس باشد بسی افتخارم
سزاوار شأن همایونت اکنون
ندارم بکف چیزی‌وشرمسارم
ترامن چو شایسته‌خدمت ندانم
گل شعر خود پیش‌پایت‌بکارم

بدرگاه‌والایت ای مادر من
سرم بادرود وتحیت‌گذارم

۱۳ جوزای ۱۳۵۴-باغ لا

(الهام)

از پوهاند رحیم الهام

در محفل فعالیت هنری شاگردان
پوهنځی ادبیات و علوم بشری خوانده شد

نقش رواق بامیان

بر رواق بامیان نقشی دل انگیز کشیده‌اند، آن نقش دو دختر زیبای آریایی را درحال چنگ(۱) زدن نمودار می سازد. این قطعه به آن دو دختر که رب‌النوع سازد ورهٔ کوشانی های بامیان اند اهدا شده است.

ای خداوند طرب را دختران
آسمان ذوق ما را اختران
یادگار جاودان آریان
لعبتان باستان بامیان
قاصدان ناز نین سوز وساز
پرده برداران خلوتگاه راز
در گلوی تان شگفت آواز بود
تار های چنگ تان را ساز بود
دیدهٔ بیدار تان ناز آفرین
لب خموش، انگشتها ساز آفرین
عقده های نغمه با کلك هنر
باز بکشایید یکبار دگر
زهره کی از دست خویش افگنده چنگ
توچرا داری به‌ساز خود درنگ؟

---

(۱) چنگ: مراد، زآله‌ایست که شکل هارپ یا کتاره و قانون را دارد.

جلوه دارد فرهٔ کوشان هنو ز
در جبین ملت افغان هنوز
گوشها مان ساز تان را در خور است
دل درون سینه ها باز یگر است
چنگ تان بشکسته گر تار زمان
من ز تار دل کنم پیوند آ ن
گرد کلفت گر بران بنشسته است
باد های«نی» کجا دم بسته است
«سینه های شرحه» پاکش میکند
پر فروغ وتا بناکش میکند
با زسا ز زندگی را سر کنید نغمه را پرسوز وجانپرور کنید
پنجهٔ خمیازه گر عاطل مباد
تار لرزان طرب کاهل مباد
تا نوای ز نده‌گی را مشگر است
زنده گانرا خا مشی شرم آ وراست !
تانوا از تا ر سیبالد، بجوش
تافغان تاثیر دارد، میخروش
قطره تا ازسیغ میاید، برو
تاصبا پر میتو اندزد، بدو
تا بلرزد برگ از بادسحر ،
زخمه زن برچنگهای نغمه گر
فر دیرین برجبین کوهسار
خیره میتابد زفرط انتظار
باستانی زیروبم آهنگ ها
خفته برتار است زیر ز نگها
ای سر انگشتان ،بارزانید تار
تاکند زنگ خموشیها فرار!
ذوق ماباسوزوسازآغشته‌اند برورق بامیان بنوشته اند ۱۶ حمل ۱۳۳۶ چهاردهی، کابل

گزارشهای سه ماهه

فعالیت‌های هنری در پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مؤسسه هنرهای زیبا عملا آغاز گردید و فعالیت های آزاد هنری مجدداً شروع شد

مؤسسه هنر های زیبا که قبلا در پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ترتیبات فعال گردانیدن آن گرفته شده بود، از آغاز سال ۱۳۵۴ باگرفتن (۱۳) نفر محصل به کارشروع نمودوفعلا در داخل دوشعبه: مجسمه سازی و رسامی فعالیت می نماید.

شرایط شمول در دیپار تمنت هنرهای زیبا

شعبه هنر های زیبافعلا شاگردان را به سه صورت می پذیرد:

اول :- آنانیکه ازمکتب صنایع کابل ازشعبه رسامی وهیکل تراشی فارغ شده باشند باگذشتاندن امتحان اختصاصی یعنی نظری ازقبیل مضامین ادبیات، پښتو ودری ،تاریخ وجغرافیه، روانشناسی و علم الاجتماع ومضامین عملی مثل نقاشی، ترسیم فنی، طراحی وهیکل تراشی می توانندشامل شوند.

دوم - امسال حق شمول به تمام کسانیکه غیرمسلکی بودندطوری داده شد که کانکورسال جاری راموفقانه طی کرده وبحیث محصل پوهنتون درسال ۱۳۵۴ شناخته شده بودند.

سوم - به یك تعداد محصلان بالستعداد وعلاقمند به هنر که درصنوف مختلفه پوهنتون مصروف تحصیل اند موقع داده شده است که درضمن فعالیت های ماورای درسی دراوقات مساعد هنر خود را قرقی د هند.

تعداد شاگردان

فعلا محصلا نیکه رسماً شامل این شعبه شده اند تعداد شان به ۱۳ نفر بالغ میگردد که هشت نفر ازآنان فارغان مکتب صنایع از سالهای مختلفه و پنج نفر ازآنان کسانی اند که بعد از سپری کردن کانکور پوهنتون و تکمیل شرایط فوق در شعبه هنر های زیبا شامل شده اند. اینان غیر از شاگردانی اند که بصورت ذوقی شامل می باشند.

تعداد ساعات :

تعداد ساعات در دیپارتمنت هنر های زیبا دو ساعت درسی بیشتر است زیرا موضوعات و دروس عملی ایجاب وقت کافی را مینماید. فعلا تعداد ساعاتیکه محصلان دران مصروف تحصیل اند به ۳۶ ساعت بالغ میگردد که ۲۴ ساعت آن به دروس عملی تخصیص داده شده است، ما بقی بدروس نظری تعلق دارد.

سیستم تدریس :

محصلان دیپارتمنت هنر های زیبا صنف اول را مثل سایر شعبات این پوهنځی طور عمومی پیش نمی برند بلکه در خود دیپارتمنت دوسال بشکل عمومی پیش برده می شود. ودرنظر است که در شروع صنف سوم به سه شعبه تقسیم گردند :

۱ـ معلمان ومربیان آرت و هنر .

۲ـ نقاشان .

۳ـ هیکل تراشان .

امید است درآینده این شعبه بتواند درساحه های هنر نمایشی مثل رادیو، تیاتر، فلم وغیره نیزشاگرد تربیه نماید :

سیستم تدریس این شعبه سمستروار بوده شکل تعلیمی (۹ ماهه) است وسیستم کریدت رادارا نمی باشد. محصلان جمعاً در طول چهار سال هشت سمستر را جهت اخذ دپلوم لسانس سپری می نمایند ودر اخیر هر سمستر باید امتحان نهایی بگذرانند .

تحقیق و تتبع :

شعبه هنر های زیبا در نظر دارد که جوانان را به تحقیق وتتبع هنری آشنا سازد و آنها را به پیدا کردن وتحقیق در تاریخ هنر در افغانستان ،مشاهیر هنری، یافتن دیزاین های افغانی، مطالعه آثار موزیم وغیره وادار و تشویق کند .

✡ ✡ ✡

یکعده از شاگردان پوهنځی ادبیات و علوم بشری ودسته یی از پالندویان پوهنتون کابل به فعالیت های آزاد هنری خویش پرداختند. درنمایش های هنری که دراوقات فراغت از ساعات درسی از طرف شاگردان دائر میگردد شاگردان با استعداد در هنرهای تمثیل وموسیقی وآواز خوانی به هنر نمایی های جالب می پردازند .

تمثیل وهنر نمایی پالندویان در روز بزرگداشت مادر که عدهٔ زیاد شاگردان پوهنځی ادبیات دران سهم داشتند خیلی مورد پسند حاضران واقع شد .

دکتور رهین

تیر آرش

آرش پهلوان بزرگ ونامدار عهد منوچهر شاه فرمانروای پیشدادی آریاناست ودراوستا با صفت سخت کمان ودارنده تیرتیز رو ازویا دشده (۱). در روزگار منوچهر بنابر روایات تورانیان به خاك آریانا تجاوزنموده منوچهرشاه رامحاصره کردندوقراربرین دادند که مرزآریاناوتوران با پرتاب یك تیر تعیین شود وتورانیان به فاصله خط سیریك تیرعقب نشینی کنند. البته تورانیان با این اطمینان چنین قرارمی دادند که می پنداشتند خط سیر یك تیر فاصله زیادی را دربرنخواهد گرفت. آنگاه آرش که مردی حکیم و دانشمند وبزرگوار ووطن پرست بود وهیچ کس تیرانداز ترازوی نبود، تیرو کمانی را که به دستور فرشته اسفندارمذبرگزیده بودند بدست گرفت وتن خویش را برهنه نموده به همگان بنمود وگفت: ای فرمانروای مردم آریانا! به تن من نیك بنگرید مرانه زخمی است ونه بیماریی اما یقین دارم که پس از افگندن تیرجان خواهم داد وفدای شما خواهم شد پس ازان دست به چله کمان برد وبه نیروی یزدانی تیری ازشست رها کردو خود بیفتاد وجان داد. بنا بر روایات خداوند(ج) بادرافرمود که تیرراحفظ نماید وآن تیر، به سرحداصلی میان دو کشور برخاك نشست وتورانیان که خودراقرار بر همین داده بودند همان نقطه را بعنوان مرزوسرحددو کشورپذیرفتند (۲) عبدالحي گردیزی مورخ بزرگ ما آورده است که پیشنیان ماروز سیزدهم سرطان را جشن می گرفتند واین جشن «تیرگان» نام داشت و این روز همان روز بود که آرش تیر انداخت و مرز آریانا وتوران رامجدداً تثبیت نمود وخود در راه مردم و میهنش جان سپرد (۳)

تیر آرش در ادب مامشهور بوده است و شهرت آن ازطریق آثار مابه ادب عرب نیز راه یافته است.

ابن اسفندیار آورده است که دربسیاری از آثار دری وتازی چه درنظم و چه درنثر «ذکر این تیرانداختن نبشتند.» (۴)

درمتون نظم دری تا اوایل قرن ششم هجری شواهدی که دران ازپهلوانی وتیر افگنی آرش یاد شده اینها ست:

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر — چو پیروزگر قارن شیر گیر

شاهنامه ـ مسکو ـ ۹ ـ ۲۷۳

به حلم احنف به تن آرش به طبع آب وبه خشم آتش

رهی جوی ورهی بر کش رهی دارو رهی پرور

عنصری، ۱۰۲ دیوان

---

(۱) اوستا، یشت ۸ بند ۶-۷ (۲) آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی. ۲۲ (۳) زین الاخبار ۲۴۳

(۴) تاریخ طبرستان ۶۱-۶۲

مدیر مسؤول پوهنمل شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میرحسین شاه ، پوهاند محمد رحیم الهام
پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی ، دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان
تلفون: ۴۲۵۵۶، ۴۱۳۶۲

وجه اشتراك سالانه

محصلان	۲۰ ـ افغانی
مشترکان دیگر	۲۵ ـ افغانی
مشترکان ولایات	۳۵ ـ افغانی

مقالاتیکه نشر نشود ،به نویسنده پس داده می شود .
اقتباس مضامین مجله باذکر نام مجله مجاز است .

قیمت یك شماره ۵ـ افغانی

مطبعهٔ دولتی

چنانکه سرد بدو دست چون نهادی در
گشاده گشتی و تیری گشادی آرش وار
فرخی ۶۳ دیوان

یکی به تیر فگندن بسان آرش نیو
یکی به درع دریدن بسان رستم زر
قطران ، دیوان ۱۵۰

شتابان تر براه از تیر آرش
دو چشم از کین دل کرده چو آتش
ویس ورامین ۱۹۱

زرخ بر هر دلی بارنده آتش
چنان کز نوك غمزه تیر آرش
ویس و رامین ۲۹۷

اگر خوانند آرش را کمانگیر
که از ساری به مرو افگند یك تیر
تو اندازی به جان من ز گوراب
همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
ترا زیبد نه آرش را سواری
که صد فرسنگ بگذشتی ز ساری
ویس و رامین ۲۷۳

همه آتش منش به کار و کنش
همه آرش روش به تیر و کمان
بو الفرج ۹۸ دیوان

تصحیح: صفحه اول، سر صفحه ۱۳۵۳ به ۱۳۵۴ و درص دوم، سطر پنجم، معشیت، به معیشة تصحیح شود .

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

vol. XXIII No. 1, 21 June1975

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House